

بخشی درباره

مرجعیت و روحانیت



انجمن کتاب

کتاب برگزیده سال ۱۳۴۱



قرآن تبعیت و تقلید را منع نمی‌کند . تبعیت و تقلید
کورکورانه را منع مینماید : خداوند شخص را بشکرانه
چشم و گوش و عقل و هوشی که باو داده مسئول می‌شمارد .
اتفاقاً در دنیای امروز هم نه تنها دستورگیری و دنبال
روی منسوخ نشده است بلکه قرن بقرن در اثر توسعه و تنوع
مسائل و اجرای تخصص و ضرورت انضباط و همکاری در
اجتماع معمولتر و مقبولتر شده است . اگر درست دقت کنیم
بیشتر اعمال مردم متدین بروفق نظام و قله هالی است که
قبلاً تحریم و به آنها دیکته شده است . جنبه تبعیت و تقلید
از اولوالعلم و اولوالامر را دارد . بسا این تساوت و
باالذکار این نکته اساسی که تعلیم کورکورانه و اطاعت
استبدادی نبوده امر دهندگان و ترسیم کنندگان وظایف
و تکالیف عادتاً زهدگان با صلاحیت و حسن نیتی هستند که
مردم آنها را آزادانه و خواسته و دانسته بطور مستقیم یا
غیر مستقیم برطبق مقتضیات در امور مختلف سیاسی ، لجاری ،
پزشکی ، علمی ، فنی و غیره بصورت وکیل و وزیر و مدیر
و دکتر و دانشمند و متخصص و غیره انتخاب می‌نمایند .
قرآن و مذهب تشیع هم که بسبب اجتهاد را مفتوح
گذاشته و مرجعیت و تقلید را تشریع کرده همین را
میگویند . . .

حق طبع محفوظ

۵۰ ریال



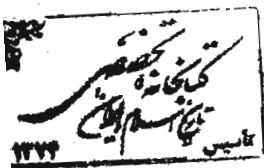
بحثی درباره

مرجعیت و روحانیت

نوشته آقایان :

علامه طباطبائی . حاج سید ابوالفضل موسوی مجتهد زنجانى .
مرقضى مطهرى . مهندس مهدى بازرگان . سید محمد بهشتى .
سید محمود طالقانى . سید مرقضى جزائرى .

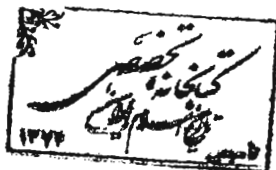
(کتاب برگزیده سال ۱۳۴۱)



شرکت سهامی انتشار

فهرست مطالب^۱

صفحه پنج تا هشت	مقدمه چاپ دوم
۹ ، ۱ ،	مقدمه
۲۲ ، ۱۱ ،	اجتهاد و تقلید در اسلام و شیعه
۳۳ ، ۲۵ ،	شرائط و وظائف مرجع
۶۷ ، ۳۶ ،	اجتهاد در اسلام
۱۰۰ ، ۷۱ ،	ولایت و زعامت
۱۲۹ ، ۱۰۳ ،	انتظارات مردم از مراجع
۱۶۲ ، ۱۳۲ ،	روحانیت در اسلام و در میان مسلمین
۱۹۸ ، ۱۶۵ ،	مشکل اساسی در سازمان روحانیت
۲۱۳ ، ۲۰۱ ،	تمرکز وعدم تمرکز در مرجعیت و فتوا
۲۳۱ ، ۲۱۶ ،	تقلید اعلی یا شورای فتوا
۲۴۹ ، ۲۳۴ ،	مزایا و خدمات مرحوم آیه الله بروجردی





بنام خدا

شرکت سهامی انتشار افتخار دارد که توفیق چاپ کتاب «بحثی دربارهٔ مرجعیت و روحانیت» را برای دومین بار پیدامیکند. چاپ اول این کتاب در دی ماه ۱۳۴۱ شمسی انتشار یافت و مورد استقبال کم سابقه ای قرار گرفت و در ظرف مدت کمی نسخه هایش نایاب شد. از آنوقت تا کنون پیوسته از مرکز و شهرستانها طالبان و علاقه مندان برای خرید مراجعه کرده و میکنند و ما آنها را به تجدید چاپ کتاب نوید داده ایم.

علت عمده تأخیر اقدام در چاپ این کتاب این بود که در نظر بود این کتاب در چاپ دوم بصورت کاملتر و جامعتری منتشر شود. چنانکه در مقدمهٔ چاپ اول ملاحظه میفرمائید از همان اولی که این سلسله مقالات تنظیم شد، در نظر بود که دو مقاله در دو موضوع لازم و مفید دیگر نیز نوشته و ضمیمهٔ این مقالات گردد؛ یکی نمونه هائی از خدمات علماء بزرگ شیعه، دیگر تاریخچهٔ مختصری از روحانیت سایر مذاهب.

برای اینکه این کتاب در چاپ دوم بصورت کاملتر و جامعتری درآید در نظر گرفته شد که اولاً اقدامی در زمینهٔ نگارش دو مقالهٔ مزبور بعمل آید. ثانیاً از حضرات مراجع عظام دامت برکاتهم استعفا شود که نظر باینکه مطالب و موضوعات این کتاب يك سلسله بحثها و اظهار نظرهای آزاد است که بمنظور خدمت و اصلاح صورت گرفته

است، هرگونه نظر تأیید و یا ردی به مطالب کتاب دارند مستدلاً مرقوم دارند تا عین نظرشان ضمیمه وزیب این مقالات گردد. ثالثاً از فضلا و نویسندگان و مفکرین صاحب قلم دینی تقاضا شود هر نظر و مطلب جدیدی در باره مرجعیت و روحانیت و یادرباره مقالات چاپ شده دارند بصورت مقاله‌ای مرقوم دارند و چنانچه مفید و مناسب تشخیص داده شد ضمیمه این سلسله مقالات چاپ شود. در همه این زمینه‌ها اقداماتی بعمل آمد، از بعضی از مراجع عظام نامه‌هایی دریافت شد، مقالاتی نیز از طرف فضلا و نویسندگان رسید، ولی هنوز بقدر کافی به جواب‌هایی که انتظار داریم نائل نشده‌ایم. از طرف دیگر این فکر پیدا شد که اگر این منظورها جامه عمل بپوشد حجم کتاب بزرگ خواهد شد، بهتر آن دیدیم که مقالات و نامه‌های رسیده را فعلاً بایگانی کنیم و در انتظار سایر مقالات و نامه‌ها باشیم و فعلاً به تجدید چاپ مقالات پیشین اکتفا کنیم و سایر مقالات و نامه‌ها را پس از آنکه بحد نصاب رسید بعنوان جلد دوم کتاب منتشر سازیم.

لهذا کاری که در حال حاضر صورت گرفته فقط تجدید چاپ کتاب بهمان صورت اول است، فقط در بعضی از مقالات (مانند مقاله هشتم) از طرف نویسندۀ محترم مقاله اصلاحات و اضافاتی بعنوان یادرفی صورت گرفته است.

فهرست تفصیلی کامل پایان کتاب که با حسن سلیقه و حوصله دانشمند محترم جناب آقای مرتضی مطهری مخصوص این چاپ تهیه شده بخوبی نشان میدهد که چه اندازه مطالب اساسی در مطاوی مقالات محققانۀ دانشمندانی که در کار نوشتن این کتاب سهیم بوده‌اند وجود دارد و هر کس با مراجعه مختصری به این فهرست درمی‌یابد که چه مباحث بکرونو و مفیدی در این کتاب مورد بحث واقع شده است.

این کتاب که بقلم گروهی از دانشمندان و روحانیون عالم

و فاضل نكارش یافته است و برخی از نویسندگان عالیقدر آن دارای درجه‌عالی اجتهادند و از مؤلفین و مؤلفین درجه اول جهان اسلام بشمار میروند، همانطوریکه انتظار میرفت موج عظیمی ایجاد کرد و از نظر بساریک بینان و روشن اندیشان نمونه يك روشنفکری عمیق و طبیعتاً يك نهضت ریشه دار اصلاح طلبانه در محیط مقدس روحانیت تلقی گردید. این کتاب نشان داد که محیط مقدس روحانیت دارای آنچنان رشد عقلانی است که میتواند بر طبق موازین دقیق علمی و اجتماعی از خود انتقاد کند و در صدد چاره جوئی برآید.

بعضی از مستشرقین و ایران شناسان اروپائی در کتابهای خود به اهمیت و عظمت این کتاب اشاره کردند و نشر چنین کتابی را قدمی بسوی اصلاحات اساسی تلقی کردند و نیز از طرف انجمن کتاب بعنوان کتاب برگزیده سال اعلام گردید.

در میان طبقات مختلف، بیش از همه از طرف خود روحانیون بالاخص روحانیون فاضل و جوان و آشنا به افکار اجتماعی از این کتاب تقدیر و تمجید بعمل آمد و پس از نشر این کتاب رشد جامعه روحانیت بیش از پیش نمایان شد.

البته افرادی هم بوده و هستند که بانشر چنین کتابی لااقل در اوضاع و احوال حاضر موافق نیستند ولی این آقایان محترم نظر خود را کاملاً روشن نکرده اند و معلوم نیست که شرائط و اوضاع حاضر را برای نشر چنین کتابی مساعد میدانند و یا از کسانی هستند که به ارزش اینگونه بررسی های اجتماعی کاملاً پی نبرده اند. قدر مسلم اینست که نویسندگان محترم این مقالات که بیشتر

۱- از جمله در مجله مطالعات اسلامی :

A reconsideration of the Position of the MARJA'AL-TAQLID on the religious institution by Ann K. S. Lambton, in STVDIA ISLAMICA XX pp. 115 - 135

آنان از ستارگان درخشان آسمان روحانیتند و به اسلام و روحانیت عشق میورزند نظری جز خدمت و اصلاح نداشته و ندارند و بعلاوه مطالب خود را بعنوان پیشنهاد و اظهار نظر ذکر کرده اند و همواره آمادگی خود را برای هر گونه انتقادی اعلام داشته اند .

اکنون ما در انتظار نظریات و مقالات اهل فضل درباره این کتاب و مباحثی از این گونه هستیم که بخواست خدا همه آنها را در کتابی دیگر بعنوان تکمله یا جلد دوم این کتاب منتشر سازیم .

من الله التوفیق و علیه التکلان

شرکت سهامی انتشار

مقدمه



ولا تقف ما ليس لك به علم

ان السمع والبصر والفؤاد كل اولئك كان عنه مسئولا

بعد از فوت آیه الله بروجر دی رحمه الله علیه در فروردین
ماه ۱۳۴۰ اکثریت ملت ایران که شیعه عامل و مقلد اعلم هستند
و همچنین مردم زیادی در کشورهای اسلامی دیگر یکمرتبه مواجه
با خلائق در نظام اجتماعی دینی خود گردیده با اندوه آلوده به

نگرانی از یکدیگر میپرسیدند بعد از این از کی تقلید کنیم ؟ چه شخصی مرجع شیعیان باشد ؟ کدام عالم بزرگ صلاحیت زعامت امت را دارد ؟ ...

این سؤال هنوز هم که ۲۰ ماه میگذرد يك جواب قطعی مشترك پیدا نکرده تقریباً بحال خود باقی مانده است.

در آن ایام عده‌ای از مؤمنین بیدار و جوانان مسلمان با نگرانی بیشتری این سؤال را مطرح کرده علاقمند بودند، انتخاب مرجع از روی حسن نیت و خلوص عقیدت و با بصیرت اطمینان- بخش صورت بگیرد و آنها و مردم فهمیده در حاشیه قضیه و در برابر عمل انجام یافته قرار نگیرند.

این فکرها و بحث‌ها منتهی بمشاورتها و جلسه‌هایی شده که تشکیل دهندگان اصلی بیشتر از افراد انجمن‌های اسلامی تهران و شهرستانها یعنی وابستگان به دبیرخانه انجمن‌های اسلامی ایران بودند. و چون غالب آنها بلحاظ مرجعیت و تقلید در صف عوام و تقلید کنندگان قرار داشتند از یکعده روحانیون فاضل روشندل روشنفکر که اوقات خود را بهمدردی و همزبانی و راهنمایی طبقات جوان و تحصیلکرده نیز میپردازند برای تعاطی افکار و ارشاد خود دعوت کردند.

چنین عملی فکر نمیکنیم بتواند مورد ایراد کسی اعم از خواص و عوام قرار گیرد. در هر حال مسلماً مرضی خدا است و بحکم ولا تقف ما لیس لك به علم وظيفه دینی هر مؤمن است که چشم و گوش باز و دل بیدار داشته، تا اطلاع و اطمینان پیدا نکند بدنبال کسی یا چیزی نرود.

قرآن تبعیت و تقلید را منع نمی‌کند، تبعیت و تقلید کور کوران را منع مینماید. خداوند شخص را بشکرانه چشم و گوش و عقل و هوشی که باو داده مسئول می‌شمارد. اتفاقاً در دنیای امروز هم نه تنها دستورگیری و دنباله روی منسوخ نشده است بلکه قرن بقرن در اثر توسعه و تنوع مسائل و اجرای تخصص و ضرورت انضباط و همگامی در اجتماع معمول تر و مقبول تر شده است. اگر درست دقت کنیم بیشتر اعمال مردم متمدن بر وفق نظام و نقشه‌هایی است که قبلاً ترسیم و به آنها دیکته شده است. جنبه تبعیت و تقلید از اولوالعلم و اولوالامر را دارد. با این تفاوت و با تذکار این نکته اساسی که تسلیم کور کوران و اطاعت استبدادی نبوده امر دهندگان و ترسیم کنندگان وظایف و تکالیف عادتاً زبدگان باصلاحیت و حسن نیتی هستند که مردم آنها را آزادانه و خواسته و دانسته بطور مستقیم یا غیر مستقیم بر طبق مقتضیات در امور مختلف سیاسی - تجاری - پزشکی - علمی - فنی و غیره بصورت وکیل و وزیر و مدیر و دکتر و دانشمند و متخصص و غیره انتخاب مینمایند.

قرآن و مذهب تشیع هم که باب اجتهاد را مفتوح گذاشته و مرجعیت و تقلید را تشریع کرده همین را می‌گوید. چون مرجعیت (قبل از آنکه مشروطیت و انتخاباتی بایران بیاید و حتی حکومت‌های پارلمانی در اروپای غربی بوجود آید) یک عمل انتخابی بوده است و انتخاب کننده شخصاً موظف به تحقیق و تفحص می‌شود. بنابر این عمل ما خارج از روید تحقیق و تفحص الزامی در این امر نمی‌باشد.

مقصد ابتدائی تحقیق درباره شخصیت نامزدان مرجعیت و انتخاب و معرفی اعلم یا اصلح آنها بدوستان و علاقمندان بود. ولی بزودی مسئله از صورت شخصی و خصوصی خارج شده بوضع کلی عمومی تری درآمد. زیرا بلافاصله بعد از طرح مطلب مطالعه در صفات و شرایط مرجع پیش آمد. حتی عقب گرد عمیقتری به مبدأ موضوع و رسیدگی باینکه اصلاً تقلید چیست و چه ضرورت دارد لازم شد. بعلاوه این نکته جلب توجه نمود که اعلمیت مثل سایر امور دنیا آیا يك امر نسبی نیست؟ و برای همه کس و همه جا و همه چیز آیا جواب واحد پیدا میکند؟ و اصولاً آیا تمرکز و وحدت مرجعیت بلحاظ دینی و دنیائی ضرورت دارد و مصلحت میباشد؟...

با مختصر اشارات و توجهاتی که آقایان دادند دیدیم مطالعه در اساس مطلب و روشن کردن خودمان و مردم باینکه تقلید و مرجعیت چگونه در اسلام پیدا شده منظور از آن چیست و چگونه باید باشد و چگونه عمل شود؟ خیلی مهمتر و مفیدتر از آن است که بدون در دست داشتن میزان و مبنای جامع مقبولی بیائیم از روی تقلید یا تخمین و تقریب بر حسب نظر و سلیقه یا احیاناً غرض، فردی از افراد علمای عظام را نامزد این مقام بنمائیم.

طبیعی است که وقتی کم و کیف کار معین و شرایط و لوازم آن کم و بیش روشن شد هر کس بتشخیص و درایت خود یا با مشورت های مختصر بسهولت خواهد توانست مرجع قابل قبول را انتخاب نماید. از این راه و باذن خدا کومک مؤثری به حسن انتخاب مرجع و تأمین بیشتر مصالح امت خواهد شد.

ممکن است کسانی این طول و تفصیل ها و بحث ها و تحقیق را زاید بدانند و اصولاً مسئله را کوچک بگیرند . البته اگر بنا بود تقلید همانطور که خیلی ها تصور می نمایند منحصر بچند مسئله طهارت و نجاست و شکیات و سهویات باشد اینهمه معطلی لازم نداشت ؛ ولی وقتی موضوع را بشرحی که در متن کتاب ملاحظه خواهید کرد با تمام وسعت و اشکالها و آثارش در نظر بگیرید خواهید دید خیلی بالاتر از این حرفها است .

اتفاقاً عدم توجه تقلید کنندگان و تقلید شوندگان بعظمت و امکانش و تأثیرهای مرجعیت باعث کوچکی و کم فایدگی و حتی زیانهای شدید آن شده و میشود .

مرجعیت علاوه بر جنبه آداب دینی فردی جنبه اجتماعی هم دینی و هم سیاسی بسیار قوی در مملکت دارد و وزنه ای از وزنه های آخرت و دنیای ماست . سنگینی وزنه آن از یکطرف در آن مراسم و مجالس سوگواری مفصل متعدد و مکرری که در سرتاسر ایران پیاشد دیده میشود که نه تنها در فوت آیه الله بروجردی بلکه بعد از فوت مرحوم آیه الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی نیز غوغائی در ایران و مخصوصاً در تهران پیاشد مردم در مسیر دسته هایی که در بازار راه افتاده بود حقیقه مثل پدر مرده ای میگریستند .

سنگینی وزنه مرجعیت از طرف دیگر در توجه مخصوص و تکانی که مقامات دولتی و سیاسی بخود دادند، در تلگرافها، در مجلس مذاکرها در اصرار باینکه از ایران بعراق منتقل شود و در بسیاری صرف پولها و تحریکات پشت پرده آنها دیده می شود؛ تصادفاً در آن ایام عده ای از استادان دانشگاه در يك مسافرت نیمه علمی و فنی و نیمه تفریحی خارج تهران بودند،

با آنکه اکثریت مسافرین قیدی به نماز و تقلید نداشتند با توجه
و کنجکاوی خاص این خبر را پیشینیدند، می خواستند بدانند جا نشین
معظم له کی خواهد شد و کی او را تعیین خواهد کرد، اتفاقاً یکی
از آنها که بیش از سایرین ذینفع بنظر میآمد مسلمان هم
نبود! ...

غرض آنکه مسئله مرجعیت چه ما مقلد باشیم چه نباشیم
علاوه بر عنوان مذهبی يك مسئله ملی و تا اندازه ای اسلامی و
جهانی است، چه از جهت مثبت قضیه و فوائد رهبری و تربیت
و تقویت مسلمین و چه از جهت منفی یعنی سوءاستفاده ها و اغفالها
و اعمال نفوذهایی که پیوسته سیاست های مغرض میخواستند بسود
خود و بزیان ایران و اسلام بنمایند!

مختصر غفلت و لغزشی در این باب موجب وبال عظیم
و خسارتهای فردی و اجتماعی اعم از دنیوی و اخروی میتواند
بشود.

نباید تصور کرد این لغزش یا غفلت انحصار به تقلید کنندگان
و عامیان دارد. خود مراجع نیز من باب اینکه بشرند و بشر
جائز الخطا و ممکن الغفلة و محدود العلم است، احتیاج به تذکر
و توجه و تشکل دارند...

خلاصه آنکه جا دارد بموضوع آنطور که شایسته آنست
عنایت شود.

مسئله مرجعیت و تقلید (باز هم بطوریکه از متن مقالات
استنباط خواهید کرد) يك امر ثابت ساده محرزى که مثل اقامه
نماز یا پرداخت زکوة دارای نص قطعی بدون بحث و تردید باشد

و همه مسلمانان آنرا قبول و اجرا کرده باشند نیست. البته مسلماً ریشه قرآنی دارد و بدست ائمه اطهار علیهم السلام رویانده و پیوند کاری شده است. ولی بدست زمان ضمن سیر تکامل امت اسلام بر حسب احتیاج و اقتضای وقت و مردم آبیاری شده دائماً تحول و توسعه یافته است تا بصورت امروزه درآمده. عقل و عمل در پرورش آن بی دخالت نبوده است بعد از این نیز باید بدست و بفکر ما بفرآخور مشکلات و مسائل روز باذن خدا شاخ و برگ گسترده تر و بلندتری بدهد و میوه های تازه بیار آورد: و ضرب الله مثلا كلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی اكلها كل حين باذن ربها.

غرض آنکه مرجعیت یا تقلید حالت خشك و ثابتی نداشته لازم بود چنین مطالعه ای بعمل آید و هر چه درباره آن بررسی کاملتر و انطباق با زمان و مکان بیشتر صورت گیرد بصلاح و صواب نزدیکتر و ثوابش بیشتر خواهد بود.

در جلسات هفتگی متعددی که در پائیز و زمستان سال گذشته تشکیل میشد و بعضی از آقایان سروران از راههای دور و از خارج تهران میآمدند پس از توجه به جنبه عمومی مسئله برای آنکه نظم و تقسیمی در کار باشد قرار شد موضوعات مشخص و فصل بندی شود و هر يك از آقایان فصلی را انتخاب و در يك سمیناری که تشکیل خواهد شد بیان فرمایند و در معرض استفادة و قضاوت عموم بگذارند. ولی چون تدارك و ترتیب سمینار مستلزم صرف وقت زیاد از طرف بانیان و شرکت کنندگان بود و مخارج و مشکلاتی را ایجاب مینمود ترجیح دادیم آقایان مطالعات و نظریات خود را بصورت مقاله درآورده قبلاً در آن جمع قرائت

نمایند تا سایرین نیز بشنوند و اگر نظری دارند بگویند. سپس مجموعه بشکل نشریه‌ای چاپ شود.

موضوعات بترتیب ذیل فهرست بندی شد :

۱- اجتهاد و تقلید در اسلام و شیعه

بقلم جناب آقای علامه سید محمد حسین طباطبائی

۲- شرایط و وظائف مرجع

بقلم جناب آقای حاج سید ابوالفضل موسوی مجتهد زنجانى

۳- اجتهاد در اسلام

بقلم جناب آقای مرتضی مطهری

۴- ولایت و زعامت

بقلم جناب آقای علامه سید محمد حسین طباطبائی

۵- انتظارات مردم از مراجع

بقلم جناب آقای مهندس مهدی بازرگان

۶- روحانیت در اسلام و در میان مسلمین

بقلم جناب آقای سید محمد بهشتی

۷- مشکل اساسی در سازمان روحانیت

بقلم جناب آقای مرتضی مطهری

۸- تمرکز و عدم تمرکز مرجعیت

بقلم جناب آقای حاج سید محمود طالقانی

۹- تقلید اعلم یا شورای فتوی

بقلم جناب آقای مرتضی جزائری

۱۰- مزایا و خدمات مرحوم آیه الله بروجردی

بقلم جناب آقای مرتضی مطهری

متأسفانه برای دو موضوع که بجای خود قابل توجه است

داوطلبان مربوط فرصتی نیافتند و همتی نکردند، جای آنها فعلاً.

خالی مانده است . یکی «روحانیت و مرجعیت در سایر مذاهب» و دیگری «شرح حالی از مراجع بزرگ شیعه در گذشته» . مجموعه‌ای که اینک تقدیم خوانندگان و علاقمندان میشود البته کامل و کافی نیست ، چه بسیار مطالب که از قلم افتاده و چه بسیار تکرار و تفصیلهای زائد که بمیان آمده باشد . مقالات نیز در عین آنکه سنجیده و پذیرفته است جنبه نظریات شخصی و بحث و پیشنهاد دارد ، ممکن است از هر جهت مورد قبول همه کس خصوصاً اهل فن قرار نگیرد . بانیان امر و نویسندگان مقالات نیز چنین داعیه‌ای ندارند . طرح مسئله فتح بابی است که میشود . معذک اگر قبول حق باشد فائده آن کم نیست ، شاید در دنیای تشیع سابقه نداشته باشد که چنین توجه اصولی و تفحص دسنة جمعی بقصد موشکافی در گذشته و چاره جوئی در حال و پیشرفت در آینده نسبت بمسئله مرجعیت بعمل آمده باشد .

آرزو داریم که این گام کوتاه بسم الله و بالله و فی سبیل الله بوده گامهای رساتری بزودی از طرف کسانی که معرفت و اهلیت بیشتری دارند برداشته شود تا خدا خوشنود و خلق خدا خوشبخت شوند !

تهران - آذرماه ۱۳۴۱



سید محمد حسین طباطبائی

اجتهاد و تقلید در اسلام و شیعه

بنام خدا

دو کلمه « اجتهاد و تقلید »، با دو معنی متقابل خود (که
اجمالاً برای ما روشن است) در میان مسلمانها زیاد استعمال
میشود و البته نظر بمسئله معروف عدم جواز تقلید ابتدائی میت
که تقریباً می توان گفت از مسلمات فقه شیعه است و بواسطه مرگ
هر مجتهد مفتی مقلدین وی بتجدید تقلید و اتباع مجتهدی زنده
مکلفند این دو کلمه در زبان مسلمانان شیعه مذهب بیشتر از سایر
فرق اسلامی مکرر میشود .

این دو کلمه در میان ما مسلمانان اکنون در همین دو معنی
(که احمالاً میدانیم) استعمال میشوند و با مراجعه بسیر و آثار

صدر اسلام دستگیر میشود که کلمه «اجتهاد» بعد از رحلت نبی اکرم در عرف صحابه و تابعین در معانی دیگری نیز جز معنی معروف امروزی استعمال میشده است ولی نظر باینکه ما در این مقاله در صدد بحث از اجتهاد و تقلید بمعنائی که در عرف حاضر ما دارند و همچنین ریشه دینی آنها هستیم و تشخیص معانی دیگر نسبت باین منظور جنبه بحث تاریخی دارد متعرض آنها نمیشویم. از برای دریافتن معنی تفصیلی اجتهاد و تقلید و ریشه دینی آنها باید متذکر شد که:

اولا - از نظر شیعه آیین پاک اسلام گذشته از یکرشته معارف اصلی مربوط بمبدأ و معاد و یکرشته دیگر اصول اخلاقی، يك سلسله قوانین و مقررات در اطراف اعمال انسانی دارد که بدون استثناء بهمة جهات زندگی جامعه انسانی رسیدگی نموده هر انسان مکلفی را (اعم از سیاه و سفید و عرب و عجم و مرد و زن در هر محیطی و با هر شرایطی زندگی نماید) موظف میکند که اعمال فردی و اجتماعی خود را با آنها تطبیق نموده و از آن دستورات که مجموعه آنها بنام شریعت نامیده می شود، پیروی نماید.

والبته تطبیق هیچ عملی بقانون و حکم مربوط خود بدون تشخیص عامی متن همان قانون میسر نیست و از همین روی تحصیل علم بقوانین علمی و احکام فرعی اسلام یکی از وظائف مسلمین خواهد بود.

اینمسلله درعین اینکه از راه اعتبار عقلی بثبوت میرسد :
بیانات کتاب و سنت نیز همین معنی را تأیید میکنند^۱ و ثانیاً

۱ - اما از راه اعتبار عقلی، زیرا عقلا نمیتوان تردید داشت که انجام دادن انسان عملی را که نمیداند، از قدرت و

نظر باینکه بیانات دینی که در کتاب و سنت واقع است کلی و محدود و صور اعمال و حوادث واقعه که مسائل مورد ابتلا را تشکیل میدهند غیر متناهی و نامحصورند برای بدست آوردن جزئیات احکام و تفصیل آنها راهی جز اعمال نظر و پیمودن طریق استدلال نیست و البته این مطلب نیز برای ما معلوم است که در بیانات دینی که بدست ما رسیده راه دیگری جز همین راه عادی برای رسیدن

توانائی انسانی خارج است و تکلیف بغیر مقدور عقلاً غیر جائز. پس همان اوامر و نواهی که تکلیف و وظائف دینی را تثبیت میکند ازوم تحصیل علم بآن تکلیف و وظائف را نیز تثبیت میکند و از راه بیانات دینی نیز آیاتی که بعموم خود تکلیف حرجی یا تکلیف عاجز یا ظلم را از حق سبحانه نفی میکند، برای اثبات این مطلب نافعند مانند «لایکلف الله نفساً الا وسعها» بقره آیه ۲۸۶ و آیه «لاستطیعون حيلة ولا یهتدون سبیلاً» ترجمه (مگر مردان و زنان و کودکانی که توانائی شان گرفته شده و نمیتوانند حیلای اندیشند و یاراهی بمقصد پیدا کنند) و آیه «ان الله لا یظلم للناس شیئاً» (ترجمه) تحقیقاً خداوند هیچ گونه ظلمی را در حق مردم روا نمیدارد. و آیاتی که مؤاخذه را منوط با تمام حجت میکند مانند آیه «لا یرکون الناس علی الله حجة» و نظایر آنها و همچنین روایات بسیاری که جاهل قاصر را معذور میدارد التزاماً دلالت بلزوم ایجاب تحصیل درامر تکلیف دارد و از کلمات معروفه نبی اکرم است که فرمود «طلب العلم فریضة علی کل مسلم» و در مجالس مفید باشند خود از امام ششم روایت می کنند که خدایتعالی روز قیامت از بنده خود میپرسد آیا میدانستی؟ اگر گوید بلی میفرماید چرا بآنچه میدانستی عمل نکردی؟ و اگر بگوید نمی دانستم میفرماید چرا یاد نگرفتی تا عمل کرده باشی؟ در نتیجه بنده را محکوم می کند و عمین است معنی حجت بالعمه آنجا که فرماید «والله الحجة البالغة».

باین هدف نشان داده نشده است .

وازهمین جا روشن میشود که برای تشخیص وظائف و احکام دینی باید راهی را پیمود که عقلاء اجتماع برای تشخیص وظایف فردی و اجتماعی از متن قوانین و دستورات کلی و جزئی و معمولی میپیمایند و بعبارت دیگر يك سلسله قواعدی را که برای بدست آوردن وظایف و مقررات بکار برده میشود باید بکار انداخته و وظائف و احکام شرعی را از متن بیانات دینی استنباط نمود .

کسی که اخبار ائمه دین را سیرت تبع مینماید موارد بسیاری را ملاحظه خواهد کرد که در آنها ائمه دین باصحابه و پیروان یا با مخالفین خود بمباحثه و مناظره پرداخته احکام شرعی را از کتاب خدا و سنت پیغمبر (ص) بطریق معمولی استنباط نموده اند این همان معنی اجتهاد است که در محاورات امروزی ما جاری است و بنا بر این معنی اجتهاد : بدست آوردن حکم شرعی است از بیانات دینی بطریق نظر و استدلال که وبکار انداختن بکسر شده قواعد مربوط (قواعد اصول فقه) انجام یابد .

نتیجه

نتیجه ای که از این بیان دستگیر میشود اینست که یکی از وظائف مقررہ اسلام برای جماعت مسلمین تشخیص علمی احکام دین است از راه اجتهاد و پرورش آنست که انجام این وظیفه برای همه افراد مسلمین امکان پذیر نمیشد و تنها عده معدودی قدرت و توانائی انجام این وظیفه را داشته میتوانند با بررسی بیانات دینی از راه استدلال و نظر بکار انداختن قواعد استنباط احکام و مقررات اسلام را بدست آورند تعذر اجتهاد در احکام برای همه از یکطرف و وجوب تحصیل معرفت با احکام دین برای همه از طرف دیگر ،

موجب گردیده است که در اسلام برای افرادی که توانائی اجتهاد ندارند وظیفه دیگری در نظر گرفته شود و آن اینست که احکام دینی مورد ابتلاء خود را از افرادی که دارای ملکه اجتهاد و قریحه استنباط میباشند اخذ و دریافت دارند و اینست معنی کلمه تقلید در مقابل کلمه اجتهاد که در میان ما دایر و پیوسته مورد استعمال است بهترین دلیل برای ثبوت حکم تقلید نسبت بجاهل، سیره مستمره مسلمین است که از صدر اسلام تا امروز در میان مسلمین دائر بود و پیوسته اشخاصی که توانائی اجتهاد را نداشتند و از تحصیل علم استدلالی باحکام شرعیه و معارف دینیه مستقیماً عاجز بودند بفقهاء و دانشمندان مورد وثوق مراجعه نموده مسائل مورد ابتلای خود را از آنها اخذ میکردند گذشته از آن شواهد از کتاب و سنت میتوان پیدا کرد که مسئله وجوب تقلید را برای جاهل بحکم تأیید مینمایند مانند آیاتی که غیر را باتباع و پیروی عالم دعوت میکند و روایاتی که در خصوص تقلید وارد است یا بعضی از اصحاب را بفتوی دادن ترغیب و تحریص مینماید و نظایر آنها که تصریحاً یا تلویحاً متعرض مسئله تقلید میباشد.

با بیان گذشته معنی (اجتهاد و تقلید) و ریشه دینی آنها فی الجمله روشن میشود ولی با نظری دقیق تر و بحثی عمیق تر میتوان بدست آورد که موضوع اجتهاد و تقلید ریشه وسیع تری دارد و سلوک طریق اجتهاد و تقلید یکی از اساسی ترین اجزاء برنامه زندگی انسان میباشد و هر انسانی با فطرت انسانی خود راه زندگی را در جائی که میتواند با اجتهاد عاجز است با تقلید میپیماید و بنا بر این دستور اجتهاد و تقلید در اسلام ارشاد مردم خواهد بود بسوی روشی که فطرت انسانی بوی هدایت مینماید.

این مطلب را با بیان آینده بطور اختصار میتوان توضیح داد: نوعیت انسان مانند نوعیتهای دیگری که در جهان آفرینش وجود دارند، مناسب ساختمان وجودی خود هدفی دارد و طبق هدف مخصوص خود، باقوی وادواتی تجهیز شده است. با وسایل و تجهیزاتی که دارد پیوسته از راه ابقای وجود و رسیدن به هدف کمالی خود بایکار انداختن همان وسایل و تجهیزات کوشا بوده فعالیت میکند.

فعالیت ویژه انسان در راه مقاصد زندگی فعالیتی است ارادی و از فکری که ویژه انسان است سرچشمه میگردد. انسان اوضاع جهان و آفرینش و همچنین حوادثی را که در دسترس وی قرار دارد و همچنین مادهای را که روی آن کار میکند تشخیص میدهد و اعمال و کوششهایی را که در آنها بامکاناتی امیدوار است از جهت خیر و شر و نفع و ضرر و باید و نباید میسجد و پس از اینکه کاری مناسب مقاصد حیاتی خود یافت و مارك (این کار را باید کرد) برویش زد اقدام بعمل کرده کار را انجام میدهد.

آنچه ما بانهاد خدادادی خود درك میکنیم اینست که تا علل و عوامل یا لوازم و آثار، چیزی را درك نکند، بثبوت و واقعیت آن چیز قضاوت نخواهد کرد و همچنین تا عوامل و موجبات یا آثار و فوائد کاری را از نظر نگذراند، بانجام دادن آن کار اقدام نخواهد نمود.

ما در خودمان عیناً مشاهده میکنیم که هر پدیدهای از پدیدههای هستی و هر حادثهای از حوادث جهان یکی از حواس ما جلوه میکند. حتی کوچکترین صدائی که میشنویم برگشته از علل پیدایش وی جستجو مینمائیم و هر کاری را که میخواهیم انجام

دهیم، تفصیلاً یا اجمالاً علت اقدام خود را و اگر از آن هم غفلت داشته باشیم لا اقل فوائد و منافع کار را از نظر میگذرانیم و بالاخره در مورد تشخیص فکری نامبرده يك فعاليت فکری از علل و فوائد بعمل می آوریم این فعاليت و جستجوی فکری همانست که با اصطلاح علمی استدلال نامیده میشود پس انسان با فطرت خدادادی و موجودیت تکوینی خود يك موجود استدلالی است و طبعاً هم در نظریات علمی و هم در قضایای عملی خود راه استدلال میپیماید چیزی که هست اینست: معلومات نظری و همچنین احتیاجات علمی انسان بسی شمار و باندازه ای زیاد و بیرون از حد و حصر است که هرگز یکفرد انسان عادی بشمردن آنها قادر نیست تاچه رسد باینکه در هریک از جزئیات آنها تفصیلاً با استدلال پرداخته بانیروی فکری خود در تشخیص حق و باطل و خیر و شر آنها استقلال بخرج دهد البته همین است که طبعاً افراد انسان را بسوی اجتماع مـدنیـت کشانیده فعاليت های مربوط بزندگی را در میان شان توزیع و تقسیم مینماید. درك این حقیقت، انسان را (اضطراراً) وادار مینماید که درجهاتی از زندگی خود که تا اندازه ای در معرفت و شناسائی آنها تخصص و خبرت دارد بسـلـوك راه استدلال پرداخته با تشخیص علمی پیش رود. یعنی اجتهاد نماید و درجهات دیگری که تخصص و خبرت ندارد، بکسی که ایمان بخبرویت و درستکاری وی دارد گرویده بواسطه همین اتصال، تشخیص علمی او را برای خود تشخیص علمی فرض نموده پیش رود. یعنی عمل خود را بنظر وی تطبیق نموده از وی تقلید نماید.

ما هر کاری را که بخواهیم و راه و رسمش را ندانسته باشیم

اجتهاد و تقلید در اسلام و شیعه

بخبیره همان کار مراجعه میکنیم و بهر شغلی که خواسته باشیم وارد شویم راه و چاره او را از متخصص همان شغل میپرسیم و هر فن و صنعتی را که میخواهیم یاد گیریم بشاگردی استادی میشتاییم که در آن فن و صنعت بصیر و کار کرده است ، درمان درد را از پزشك ، نقشه بنا را از معمار میخواهیم و اصولا سازمان تعلیم و تربیت عمومی در محیط اجتماعی انسان روی همین اصل استوار است .

نتیجه

از بیان گذشته نتیجه گرفته میشود که :

اول - مسئله اجتهاد و تقلید یکی از اساسی ترین و عمومی ترین مسائل حیاتی انسان میباشد و هر انسانی پای بدایره اجتماع میگذارد از لحاظ رویه اجتهاد و تقلید ناگزیر است .

ثانیاً - هر انسانی در بخش بسیار کوچکی از جهات زندگی خود به اجتهاد میپردازد و بخشهای دیگر را (بزرگترین قسمت زندگی) با تقلید میگذراند راستی کسی که میپندارد در زندگی خود زیر بار تقلید نرفته و نخواهد رفت با يك پندار دروغی و خنده دار خود را فریب میدهد .

ثالثاً - قضاوت عمومی و فطرت بجواز تقلید یا لزوم آن در جایی است که انسان جاهل بوده توانائی اعمال نظر و بررسی فکری مسئله را نداشته باشد و مرجع تقلید و پیشوای مفروض مرجع صلاحیت دار یعنی در مسئله مفروضه صاحب نظر و قابل اعتماد و وثوق بوده باشد در غیر این صورت تقلید قابل ذم و نکویش است .

در ذیل نتیجه اولی (فطری بودن اجتهاد و تقلید) میگوئیم

که دین اسلام چنانکه از بیانات مکرر و روشن کتاب و سنت بدست میآید دین فطرت است و انسانیت را بسوی يك سلسله مسائل حیاتی دعوت میکند که خصوصیت آفرینش انسانی و فطرت خدادادی او بسوی آنها هدایت و رهبری مینماید خدای متعال در کتاب آسمانی خود در سوره روم آیه ۳۰ میفرماید :

(فاقم وجهك للدين حنيفاً فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم .) خلاصه ترجمه : پس در حالت اعتدال و با کمال استواری دین را استقبال نموده بپذیرد دینی که با آفرینش مخصوص انسانی منطبق شود زیرا آفرینش ثابت است (و میتواند دینی را که بآن منطبق است تثبیت کند) و آن دین میباشد که میتواند مردم را اداره نموده بسعادت برساند. و البته نظر باینکه (اجتهاد و تقلید) یکی از مسائل اساسی فطری است دین مقدس اسلام که بفطرات اصلی دعوت مینماید بسوی آن نیز دعوت خواهد نمود .

در خاتمه باید متذکر بود تقلیدی که مورد بحث ما است غیر از تقلیدی است که بمعنی تبعیت کور کوران و پیروی بیخردانه میباشد که اسلام با تمام قوی باوی مبارزه میکند و قرآن کریم^۱ او را یکی

۱- مانند آیه شریفه : قالوا بل نتبع ما ألفينا عليه آباءنا او لو كان آباءهم لا يعقلون شيئاً و لا يتدون . بقره ۱۷۰ (و نظیر این آیه در سوره مائده ۱۰۴ نیز واقع است .)

ترجمه - می گویند بآنچه بر ما نازل نموده تابع نمیشویم . بلکه تابع میشویم بآن طریقه ای که پدران خود را روی همان طریقه یافته ایم . آیا در صورتی که پدران شان نادان بوده را در پیدانکنند . باز تبعیت آنها را می کنند . (و مثل الذين كفروا كمثل الذي ينعق بما لا يسمع الادعاء و نداء صم بكم عمى فهم لا يعقلون . و

از ذیلترین و مذمومترین صفات انسانی شمرده آنانی را که از نیاکان و بزرگان شان و یا از مردمان هواپرست و هوسباز، بی چون و چرا و بدون منطقی صحیح تقلید و تبعیت میکنند و دنبال هر صدائی میافتند جزء حیوانات می شمارد زیرا مغز متفکر خود را از دست داده خاصیت انسانیت شان که فطرت استدلال و کنجکاوی بوده باشد بتاراج رفته است .

→ کسی که این کفار را دعوت می کند مانند کسی است که حیواناتی را صدا میزند که از دعوت وی چیزی جز صدا درك نمیکنند اینان گوش شنوا و زبان گویا و چشم بینای خود را از دست داده اند و در نتیجه چیزی نمی فهمند و تعقل نمیکنند .

آقای سید ابوالفضل موسوی مجتهد زنجانی

شرائط و وظائف مرجع

بنام خدا

دین اسلام گذشته از اصول اعتقادی که از روی علم و یقین
میباید بدان معتقد بود، مشتمل بر يك سلسله وظایف عملی است
که همه افراد در شرایط مخصوصی بدان موظف میباشند و قسمتی
از آن دستور و آئین خداپرستی است و قسمت دیگر مربوط بشئون
زندگی فردی و اجتماعی و چگونگی روابط بین افراد میباشد که
قسمت اول را عبادات و دوم را معاملات و مجموع آنها شریعت
نامیده اند و قسمت دوم شامل کلیه اموری است که در نظام اجتماع
اعم از حقوق ، سیاسات ، اقتصادیات ، نحوه تعلیم و تربیت ،
حکومت ، قضاوت و مجازات ، مداخلت دارد و دین اسلام در

همه این موضوعات مداخله داشته و قوانین مخصوصی در هر باب وضع نموده است .

منابع استخراج احکام شریعت مطابق مذهب شیعه امامیه به چهار اصل (کتاب، سنت، اجماع و عقل) منحصر بوده و البته بیشتر احکام در کتاب و سنت که بمنزله قانون اساسی و آئین نامه اجرائی آن میباشد بطور مستقیم و غیر مستقیم بیان شده است . مقصود ما از طریق مستقیم ، بیان حکم موضوعی بصورت صریح و واضح مانند تحریم قمار و شراب است که موضوع ، در نظر مردم روشن و حکم آن نیز صریحاً ذکر شده است و مقصود غیر مستقیم آنست که حکم بصورت کلی مانند : **احلت لكم الطيبات** گفته شود و از آن استفاده میشود که مثلاً خوردن سیب حلال است که اولی را نص و دومی را ظاهر گویند .

و چنانکه مسلم است هر قانونی که با بلاغ رسمی منتهی شد میباید برنامه عمل مکلفین بدان قرار گیرد و جهل بر آن و یا دعوی جهل عذر ناموجه بشمار رفته و رفع مسئولیت از افراد نمیکند (گویانکه در دین اسلام در بعضی موارد استثنائی نسبت بجاهل بحکم ارفاق شده و ابلاغ خصوصی در ایجاد مسئولیت شرط شده است مانند حرمت ربا و صحت اتمام نماز در مورد قصر و جاهل قاصر نیز متعذر شناخته شده است) .

در این صورت تحصیل علم با احکام و قوانین شریعت لازم بوده و مانند سایر فنون که در حفظ نظام اجتماع ضرورت دارد میباید عده ای از مسلمانان متصدی آن بوده باشند و اشخاصی که توانائی استخراج احکام از مدارك نامبرده دارند بمنظور تعیین و رفع مسئولیت از خود و دیگران بدان اشتغال ورزیده و در این باب کوشش بنمایند . از این عمل در عرف متشرعه با جهتاد و در

اصطلاح قرآن به تفقه تعبیر و لزوم آن تأکید شده است چنانکه میفرماید :

« فلولاً نفر من کل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون ... ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینہون عن المنکر ... » و از این قبیل آیات کریمه و روایات مشابه آن، طبقه مجتهد و مقلد هر دو بوضوح استنباط میشود .

و همه افراد غیر مجتهد اعم از اینکه جاهل صرف بوده و یا در فنون دیگر عالم و حتی اگر در فن خود استاد هم بوده باشند میباید در فرا گرفتن احکام شریعت بفقیه مراجعه بنمایند چنانکه فقیه نیز در مسائل مربوط ب فنون دیگر که از آن بی اطلاع میباشد از علماء آن فن پیروی میکند .

و خلاصه رجوع جاهل در هر باب بعالم کارشناس یک امر فطری و طبیعی است و بدون آن نظام اجتماع مختل میگردد .
و البته امانت و مورد اطمینان و اعتماد بودن فقیه نیز شرط مهم مراجعه است که از آن در اصطلاح فقیه بعدالت تعبیر میشود و این معنی در کلیه منصب های شرعی اعم از فتوی و قضاوت و امامت لازم بوده و مخصوصاً در متن حدیث مربوط بتقلید که از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت نموده اند بدین شرط اهمیت بیشتری داده شده است چنانکه میفرماید :

« فاما من کان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدینہ مخالفاً لهواه مطیعاً لامر مولاه فللعوام ان یقلدوه » و حاصل مضمون آن چنین است :

هر آنکه از فقهاء خویشتن دار بوده و ایمان خود را بهیچ قیمت از دست نمیدهد و در مقابل هوسهای نفسانی از قبیل هوای

جاه و مال مقاومت میکند و فرمان خدا را که به دیگران میرساند خود نیز بکار می‌بندد عامه مردم میتوانند از او تقلید بنمایند .
 و راه تشخیص مجتهد عادل برای اشخاصی که از تحصیل معرفت یقینی متمکن نیستند در حد اقل شهادت صریح دو نفر از اهل خبره مورد وثوق میباشد و نمیتوان در این باب از عواطف و احساسات و سلیقه های شخصی پیروی نمود و یا بگفته هر تازه وارد و نوشته جرائد ترتیب اثر داد چه موضوع دین و مذهب و عقیده و ایمان مهم تر از آنست که بمحabbات و معاشات برگزار شود و مسامحه در این امر که مؤدی برزیان و گمراهی در هر دو نشئه حیات میگردد ، جبران پذیر نیست .

در صورت اتفاق نظر در میان مجتهدین تکلیف مقلد روشن و آسان تر است و بهر يك از آنها میتواند مراجعه بکند . ولی در صورت اختلاف نظر و تعارض آراء ، میباید (مطابق قول مشهور) به اعلم آنها رجوع نماید . چه ترجیح مرجوح بحکم عقل ، کار ناپسندی بوده و نیز رجوع باعلم ، از نظر تکلیف ظاهری قدر متیقن است ، بطوریکه در هر فن دیگر هم هر که ماهر تر و استاد تر است ، اطمینان بخش تر نیز میباشد و شکی نیست که بالاترین وجوه ترجیح در این مورد همان اعلمیت است . حتی اگر طرف مقابل زاهد تر و پارسا تر هم بوده باشد . چه پایه حجیت در کتاب و سنت در درجه اول بر اساس علم و دانش گذاشته شده و عدالت و تقوی بمنظور صیانت فقیه عالم از انحراف و تحریف شرط شده است و ارجحیت در مشروط مقدم بر ارجحیت در شرط آنست و نتیجه اعلم عادل بر عالم عادل رجحان خواهد داشت و چنانکه خود مجتهد در مورد تعارض دو دلیل میباید یکی از آنها که دارای مرجحات است ترتیب اثر بدهد .

تعارض آراء مجتهدین هم نسبت بمقلد همین حال را دارد چه هر دو عمل بمعنی اخذ نتیجه است و راجح را میباید در همه جا مقدم داشت .

راه تشخیص اعلم نیز مانند تشخیص اصل اجتهاد بوده و تفاوتی در این میان نیست و مخصوصاً در این زمان تحصیل اطلاع بحال مجتهدی از جهة علم و تقوی بواسطه کثرت طرق و موصلات و سهولت ارتباط و تفاهم بین مجتمعات مسلمین از دورانهای پیشین فراهم تر و همچنین استحضار از فتاوی فقهاء با توسعه وسائل طبع و نشر آسان تر است .

و اگر احياناً تشخیص اعلم مطلق و یا نسبی غیر ممکن و یا منجر بعسر و حرج بوده باشد طبعاً این قسمت از تکلیف ساقط میشود و بهر فقیه عادل میتوان مراجعه نمود .

نا گفته نماند که در صورت تساوی مجتهدین از حیث صلاحیت مقلد فقط در ابتداء امر آزادی عمل نسبت به تعیین و انتخاب مرجع فتوی دارد و بعد از مراجعه و تحقیق تقلید، بجز در مورد خروج فقیه از صلاحیت و یا فوت او و یا دسترس پیدا کردن بفقیه اعلم حق تجدید نظر و عدول بدیگری ندارد زیرا بر حسب وظیفه و مطابق دلیل باعمال خود حجة مستند شرعی بدست آورده است و دیگر نمیتوان حجة شرعی را بیازیجه گرفت و بدلیخواه خود آنرا تبدیل نمود. و بسا هست که عمل بمخالفت قطعی حکم واقعی منجر میگردد .

در پایان تذکر این نکته لازم بنظر میرسد، چنانکه از فتوای آیات و روایات باب استنباط میشود بر مسلمانان و مخصوصاً دانشمندان قوم لازم است که در حفظ اساس اجتهاد و تبلیغ دین و تقویت سازمان روحانیت اسلام همه گونه کمک مادی و معنوی

مبذول بدارند و تدبیری بکار ببرند که تا هیچ عصر و اوان سلسله منقطع نشده و این مسند از شاغلین با صلاحیت خالی نماند .

بالخصوص لحن مؤکد هر دو آیه شریفه که ذکر شده روی اصل تعاون و تکامل و اشتراك در مسئولیت، جامعه مسلمین را موظف میسازد که در اجتماع خود برای متصدیان این منصب جاباز کرده، موجب پیدایش و پرورش آنان را فراهم نمایند. و همواره عده کافی آماده انجام وظیفه داشته باشند و در غیر اینصورت همگان مسئول و مقصر خواهند بود .

بویژه در این عصر که نغمه های ضد دین و دعوت های مخالف اسلام از هر سو بلند شده است و دجالان رنگارنگ به ترکتازی پرداخته اند، از یک سو طرفداران مکتب مادی و مبلغین مسیحیت بالقاء شبهه در اصول و فروع آن قیام نموده اند و از سوی دیگر سیاستهای متضاد، در انهدام آن توافق نظر پیدا کرده است . نیازمندی بعلما و دین و فقهاء صالحین بیشتر احساس میشود .

و اشخاصیکه در تأیید و پشتیبانی و توسعه شعاع عمل سازمان روحانیت و بسط دعوت اسلام در کشورهای خارج، همت بگمارند، در ردیف مجاهدین صدر اول درآمده نه تنها خودشان را از ورطه شبهات گمراه کننده نجات میدهند؛ بلکه میتوانند بدینوسیله کلی بشریت را از مهلکه بی دینی و ماده پرستی خلاصی بخشند . چه ادیان دیگر بفرض اینکه از سر چشمه وحی آسمانی تراوش نموده است غالباً جنبه محلی و قبیله ای زمانی داشته و با ترقی فکر بشر و تطور روز افزون او تطبیق نمیکرده و هم بمرور زمان و تحریفات گوناگون صفا و حقیقت خود را از دست داده است و دیگر قادر به تهذیب نفس و تصفیه روح و احیای وجدان بشر که هدف اساسی

شرايط و وظائف مرجع

همه اديان آسماني است نمیتواند بود و مانند داروی فاسد شده
نه فقط شفا بخش و سودمند نیست بلکه مضر و احیاناً مهلك، نیز
میباشد .

۲۳ ذی قعدة الحرام ۱۳۸۰

سید ابوالفضل موسوی

مقاله زیر متن سخنرانی است که جناب
 آقای مرتضی مطهری در تاریخ ۲۱/۳/۴۰
 در انجمن ماهانه دینی ایراد فرموده‌اند
 و قسمت اول آن بطور مشروحتر تحت عنوان
 «احمل اجتهاد در اسلام» در نشریه سالیانه
 مکتب تشیع سال ۱۳۴۰ به طبع رسیده است و
 آن را بعنوان یکی از مقالات خود در این
 مجموعه لطف کرده‌اند.

اجتهاد در اسلام

بنام خدا

الحمد لله رب العالمين بارىء الخالق اجمعين والصلاة
والسلام على عبدالله و رسوله وحافظ سره ومبلغ رسالاته محمد
وآله الطيبين الطاهرين .

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم . وما كان المؤمنون لينفروا
كافة فلولا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين و
لينذروا قومهم اذ ارجعوا اليهم لعلهم يحذرون (سوره نوبه
آيه ۱۲۲) .

البته آقایان محترم بالطبع حدس میزنند که علت اینکه
در این ماه موضوع «اصل اجتهاد در اسلام» را انتخاب کردیم

چه بود؟ باصطلاح رعایت مناسبتی شد، و آن اینکه در این ایام بعثت فوت يك عالم جلیل القدر پیشوا و مفتی بزرگ شیعه که هنوز هم که سه هفته تقریباً از فوت ایشان میگذرد باز مردم متأثر و سوگوارند و فوت ایشان تأثیر عمیقی در روحیه مردم کرد. مسأله اجتهاد و تقلید مسأله روز شده.

البته ایشان شخصاً طوری بودند که کسانی که از نزدیک با ایشان آشنا بودند بایشان ارادت می ورزیدند. ولی در این تأثیر عمومی، بیش از آنکه بخواهیم روی شخص ایشان حساب کنیم، باید روی يك اصل کلی حساب کنیم و آن موضوع تأثیر عمیق دین در روحیه بشر است، باید بفهمیم که دین همانطور که قرآن فرموده فطرت الہی است و تا کجای اعماق روح بشر نفوذ دارد، برخلاف نظریه کسانی که می پندارند دین يك پدیده سطحی و يك امر تلقینی است و حوائج و موجبات دیگری دین را بر بشر تحمیل کرده است، اینگونه حوادث بما میفهماند که دین اصیل تر و فطری تر و اساسی تر از اینها است.

ضمناً باید برای مادرسی باشد و بدینی را از خودمان دور کنیم، دائماً آیه یأس نخوانیم و نگوئیم مردم دین ندارند، بیدینی چنین و چنان کرد، باید بدانیم که دین در طبع بشر بر بیدینی مقدم است، بیدینی انحراف و عارضه ای است که رخ میدهد؛ اصل و طبیعت اصلی دین داری است، باید از اینگونه حوادث، ایمان پیدا کنیم بآن سیلی که در عمق روح مردم جریان دارد و از آن بطور صحیح استفاده کنیم.

اکثریت نود و نه درصد مردم که در فوت فقید معظم سوگوارند از نزدیک شخص ایشان را نمیشناختند و بفضائل ایشان آشنا نبودند، از اینجهت متأثرند که اجمالاً حس میکنند مظهر دین و پیشوای

دین خود را ازدست داده‌اند، پس این تأثیر بیش از آن مقدار که جنبه شخصی داشته باشد جنبه کلی و اصولی دارد، و بهمین دلیل درس است و آموزنده است و گواه بر صحت آن تعلیم عالی اسلامی است که میگوید دین جزء سرشت آدمی است و فطرت الهی است. همانطوریکه عرض کردم مسأله اجتهاد و تقلید این روزها مسأله روز است، بسیاری اشخاص این روزها میپرسند و یا با خود فکر میکنند که آیا اجتهاد در اسلام چه صیغه‌ایست و از کجای اسلام درآمده است؟ چرا باید تقلید کرد؟ شرایط اجتهاد چیست؟ مجتهد کیست؟ وظایف مقلد چیست؟ و البته بعضی از این موضوعات علمی است و بطور خلاصه اشاره میکنیم.

اولا باید ببینیم اجتهاد یعنی چه؟ اجتهاد بطور سر بسته بمعنای صاحب نظر شدن در امر دین است، ولی صاحب نظر بودن و اعمال نظر کردن در امور دینی از نظر ما که شیعه هستیم دوجور است: مشروع و ممنوع. همانطوریکه تقلید نیز بر دو قسم است: مشروع و ممنوع.

اما اجتهادی که از نظر ما ممنوع است بمعنای تقنین و تشریع قانون است، یعنی مجتهد حکمی را که کتاب و سنت نیست با فکر خودش و رأی خودش وضع کند؛ این را در اصطلاح «اجتهاد رأی» میگویند، اینگونه اجتهاد از نظر شیعه ممنوع است ولی اهل تسنن آن را جایز میدانند. آنها منابع تشریع و ادله شرعیه را که ذکر میکنند میگویند: کتاب و سنت و اجتهاد. اجتهاد را که مقصود همان «اجتهاد رأی» است در عرض کتاب و سنت قرار میدهند.

این اختلاف نظر از اینجا سرچشمه میگیرد که اهل تسنن میگویند احکامی که بوسیله کتاب و سنت تشریع شده محدود و متناهی است و حال آنکه وقایع و حوادثی که پیش می‌آید نامحدود

است . پس يك منبع دیگر غیر از کتاب و سنت لازم است معین شده باشد برای تشریع احکام الهی و آن همان است که از او باجتهاد رأی تعبیر میکنیم ، در این زمینه احادیثی هم از رسول اکرم (ص) روایت کرده اند از آن جمله اینکه رسول خدا (ص) هنگامی که معاذ بن جبل را بمن میفرستاد از او پرسید در آنجا چگونه حکم میکنی؟ گفت مطابق کتاب خدا، فرمود اگر حکم را در کتاب خدا نیافتی چگونه حکم میکنی؟ گفت از سنت پیغمبر خدا استفاده میکنم، فرمود اگر در سنت پیغمبر خدا نیافتی چه خواهی کرد؟ گفت اجتهد رأی یعنی فکر و ذوق و سلیقه خودم را بکار میاندازم، احادیث دیگر هم در این زمینه روایت کرده اند. در اینکه «اجتهاد رأی» چگونه است و بچه ترتیبی صورت بگیرد در میان اهل تسنن اختلاف نظر است، شافعی در کتاب معروف خود بنام «الرساله» که اولین کتابی است که در علم اصول فقه نوشته شده و چاپ شده و بنده در کتابخانه مجلس دیده ام بابت دارد بنام باب الاجتهاد ، شافعی در آن کتاب اصرار دارد که اجتهدی که در احادیث آمده منحصرأ «قیاس» است قیاس اجمالاً یعنی موارد مشابه را در نظر بگیریم و در قضیه مورد نظر خود مطابق آن موارد مشابه حکم کنیم.

ولی بعض دیگر از فقهاء اهل تسنن اجتهاد رأی را منحصر بقیاس ندانسته اند ، «استحسان» را نیز معتبر شمرده اند . استحسان یعنی اینکه مستقلاً بدون اینکه موارد مشابه را در نظر بگیریم به بینیم اقرب بحق و عدالت چیست و ذوق و عقل ما چگونه می پسندد همانطور رأی بدهیم ، و همچنین است «استصلاح» یعنی تقدیم مصلحتی بر مصلحت دیگر ، و همچنین است « تأول » یعنی هر چند حکمی در نصی از نصوص دینی ، در آیه ای از آیات

قرآن و یا حدیثی از احادیث معتبره پیغمبر خدا (ص) رسیده ولی بواسطه بعضی مناسبات ما حق داشته باشیم از مدلول نص صرف نظر کنیم و «رای اجتهادی» خود را مقدم بداریم.

هر کدام از اینها احتیاج بشرح و تفصیل دارد و بحث شیعه و سنی را در میان میآورد. و در این زمینه یعنی زمینه اجتهاد در عرض نص و در مقابل نص، کتابها نوشته شده و شاید از همه بهتر همین رساله ایست که اخیراً علامه جلیل مرحوم سید شرف الدین رحمه الله علیه بنام «النص والاجتهاد» نوشته اند.

اما از نظر شیعه چنین اجتهادی مشروع نیست، از نظر شیعه و ائمه شیعه، اساس اولی اینمطلب یعنی اینکه احکام کتاب و سنت وافق نیست پس احتیاج با جتهاد است، درست نیست. اخبار و احادیث زیادی در این زمینه آمده که حکم هر چیزی بطور کلی در کتاب و سنت موجود است، در کافی بعد از باب البدع و المعانیس بابی دارد باین عنوان «باب الردالی الکتاب والسنة وانه ليس شيء من الحلال والحرام وجميع ما يحتاج اليه الناس الا وقد جاء في كتاب اوسنة» ائمه اهل بیت (ع) از قدیم الایام بمخالفت با قیاس و رأی شناخته شده اند، و البته قبول کردن و قبول نکردن قیاس و اجتهاد رأی را از دو نظر میتوان مورد مطالعه قرار داد.

یکی از آنجهت که عرض کردم یعنی قیاس و اجتهاد رأی را بعنوان يك منبع از منابع تشریع اسلامی بشماریم و در عرض کتاب و سنت قرار دهیم و بگوئیم مواردی هست که حکمی بوسیله وحی تشریع نشده و باید مجتهدین با رأی خود آنرا بیان کنند؛ و دیگر از آنجهت که قیاس و اجتهاد رأی را بعنوان وسیله استنباط احکام واقعی مورد استفاده قرار دهیم همانطوریکه از سایر وسائل و طرق مثل خبر واحد استفاده میکنیم، باصطلاح

اجتهاد در اسلام

ممکن است بقیاس جنبه موضوعیت بدیهیم و ممکن است جنبه طریقت بدیهیم ، در فقه شیعه قیاس و رأی بهیچیک از دو عنوان بالا معتبر نیست ، اما از نظر اول بجهت اینکه ما حکم تشریع نشده (ولو بطور کلی) بوسیله کتاب و سنت نداریم . و اما از نظر دوم بجهت آنکه قیاس و رأی از نوع گمانها و تخمین‌هایی است که در احکام شرعی زیاد بخطا میرود ، اساس مخالفت شیعه و سنی در مورد قیاس همان قسمت اول است گویا اینکه قسمت دوم در میان اصولیین معروف و مشهور شده است .

حق « اجتهاد » در میان اهل تسنن دوام پیدا نکرد ، شاید علت امر اشکالاتی بود که عملاً بوجود آمد . زیرا اگر چنین حقی ادامه پیدا کند خصوصاً اگر « تأول » و تصرف در نصوص را جایز بشماریم و هر کس مطابق رأی خود تصرف و تأولی بنماید چیزی از دین باقی نماند ، شاید بهمین علت بود که تدریجاً حق اجتهاد مستقل سلب شد و نظر علماء و سلاطین بر این قرار گرفت که مردم را سوق بدهند فقط بتقلید از چهار امام معروف : ابوحنیفه ، شافعی ، مالک بن انس ، احمد بن حنبل ، و مردم را از تقلید و پیروی غیر این چهار نفر منع کنند . این کار ابتدا در مصر شد (در قرن هفتم) و بعد در سایر کشورهای اسلامی هم عمل شد .

کلمه اجتهاد تا قرن پنجم بهمین معنای بالخصوص یعنی بمعنای قیاس و اجتهاد رأی استعمال میشد ، علمای شیعه با آنوقت در کتب خود باب الاجتهاد را مینوشتند برای اینکه آن را رد کنند و باطل بشمارند ، مثل شیخ طوسی در عده ، ولی تدریجاً معنای این کلمه از اختصاص بیرون آمد و خود علمای اهل تسنن

مثل ابن حاجب، در مختصر الاصول که عضدی آن را شرح کرده و تا این اواخر کتاب اصول فقهی جامع از هر بوده و شاید الان هم باشد و قبل از او غزالی در کتاب معروف «المستصفی»، کلمه اجتهاد را بمعنای خصوص اجتهاد رأی استعمال نکردند که در عرض کتاب و سنت قرار بگیرد، بلکه بمعنای مطلق جهد و کوشش برای بدست آوردن حکم شرعی بکار بردند که با این تعبیر بیان میگردد :

استفراغ الوسع فی طلب الحکم الشرعی . بحسب این تعریف معنای اجتهاد بکار بردن منتهای کوشش در استنباط حکم شرعی از روی ادله معتبره شرعیه است ، اما اینکه ادله شرعیه معتبره چیست ؟ آیا قیاس و استحسان و غیره نیز از ادله شرعیه هست یا نیست ؟ مطلب دیگری است ، از اینوقت علمای شیعه نیز این کلمه را پذیرفتند ، زیرا اجتهاد را باین معنی آنها هم قبول داشتند . هر چند این کلمه در ابتدا در میان شیعه يك کلمه منفوری بود ولی بعد از آنکه تغییر معنا و مفهوم داد علمای شیعه تعصب نورزیدند و از استعمال آن خود داری نکردند ، چنین بنظر میرسد که در بسیاری از موارد علمای شیعه مقید بودند که رعایت وحدت اسلوب و هماهنگی با جماعت مسلمین را بنمایند : مثلاً اهل تسنن اجماع را حجت میدانستند و تقریباً برای اجماع نیز مانند قیاس اصالت و موضوعیت قائلند و شیعه آن را قبول ندارند و چیز دیگر را قبول دارند، ولی برای حفظ وحدت اسلوب، نام آنچه را خودشان قبول داشتند اجماع گذاشتند، آنها گفته بودند ادله شرعیه چهار تا است : کتاب و سنت و اجماع و اجتهاد (قیاس). اینها گفتند، ادله شرعیه چهار تا است : کتاب و سنت و اجماع و عقل . فقط بجای قیاس عقل را گذاشتند . عقل یعنی دلیل قطعی یقینی .

بهر حال اجتهاد تدریجاً معنای وسیعتری پیدا کرد، یعنی بکار بردن تدبیر و تعقل در فهم ادله شرعیه که البته احتیاج دارد به یک رشته علوم که مقدمه شایستگی و استعداد تعقل و تدبیر صحیح و عالمانه میباشند، علماء تدریجاً برخوردند که استنباط و استخراج احکام از مجموع ادله شرعیه احتیاج دارد بیک سلسله علوم و معارف ابتدائی از قبیل علوم ادبیه و منطق و بدانستن قرآن و تفسیر و حدیث و رجال حدیث و شناختن قواعد علم اصول و حتی اطلاع بر فقه سایر فرق، مجتهد بکسی گفتند که این علوم را واجد باشد.

بطور جزم نمیگویم ولی گمان قوی دارم که اول کسی که کلمه اجتهاد و مجتهد را در شیعه باین معنا استعمال کرد علامه حلی است، علامه در کتاب تهذیب الاصول بعد از باب القیاس، باب الاجتهاد دارد و در آنجا اجتهاد را بهمین معنا استعمال کرد که امروز استعمال میکنند و شایع است.

پس اجتهاد ممنوع و مردود از نظر شیعه یعنی رأی و قیاس که در قدیم بنام اجتهاد نامیده میشده خواه آنرا یک منبع تشریع و تقنین مستقل بشماریم، و یا آنرا وسیله استنباط و استخراج حکم واقعی قرار دهیم، ولی اجتهاد مشروع عبارت است از بکار بردن کوشش و جهد بر مبنای تخصص فنی.

پس اینکه گفته میشود اجتهاد در اسلام چه صیفه‌ای است؟ و از چه مقوله‌ای است؟ و چه محلی از اعراب دارد؟ باید گفت اجتهاد بمعنایی که امروز میگویند یعنی اهلیت و تخصص فنی، بدیهی است کسیکه میخواهد بقرآن و حدیث مراجعه کند، باید تفسیر قرآن و معانی آیات و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه آنرا بداند، حدیث معتبر را از حدیث غیر معتبر تمیز دهد؛ بعلاوه

روی قواعد عقلائی صحیح ، تعارضها را در احادیث تا حدی که ممکن است حل کند ، موارد اجماعی و متفق علیه مذهب را تمیز دهد ، در خود آیات قرآن و همچنین در احادیث يك سلسله قواعد کلی ذکر شده و استفاده و اعمال آن قواعد مانند همه قواعد دیگر در همه علوم تمرین و ممارست لازم دارد ، باید مثل صنعتگر ماهری که بداند از مجموع موادی که جلوش ریخته است چه ماده ای را انتخاب کند ، مهارت و استعداد داشته باشد ، مخصوصاً در احادیث جعل و وضع زیاد است ، صحیح و سقیم بهم آمیخته است ، باید قدرت تشخیص صحیح از سقیم در او باشد ، بهر حال آنقدر معلومات مقدماتی باید داشته باشد که واقعاً اهلیت و صلاحیت و تخصص فنی داشته باشد ، اما تفصیل اینکه مجموع آن معلومات و شرائط چیست ؟ و در چه شرائطی اهلیت و صلاحیت پیدا میشود ؟ فعلاً نمیتوانیم وارد شویم .

در اینجا يك جریان مهم و خطرناکی که در عالم تشیع در چهار قرن پیش تقریباً در موضوع اجتهاد پیدا شد باید ذکر کنیم و آن موضوع «اخباری گری» است ، و اگر گروهی از علماء مبرز و دلیر نبودند ، در جلو این جریان نمی ایستادند و آن را نمیکوبیدند معلوم نبود که امروز چه وضعی داشتیم .

مکتب اخباری گری بیش از چهار قرن از عمرش نمیگذرد ، مؤسس این مکتب مردی است بنام ملا امین استرآبادی که شخصاً مرد باهوشی بوده و اتباع زیادی از علماء شیعه پیدا کرد . خود اخباریین مدعی هستند که قدمای شیعه تا زمان صدوق همه مسلک اخباری داشتند ، ولی حقیقت اینست که اخبار گری بصورت يك مکتب با يك سلسله اصول معین که منکر حجیت عقل باشد ، و همچنین حجیت و سندیت قرآن را بهانه اینکه فهم قرآن مخصوص

اهل بیت پیغمبر است و وظیفه ما رجوع باحادیث اهل بیت است منکر شود، و همچنین بگوید اجماع بدعت اهل تسنن است پس از آنکه اربعه یعنی کتاب و سنت و اجماع و عقل تنها سنت حجت است، و همچنین مدعی شود که همه اخباریکه در کتب اربعه یعنی کافی و من لایحضره الفقیه و تهذیب و استبصار آمده صحیح و معتبر بلکه قطعی الصدور است، خلاصه مکتبی با این اصول بیش از چهار قرن پیش وجود نداشته.

شیخ طوسی در کتاب عدة الاصول از گروهی از قدما بعنوان «مقلده» یاد میکند: انتقاد مینماید ولی آنها مکتبی از خود نداشته اند، علت اینکه آنها را مقلده میخواند اینست که در اصول دین هم با اخبار استدلال کرده اند.

بهر حال مکتب اخباری گری ضد مکتب اجتهاد و تقلید است، و آن اهل بیت و صلاحیت و تخصص فنی که مجتهدین قائلند او منکر است، تقلید غیر معصوم را حرام میداند، بحکم این مکتب چون حجت و سند منحصر باحادیث است، و حق اجتهاد و اعمال نظر هم نیست، مردم موظفند بهمین اخبار و احادیث عمل کنند و بس.

ملا امین استرآبادی که مؤسس این مکتب است و شخصاً مردی باهوش و متالعه کرده و مسافرت رفته بوده کتابی دارد بنام فوائد المدنیة، در آن کتاب با سرسختی عجیبی بجنگ مجتهدین آمده، مخصوصاً سعی دارد که حجیت عقل را منکر شود، مدعی است که عقل فقط در امور که مبدء حسی دارند یا قریب بمحسوسات میباشد (مثل ریاضیات) حجت است، در غیر اینها حجت نیست، از قضا این فکر تقریباً مقارن است با پیدایش فلسفه حسی در اروپا، آنها در علوم حجیت عقل را منکر شدند و این مرد در

دین منکر شد، حالا این فکر را این مرد از کجا آورده؟ آیا ابتکار خودش بود یا از کسی دیگر گرفته؟ معلوم نیست.

یادم هست در تابستان ۱۳۲۲ شمسی که بیرون رفته بودم و آنوقت هنوز آقای بروجردی اعلی الله مقامه در بروجرد بودند و بقم نیامده بودند. روز سخن از همین فکر اخباریین شد، ایشان در ضمن انتقاد از این فکر فرمودند که پیدایش این فکر در میان اخباریین اثر موج فلسفه حسی بود که در اروپا پیدا شد. این را من آنوقت از ایشان شنیدم، بعد که بقم آمدند و درس اصول ایشان باین مبحث یعنی مبحث حجیت قطع رسید من انتظار داشتم این مطلب را از ایشان بشنوم ولی متأسفانه چیزی نگفتند. الان میدانم که این فقط حدسی بود که ایشان ابراز میداشتند یا مدرکی داشتند، من خودم تاکنون بمدرکی بر نخورده‌ام و بسیار بعید میدانم که این فکر حسی در آن وقت از غرب بشرق آمده باشد، ولی از طرف دیگر ایشان هم بی مدرک سخن نمیگفتند؛ اکنون متأسفم که چرا از ایشان استفسار نکردم.

بهر حال اخباری گری نهضتی بود بر ضدیت عقل، جمود و خشکی عجیبی بر این مسلک حکم فرما است، خوشبختانه افراد رشیدی مانند وحید بهبهانی معروف به «آقا» که آقایان آل آقا از نسل ایشان هستند و شاگردان ایشان و بعد هم مرحوم حاج شیخ مرتضی انصاری اعلی الله مقامه با این مسلک مبارزه کردند.

وحید بهبهانی در کربلا بود، در آنوقت صاحب حدائق هم که اخباری متبحری است در کربلا بود و هر دو حوزه درس داشتند، وحید مسلک اجتهاد داشت و صاحب حدائق مسلک اخباری گری، و فعلاً مبارزه سختی بود، بالاخره وحید بهبهانی صاحب حدائق را شکست داد، میگویند شاگردای مبرز وحید بهبهانی از قبیل

كاشف الغطاء وبحر العلوم وسيد مهدى شهرستانى همه اول شاگرد صاحب حدائق بودند و بعد آمدند بدرس وحيد و درس صاحب حدائق را ترك كردند .

ولى البته صاحب حدائق يك اخبارى ملايمى است، خودش مدعى است كه مسلك او بامسلك مرحوم مجلسى يكي است، متوسط بين اخبارى و اصولى است، بعلاوه مردى متقى و خدا ترس و با ايمان بوده، باهمه اينكه وحيد بهبهانى باشد با او مبارزه كرد و نماز جماعت خواندن با او راجع كرد، او برعكس ميگفت نماز جماعت با آقاى وحيد صحيح است و مى گویند وقت مردن وصيت كرد كه نماز ميت او را وحيد بهبهانى بخواند .

مبارزه شيخ انصارى از اين جهت بود كه يك پي ريزى متقنى براى علم اصول فقه كرد كه مى گویند خودش ميگفت اگر اامين استرآبادى زنده بود اصول من را ميپذيرفت .

البته مكتب اخبارى گرى در اثر مقاومتها شكست خورد و الان جز در گوشه و كنارها پيروانى ندارد، ولى همه افكار اخبارى گرى كه سرعت و شدت بغداد پيدايش ملاامين در مغزها نفوذ كرد و در حدود دوست سال كم و بيش سيادت كرد، از مغزها يرون نرفته، الان هم مى بينيد خيلى ها تفسير قرآن را اگر حديثى در كار نباشد جايز نميدانند، جمود اخبارى گرى در بسيارى از مسائل اخلاقى و اجتماعى و بلكه پاره اى مسائل فقهى هنوز هم حكومت ميكند، فعلا مجال شرح و بسط نيست .

يك چيز كه باعث رشد و نفوذ و طرز فكر اخبارى گرى در ميان مردم عوام ميشود آن جنبه حق بجانب عوام پسندى است كه دارد، زيرا صورت حرف اينست كه ميگویند ما از خودمان حرفى نداريم، اهل تعبد و تسليم هستيم، ما جز قال الباقر (ع) و

قال الصادق (ع) سخنی نداریم، از خودمان حرف نمیزنیم، حرف معصوم را می گوئیم .

شیخ انصاری در فرائد الاصول مبحث برائت و احتیاط، از یکی از اخباریین نقل میکند که میگویند : « آیا هیچ عاقلی احتمال میدهد که در روز قیامت يك بنده ای از بندگان خدا را (یعنی يك اخباری را) بیاورند و از او پرسند تو چگونه عمل میکردی؟ و او بگوید بفرمایش معصومین عمل میکردم و هر جا که کلام معصوم نبود احتیاط میکردم و آنوقت يك همچو آدمی را ببرند به جهنم و از آنطرف يك آدم لا قید و بی اعتنا بسخن معصوم (یعنی يك نفر اصولی و پیرو مسلك اجتهاد) را که هر حدیتی را يك بهانه طرد میکند ببرند بهشت؟! حاشا و کلاه .

جوابی که مجتهدین میدهند اینست که اینگونه تسلیمها، تسلیم بقول معصوم نیست، تسلیم بجهالت است. اگر واقعاً محرز بشود که معصوم سخنی گفته ماهم تسلیم هستیم ولی شما میخواهید جاهلانه بهر چه میشنوید تسلیم شوید .

در اینجا برای نمونه که فرق بین طرز فکر جامد اخباری و فکر اجتهادی معلوم شود مطلبی را که اخیراً برخوردیم ذکر میکنم .

در احادیث زیادی داریم که امر شده تحت الحنك همیشه در زیر گلو افتاده باشد، نه در حال نماز فقط در عمه احوال، یکی از آن احادیث اینست: الفرق بين المؤمنين والمشرکین التلحي . یعنی فرق بین مسلمان و مشرک تحت الحنك در زیر گلو انداختن است .

عده ای از اخباریین باین حدیث و امثال آن تمسك کرده میگویند همیشه باید تحت الحنك افتاده باشد. ولی مرحوم فیض با

اینکه با جتهاد خوشبین نبوده در وافی باب‌الزی و النجمل اجتهادی دارد، میفرماید: در قدیم مشرکین شعاری داشتند که تحت الحنك را بی‌الا می‌پسهند و نسام این عمل را «اقطعاً» می‌گذاشته‌اند، اگر کسی این کار را میکرد معنایش این بود که من جزء آنها هستم، این حدیث دستور مبارزه و عدم پیروی از آن شعار را میدهد، ولی امروز دیگر آن شعار ازین رفته پس موضوعی برای این حدیث باقی نیست، حالا برعکس چون همه تحت الحنك را بی‌الا می‌بندند، اگر کسی تحت الحنك را در زیر چانه چرخ بدهد حرام است، زیرا لباس شهرت میشود و لباس شهرت حرام است.

در اینجا جمود اخباری‌گری حکم میکند که بگوئیم در متن این حدیث دستور تحت الحنك انداختن رسیده و دیگر فضولی است که مادر اطراف آن حرف بزنیم و نظر بدهیم و اجتهاد کنیم، ولی فکر اجتهادی میگوید ما دو دستور داریم: یکی دستور احتراز از شعار مشرکین که روح مضمون این حدیث است و یکی دستور ترك لباس شهرت، در ایامی که آن شعار در دنیا وجود بوده و مسلمانها از آن شعار احتراز می‌کرده‌اند بر همه واجب بوده که تحت الحنك ببندازند ولی امروز که آن موضوع از بین رفته و از شعار بودن خارج شده و در عمل هیچکس تحت الحنك نمی‌بندازد اگر کسی این کار را بکند مصداق لباس شهرت است و حرام است. این يك نمونه است که خواستم عرض کنم و امثال آن زیاد است.

از وحید بهبهانی نقل شده که فرمود که یکوقت هلال ماه شوال بتواتر ثابت شد، اینقدر افرادی آمدند و گفتند ما ماه را دیدیم که برای من یقین حاصل شد، من حکم کردم که امروز عید

فطراست، یکی از اخباریین بمن اعتراض کرد که تو خودت ندیده‌ای و اشخاص مسلم‌العداله هم شهادت نداده‌اند چرا حکم کردی؟ گفتم متواتر است و از تواتر برای من یقین پیدا شد، گفت در کدام حدیث وارد شده که تواتر حجت است؟

ایضاً وحید میگوید: جمود اخباریها باین حد است که اگر فرضاً مریضی رفته باشد پیش یکی از ائمه و آن امام باو فرموده باشد آب سرد بخور، اخباریها بهمه مریض‌های دنیا خواهند گفت: هر وقت مریض شدید و هر مریضی پیدا کردید علاجش آب سرد است، فکر نمیکنند که این دستور مخصوص حال آن مریض بوده نه همه مریضها.

ایضاً معروف است که بعضی اخباریها دستور میدادند که بکفن میت شهادتین بنویسند و باینصورت بنویسند: اسماعیل یشهدان لا اله الا الله. یعنی اسماعیل شهادت میدهد بوحدانیت خدا، حالا چرا شهادت را بنام اسماعیل بنویسد، زیرا در حدیث وارد شده که حضرت صادق (ص) در کفن فرزندان اسماعیل باین عبارت نوشته بودند، دیگر فکر نمیکردند که در کفن اسماعیل که اینطور می‌نوشتند چون اسم او اسماعیل بود حالا که مثلاً حسن قلی بك مرده چرا اسم خودش را ننویسیم و اسم دیگری را بنویسیم. اخباریین میگفتند اینها دیگر اجتهاد و اعمال نظر و اتکاء بعقل است، ما اهل تبعد و تسلیم و قال الباقر (ع) و قال الصادق (ع) میباشیم، از پیش خود دخالت نمیکنیم.

اما تقلید: تقلید بردو قسم است: ممنوع و مشروع، يك نوع تقلید است که بمعنای پیروی کور کورانه از محیط و عادت است که البته ممنوع است و آن همان است که در آیه قرآن باینصورت مذمت شده: انا وجدنا آباءنا على امة وانا على آئثارهم مقتدون.

اینکه گفتیم تقلید بر دو قسم است ممنوع و مشروع، مقصود از تقلید ممنوع تنها این تقلید کورکورانه از محیط و عادت و آباء و اجداد نیست، بلکه می‌خواهم بگویم همان تقلید جاهل از عالم و رجوع عامی بفقیه بر دو قسم است: مشروع و ممنوع.

اخیراً از بعضی مردم که در جستجوی مرجع تقلید هستند، گاهی این کلمه را می‌شنوم که می‌گویند می‌گردیم کسی را پیدا کنیم که آنجا «سر بسپاریم». می‌خواهم بگویم تقلیدی که در اسلام دستور رسیده «سر سپردن» نیست، چشم باز کردن و گوش باز داشتن است، تقلید اگر شکل «سر سپردن» پیدا کرد هزارها مفاسد پیدا میکند.

در اینجا یک حدیث مفصلی که در این زمینه هست و نوشته‌ام، برای شما از رومی خوانم جمله معروف: **و اما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدينه مخالفاً لهواه مطيعاً لامر مولاه فللعوام ان يقلدوه** که از جمله سندهای تقلید و اجتهاد است جزء همین حدیث است و شیخ انصاری در باره این حدیث میگوید آثار صدق از آن نمایان است.

این حدیث در ذیل این آیه کریمه است: **و منهم اميون لا يعلمون الكتاب الا امانی و ان هم الا يظنون**. این آیه در مقام مذمت عوام و بی‌سوادان یهود است که از علماء و پیشوایان دین خود پیروی و تقلید میکردند و دنباله آیاتی است که روش نایبند علماء یهود را ذکر میکند. میفرماید **يك عدة آنها همان مردم بی‌سواد نادان بودند که از کتاب آسمانی خود چیزی جز يك رشته خیالات و آرزوها نمیدانستند و دنبال گمان و وهم میرفتند**.

در ذیل این آیه این حدیث است که شخصی بحضرت صادق (ع) عرض میکند که عوام و بی‌سوادان یهود راهی نداشتند

جز اینکه از علماء خود هر چه میشوند قبول کنند و پیروی نمایند، چرا قرآن آنها را بتقلید از علمایشان مذمت میکند؟ چه فرقی بین عوام یهود و بین عوام ماهست؟ اگر تقلید و پیروی عوام از علما مذموم است پس عوام مانیز که از علماء ما پیروی میکنند باید مورد ملامت و مذمت قرار گیرند، اگر آنها نمی بایست قول علماء خود را بپذیرند اینها نیز نباید بپذیرند .

حضرت فرمود :

بین عوامنا و علمائنا و بین عوام الیهود و علمائهم فرق من جهة و تسوية من جهة ، اما من حيث استواء فان الله قد ذم عوامنا بتقليد علمائهم كما قد ذم عوامهم و اما من حيث افتروا فلا . یعنی بین عوام و علماء ما و عوام و علماء یهود از یک جهت فرق است و از یک جهت مثل هم میباشد، از آن جهت که مثل هم میباشند خداوند عوام ما را نیز بآن نوع تقلید از علماء مذمت کرده و اما از آن جهت که فرق دارند نه .

آن شخص عرض کرد یا بن رسول الله توضیح بدهید، فرمود عوام یهود علماء خود را در عمل دیده بودند که سرخا دروغ میگویند ، از رشوه پرهیز ندارند ، احکام و قضاء هارا بخاطر رودر بایستی ها و رشوه ها تغییر میدهند، میدانستند که درباره افراد و اشخاص عصیت بخرج میدهند ، حب و بغض شخصی را دخالت میدهند، حق یکی را بدیگری میدهند؛ آنگاه فرمود واضطروا بمعارف قلوبهم الى ان من يفعل ما يفعلونه فاسق لا يجوز ان يصدق على الله ولا على الوسائط بين الخلق وبين الله یعنی بحکم الهامات فطری عمومی که خداوند در سرشت هر کس تکوینا قرار داده میدانستند که هر کس که چنین اعمالی داشته باشد نباید قول او را پیروی کرد، نباید قول خدا و پیغمبران خدا را از زبان او

قبول کرد .

در اینجا امام میخواید بفرمایید که کسی نگوید که عوام یهود این مسأله را نمی دانستند که نباید بقول علمائی که خودشان بر خلاف دستورهای دین عمل می کنند عمل کرد، زیرا این مسأله مسأله ای نیست که کسی نداند، دانش این مسأله را خداوند در فطرت همه افراد بشر قرار داده و عقل همه کس آن را میداند، باصطلاح اهل منطق از جمله قضایا قیاسا اتهامها است، دلیلش با خودش است، کسی که فلسفه وجودیش پاکی و طهارت و ترك هوی و هوس است؛ اگر دنبال هوی و هوس و دنیا پرستی برود بحکم تمام عقول باید سخن او را نشنید، بعد فرمود :

وذلك عوام امتنا اذا عرفوا من فقهاءهم الفسق الظاهر والعصبية الشديدة والتكالب على حطام الدنيا وحرامها واهلاك من يتعصبون عليه وان كان لاصلاح امره مستحقا وبالترفق بالابر والاحسان على من تعصوا له وان كان للاذلال والاهانة مستحقا فمن قلد من عوامنا مثل هؤلاء الفقهاء فهم مثل اليهود الذين ذمهم الله بالتقليد لفسقة فقهاءهم . یعنی وبهمین منوال است حال عوام ما، اینها نیز اگر از علمای خود اعمال بر خلاف و تعصب شدید و تراحم بر سردنیا و طرفداری از طرفداران خود هر چند ناصالح باشند و کوبیدن مخالفین خود هر چند مستحق احسان و نیکی باشند، اگر این اعمال را در آنها حس کنند و باز هم چشم خود را ببندند و از آنها پیروی کنند، عینا مانند همان عوام یهود میباشند و مورد مذمت و ملامت هستند .

پس معلوم میشود که تقلید ممدوح و مشروع «سر سپردن» و چشم بستن نیست، چشم باز کردن و مراقب بودن است و اگر نه مسئولیت و شرکت در جرم است .

بعضی از مردم خیال میکنند که تأثیر گناه در افراد یکسان نیست، ذرعهٔ مردم گناه تأثیر دارد و آنها را از تقوی و عدالت ساقط میکند؛ ولی در طبقهٔ علماء تأثیری ندارد، آنها يك نوع «کریّت» و يك نوع «اعتصام» دارند، نظیر فرقی که بین آب قلیل و آب کثیر است که آب کثیر اگر بقدر کر شد دیگر از نجاست منفعل نمیشود، در صورتیکه اسلام برای احدی کریّت و اعتصام قائل نیست، حتی برای شخص پیغمبر اکرم (ص)، چرا میگوید **قل انی اخاف ان عصیت ربی عذاب یوم عظیم** . ای پیغمبر بگو خود من نیز اگر معصیت کنم از عذاب روز بزرگ بیمناکم ، چرا میفرماید :

لئن اشرکت لیحبطن عملک . اگر نوعی شرک در کار تو وارد شود عملت تباه خواهد شد ، همه اینها برای این تعلیم است که تبعیضی در کار نیست ، کریّت و اعتصامی برای احدی نیست . داستان موسی و عبد صالح که در قرآن کریم آمده داستان عجیبی است : يك نکته بزرگ که بعقیدهٔ من از این داستان استفاده میشود این است که تابع و پیرو تا آنجا تسلیم متبوع و پیشوا است ، که اصول و مبادی قانون نشکند و خراب نشود . اگر دید آن متبوع کاری برخلاف اصول و مبادی انجام میدهد . نمیتواند سکوت کند گویانکه در این داستان عملی که عبد صالح کرد از نظر خود او که افق وسیعتری را میدید و بیاطن موضوع توجه داشت برخلاف اصول نبود ، بلکه عین وثیقه و تکلیف بود، ولی سخن در اینست که چرا موسی صبر نمی کرد و زبان با انتقاد میگشود ، با اینکه وعده میداد و بخود تلقین میکرد که اعتراض نکند باز هم اعتراض و انتقاد میکرد . نقص کار موسی در اعتراض

و انتقاد نبود، در این بود که بر رمز مطلب و باطن کار آگاه نبود، البته اگر بر رمز مطلب آگاه میشد اعتراض نمیکرد و مایل بود که برسد بر رمز مطلب ولی مادامی که از نظر او عملی برخلاف اصول و قانون الهی است ایمان او با و اجازه نمیدهد سکوت کند، بعضی گفته اند اگر تا قیامت عمل عبد صالح تکرار میشد، موسی باز اعتراض و انتقاد باز نمیایستاد، مگر آنکه بر رمز مطلب آگاه میشد، پس معلوم می شود در دین ما اصل سر سپردگی واصل « بمی سجاده رنگین کن کورت پیر مغان گوید » وجود ندارد. موسی با و میگوید :

هل اتبعك على ان تعلمن مما علمت رشدا؟ یعنی آیا اجازه میدهی از تو پیروی کنم تا مرا تعلیم کنی؟ او میگوید انك لن تستطیع معی صبرا تو نخواهی توانست در مصاحبت من طاقت بیاوری و نسبت با آنچه می بینی سکوت کنی. بعد خود او علت را بخوبی توضیح میدهد : وكيف تصبر على ما لم تحط به خبرا؟ مگر تو وقتی که ببینی عملی برخلاف صورت می گیرد و از سر و رمز مطلب آگاه نباشی صبر خواهی کرد؟! موسی گفت :

ستجدنی انشاء الله صابرا ولا اعصى لك امرا . امیدوارم اگر خدا بخواهد صبر کنم و امر تو را مخالفت نکنم. موسی نگفت چه بر رمز مطلب پی ببرم و چه پی ببرم صبر خواهم کرد، همینقدر گفت امیدوارم این تحمل در من پیدا شود، البته این تحمل آن وقت برای موسی پیدا میشود که از رمز مطلب آگاه گردد، بعد او خواست صریحتر از موسی قول بگیرد، که حتی اگر بر رمز مطلب هم پی نبری سکوت کن و اعتراض نکن تا وقتی که عموقش برسد خودم توضیح دهم.

قال فان ابعثنی فلا تسئلنی شیء حتی احدث لك منه ذكرا .
یعنی اگر دنبال من آمدی هرچه دیدی سکوت کن ، بعد من
خودم توضیح میدهم ، در اینجا دیگر آیه کریمه ندارد که موسی
پذیرفت ، در آیه همین قدر دارد که بعد باهم راه افتادند و
رفتند ، تا آخر داستان که کم و بیش همه شنیده اید .

بهر حال خواستم عرض کرده باشم که تقلید جاهل از عالم
سرسپردگی نیست ، تقلید ممنوع جاهل از عالم همان است که شکل
سرسپردگی پیدا کند و بصورت « جاهل را بر عالم بحثی نیست ،
ما دیگر نمیفهمیم ، شاید تکلیف شرعی چنین و چنان اقتضا کرده
باشد ، و امثال این ها ادا میشود .

این داستان را بعنوان شاهد و تأییدی بر مطلب آن حدیث
امام صادق (ع) عرض کردم ، حضرت بعد از آن جمله ها که قبلاً راجع
بتقلید مذموم نقل کردم ، تقلید مشروع و ممدوح را بیان میکند .
فاما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدينه مخالفاً
على هواه مطيعاً لامر مولاه فللعوام ان يقلدوه .

هر کدام از فقهاء که بتواند خود را ضبط و نگهداری کند ،
دعوتها و صوتهای شیطان که واستغفر من استطعت منهم بصوتك
واجلب عليهم بخيلك ورجلك اورا از جا نکند ، دین خود را
حفظ کند ، دین خودش را نفروشد ، و شاید مقصود این باشد که دین
را در میان مردم و جامعه حفظ کند ، مخالف هواهای نفسانی و
مطیع امر الهی باشد ، عوام از همچو کسی می توانند تقلید
کنند .

البته این نکته واضح است که مخالفت يك عالم روحانی با
هوای نفس فرق دارد با مخالفت یکنفر از عوام ، زیرا هوای نفس
هر کسی در امور معینی است ، هوای نفس جوان يك چیز است و

اجتهاد در اسلام

هوای نفس پیر يك چیز دیگر، هر کسی در هر مقام و هر درجه و هر طبقه و هر سنی که هست یکنوع هوای نفس دارد، مقیاس هوا-پرستی يك عالم روحانی این نیست که ببینیم مثلاً شراب میخورد یا نمی خورد؟ قمار میکند یا نمیکند؟ نماز و روزه را ترك میکند یا ترك نمیکند؟ مقیاس هواپرستی او در جاه و مقام و میل بدست بوسی و شهرت و محبوبیت و علاقه با اینکه مردم دنبال سرش حرکت کنند و امثال اینها است. بعد امام (ع) فرمود و هم بعضی فقهاء الشيعة لاجمیعهم. یعنی کسانی که دارای این فضائل و ملکات عالیّه باشند بعضی از فقهاء شیعه هستند نه همه آنها؛ این حدیث باعتبار جمله های آخرش یکی از مدارك مسئله اجتهاد و تقلید است.

پس معلوم شد هر کدام از اجتهاد و تقلید، بر دو قسم است: مشروع و ممنوع.

مسأله ای ما در فقه داریم که تقریباً از مسلمات فقه ما است و آن اینکه تقلید میت ابتداءً جایز نیست، تقلید میت اگر جایز باشد فقط در ادامه دادن تقلید کسی است که در زمان حیاتش از او تقلید میکرد و حالا مرده است: تازه ادامه دادن تقلید میت هم باید با اجازه و تصویب مجتهد حی باشد، من بادلّه فقهی این مسأله فعلاً کاری ندارم، همین قدر میگویم بسیار فکر اساسی است اما بشرط اینکه هدف این مسأله روشن شود.

فائده اول این فکر اینست که وسیله ای برای بقاء حوزه های علمی دینی که ادامه پیدا کنند و علوم اسلامی محفوظ بماند، نه تنها محفوظ بماند بلکه روز بروز پیش برود و تکامل پیدا کند و مشکلات حل نشده حل شود، اینطور نیست که همه مشکلات ما در قدیم بوسیله علماء حل شده و دیگر اشکالی و کاری نداریم. ما

هزاران معما و مشکل در کلام و تفسیر و فقه و سایر علوم اسلامی داریم که بسیاری از آنها بوسیله علماء بزرگ در گذشته حل شده و بسیاری باقی مانده و وظیفه آیندگان است که حل کنند و تدریجاً در هر رشته‌ای کتابهایی بهتر و جامعتر بنویسند و این رشته را ادامه بدهند و جلو ببرند، همانطوریکه در گذشته نیز تدریجاً تفسیر را جلو بردند، کلام را جلو بردند، فقه را جلو بردند، این قافله نباید در سیر خود توقف کند. پس تقلید مردم از مجتهدین زنده و توجه بآنها يك وسیله ایست برای ابقاء و تکمیل علوم اسلامی.

علت دیگر اینست که مسلمین هر روز با مسائل جدید در زندگی خودشان روبرو میشوند و نمیدانند تکلیفشان در این مسائل چیست؟ فقهای زنده و زنده فکری لازم است که باین حاجت بزرگ پاسخ بدهند، در یکی از اخبار اجتهاد و تقلید آمده:

واما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة احادیثنا:

حوادث واقع همان مسائل جدید است که دوره بدوره و قرن بقرن و سال بسال پیش می آید مطالعه و تتبع در کتب فقهیه در دوره‌ها و قرون مختلف میرساند که تدریجاً بر حسب احتیاجات مردم مسائل جدیدی وارد فقه شده و فقهاء در مقام جوابگوئی برآمده‌اند و بهمین جهت تدریجاً بر حجم فقه افزوده شده، اگر کسی محققانه حساب کند می تواند بفهمد که مثلاً فلان مسأله و فلان مسأله در چه قرنی و در چه منطقه‌ای روی چه احتیاجی وارد فقه شده، اگر مجتهد زنده بمسائل جدید پاسخ ندعد چه فرقی بین تقلید زنده و مرده است، بهتر اینکه از بعضی از اموات مثل شیخ انصاری که با عتراف خود مجتهدین زنده، از عمه آنها

عالمتر و محقق‌تر بوده تقلید کنند : اساساً «رمز اجتهاد» در تطبیق دستورات کلی با مسائل جدید و حوادث متغیر است ، مجتهد واقعی آنست که این رمز را بدست آورده باشد ، توجه داشته باشد که موضوعات چگونه تغییر میکنند و بالطبع حکم آنها عوض میشود ، والا بموضوع کهنه و فکر شده ، فکر کردن ، وحداکثر يك على الاقوى را تبدیل به على الاحوط کردن و یا يك على الاحوط را تبدیل به على الاقوى کردن ، هنری نیست و این همه جار و جنجال لازم ندارد .

اجتهاد البته شرایط و مقدمات زیادی دارد ، مجتهد علوم مختلفی را باید طی کرده باشد ، از ادبیات عرب و منطق و اصول فقه و حتی تاریخ اسلام و فقه سایر فرق اسلامی و مدت‌ها ممارست لازم است تا يك فقیه واقعی و حسابی پیدا شود ، تنها خواندن چند کتاب ادبی در نحو و صرف و معانی و بیان و منطق و بعد ، سه چهار کتاب معین از سطوح از قبیل فرائد و مکاسب و کفایه و بعد چند سال درس خارج کسی نمیتواند طبق معمول ادعای اجتهاد کند و کتاب و سائل و جواهر را جلوش بگذارد و پشت دم فتوا بدهد ، باید راستی از تفسیر و حدیث یعنی از چندین هزار حدیث که در طول ۲۵۰ سال از زمان حضرت رسول (ص) تا زمان امام عسکری (ع) صادر شده ، و محیط صدور این احادیث یعنی تاریخ اسلام و فقه سایر فرق اسلامی و از رجال و طبقات رواة ، آگاهی داشته باشد .

همین آقای بروجردی اعلى الله مقامه بر راستی فقیه بود ، من عادت ندارم از کسی نام ببرم ، ایشانهم تا زنده بود ، در سخنرانی‌هایم از ایشان نام نبرده‌ام ولی حالا که ایشان رفته‌اند و مطمئناً نیست میگویم که این مرد بر راستی يك فقیه ممتاز و مبرز

بود ، بر همه این رشته‌ها از تفسیر و حدیث و رجال و درایه و فقه سایر فرق اسلامی احاطه و تسلط داشت .

فقیه و مجتهد کارش استنباط و استخراج احکام است ، اما اطلاع و احاطه او بموضوعات و باصطلاح طرز جهان بینش در فتواعایش زیاد تأثیر دارد ، فقیه باید احاطه کامل بموضوعاتی که برای آن موضوعات فتوا صادر میکند داشته باشد ، اگر فقیهی را فرض کنیم که همیشه در گوشه خانه و یا مدرسه بوده و او را با فقیهی بمقایسه کنیم که وارد جریانات زندگی است ، این هر دو نفر بادلۀ شرعیۀ و مدارک احکام مراجعه میکنند ، اما هر کدام يك حور و يك نحو بخصوص استنباط میکنند ، مثالی عرض میکنم ، فرض کنید یک نفر در شهر تهران بزرگ شده باشد و یا در شهر دیگری ، مثل تهران که در آنجا کر و آب جاری فراوان است ، حوضها و آب انبارها و نهرها هست و همین شخص فقیه باشد و بخواهد در احکام طهارت و نجاست فتوا بدهد این شخص با سوابق زندگی شخصی خود و قتیکه باخبار و روایات طهارت و نجاست مراجعه کند يك طوری استنباط میکند که خیلی مقرون باحتمال و لزوم اجتناب از بسیار چیزها باشد ، ولی همین شخص که يك نفر بزرگوارت خانه خدا میرود و وضع طهارت و نجاست و بی آبی در آنجا می بیند نظارش در باب طهارت و نجاست فرق میکند ، یعنی بعد از این مسافرت اگر باخبار و روایات طهارت و نجاست مراجعه کند آن اخبار و روایات برای او يك مفهوم دیگر دارد . مثال زیاد است . اگر کسی فتوای فقهاء را با یکدیگر مقایسه کند و ضمناً باحوال شخصیه و طرز تفکر آنها در مسائل زندگی توجه کند می بیند که چگونه سوابق ذهنی يك فقیه و اطلاعات خارجی او از دنیای خارج در فتوایش تأثیر

اجتهاد در اسلام

داشته؛ بطوریکه فتوای عرب بوی عرب میدهد و فتوای عجم بوی عجم، فتوای دهاتی بوی دهاتی میدهد و فتوای شهری بوی شهری. این دین دین خاتم است، اختصاص بزمان معین و یا منطقه معین ندارد، مربوط بهمۀ منطقه‌ها و همۀ زمانهاست، دینی است که برای نظام زندگی و پیشرفت زندگی بشر آمده، پس چگونه ممکن است فقیهی از نظامات و جریان طبیعی بیخبر باشد بتکامل و پیشرفت زندگی ایمان نداشته باشد و آنگاه بتواند دستورهای عالی و مترقی این دین حنیف را که برای همین نظامات آمده و ضامن هدایت این جریانها و تحولات و پیشرفتهای آنها است کاملاً و بطور صحیح استنباط کند.

ما همین الان در فقه خودمان مواردی داریم که فقهاء ما بطور جزم و لزوم و وجوب چیزی فتوا داده‌اند فقط بدلیل اهمیت موضوع، یعنی با اینکه دلیل نقلی از آیه و حدیث بطور صریح و کافی نداریم و همچنین اجماع معتبری نیز در کار نیست فقهاء از نظر اهمیت موضوع و از نظر آشنایی بروح اسلام که موضوعات مهم را بالاتکلیف نمیگذارد جزم میکنند که حکم الهی در این مورد باید چنین باشد، مثل آنچه در مسأله ولایت حاکم و متفرعات آن فتوا داده‌اند، حالا اگر با اهمیت موضوع پی نبرده بودند آن فتوا پیدا نشده بود، تا اینجکه با اهمیت موضوع پی بردند فتوا هم داده‌اند، موارد دیگر نظیر این مورد میتوان پیدا کرد که علت فتوا ندادن توجه نداشتن بلزوم و اهمیت موضوع است.

در اینجا من پیشنهادی دارم که برای پیشرفت و ترقی فقهاء بسیار مفید است، این را قبلاً مرحوم حاج شیخ عبدالکریم یزدی اعلیٰ این مقام فرموده‌اند و من پیشنهاد ایشان را عرض میکنم.

ایشان گفته بودند چه لزومی دارد که مردم، درهمه مسائل از یکنفر تقلید کنند، بهتر اینست که قسمتهای تخصصی در فقه قرار دهند، یعنی هر دسته‌ای بعد از آنکه یک دوره فقه عمومی را دیدند و اطلاع پیدا کردند، تخصص خود را در يك قسمت معین قرار دهند و مردم هم در همان قسمت تخصصی از آنها تقلید کنند، مثلاً بعضی رشته تخصصی خود را عبادات قرار دهند و بعضی معاملات و بعضی سیاسات و بعضی احکام، (احکام با اصطلاح فقه) همانطوری که در طب مثلاً این کار شده و رشته‌های تخصصی پیش آمده، هر دسته‌ای متخصص یک رشته از رشته‌های پزشکی هستند، بعضی متخصص قلب میباشند، بعضی متخصص چشم، بعضی متخصص گوش و حلق و بینی و بعضی متخصص چیز دیگر، اگر اندکار بشود هر کسی بهتر میتواند تحقیق کند در قسمت خودش، گمان میکنم در کتاب الکلام یجر الکلام تألیف آقای آقا سید احمد زنجانی سلمه الله این مطلب از قول ایشان چاپ شده.

این پیشنهاد بسیار پیشنهاد خوبی است و من اضافه میکنم که احتیاج به تقسیم کار در فقه و بوجود آمدن رشته‌های تخصصی در فقاقت. از صد سال پیش باین طرف ضرورت پیدا کرده و در وضع موجود یا باید فقهاء این زمان جلورشد و تکامل فقه را بگیرند و متوقف سازند و یا باین پیشنهاد تسلیم شوند.

زیرا تقسیم کار در علوم هم معلول تکامل علوم است و هم علت آن: یعنی علوم تدریجاً رشد میکنند تا میرسند بحدی که از عهدۀ یکنفر تحقیق درهمه مسائل آنها ممکن نیست، ناچار باید تقسیم بشود و رشته‌های تخصصی پیدا شود، پس تقسیم کار و پیدایش رشته‌های تخصصی در يك علم نتیجه و معلول تکامل و پیشرفت آن علم است، و از طرف دیگر با پیدایش رشته‌های تخصصی و تقسیم

کار و تمرکز فکر در مسائل بخصوص، آن رشته تخصصی پیشرفت بیشتری پیدا میکند.

در همه علوم دنیا از طب و ریاضیات و حقوق و ادبیات و فلسفه رشته‌های تخصصی پیدا شده و همین جهت آن رشته‌ها را ترقی داده است.

يك زمانی بود که فقه بسیار محدود بود، وقتی بكتب فقهیه قبل از شیخ طوسی مراجعه میکنیم می‌بینیم چقدر كوچك و محدود است. شیخ طوسی با نوشتن کتابی بنام «مبسوط» فقه را وارد مرحله جدیدی کرد و توسعه داد، و همچنین دوره بدوره در اثر مساعی علماء و افتاد و وارد شدن مسائل جدید و تحقیقات جدید بر حجم فقه افزوده شد، تا آنجا که در حدود صد سال پیش که صاحب جواهر موفق شد یک دوره فقه بنویسد بزرگمت توانست اینکار را انجام دهد.

میگویند در حدود بیست سالگی باینکار شروع کرد و با استعداد فوق العاده و کار مداوم و عمر طویل در آخر عمر توانست دوره فقه را با آخر برساند. دوره جواهر درشش جلد بسیار ضخیم چاپ شده. تمام کتاب «مبسوط» شیخ طوسی که در عصر خود نمونه فقه مشروح و مفصلی بوده شاید از نصف یک جلد ازشش جلد جواهر کوچکتر باشد. بعد از صاحب جواهر، مبانی فقهی جدیدی بوسیله شیخ مرتضی انصاری اعلی الله مقامه پی ریزی شد که نمونه اش کتاب مکاسب و کتاب طهارت آن مرحوم است، بعد از ایشان در مخیله کسی هم خطور نمیکند که یک دوره فقه با این شرح و تحقیق تألیف یا تدریس کند.

در اینوضع حاضر و بعد از این پیشرفت و تکامل که در فقه مامانند سایر علوم دنیا پیدا شده و این پیشرفت معلول مساعی

علماء و فقهاء... یا باید علما و فقهاء این زمان - لو
رشد و تکامل فکری را بکند، مانع ترقی آن گردند، و یا باید آن
پیشنهاد متین و مترقی را عملی کنند، رشته‌های تخصصی بوجود
بیاورند و مردم هم در تقلید تبعیض کنند، هر دو یک‌هنگام در خروج بطایب
تبعیض میکنند.

پیشنهاد دیگری هم دارم که عرض میکنم و معتقدم این
مطالب هر اندازه گفته شود بهتر است و آن اینکه در دنیا در عین
اینکه رشته‌های تخصصی در همه علمها پیدا شده و موجب پیشرفتها
و ترقیات محیر العقول شده، يك امر دیگر نیز عملی شده که
بنوبه خود عامل مهمی برای ترقی و پیشرفت بوده و هست، و آن
موضوع همکاری و همفکری بین دانشمندان طراز اول و صاحب
نظران هر رشته است، در دنیای امروز دیگر فکر فرد و عمل
فرد ارزش ندارد، از تك روی کاری ساخته نیست، علماء و
دانشمندان هر رشته دائما مشغول تبادل نظر بایکدیگرند، محصول
فکر و اندیشه خود را در اختیار سایر اهل نظر قرار میدهند، حتی
علماء قاره‌ای با علماء قاره دیگر همفکری و همکاری میکنند،
در نتیجه این همکاریها و همفکریها و تبادل نظرها بین طراز
اولها اگر نظریه مفید و صحیحی پیدا شود زودتر منتشر میشود
و حبابز می‌کند و اگر نظریه باطلی پیدا شود زودتر بطلانش روشن
میشود و محو میگردد، دیگر سالها شاگردان آن صاحب نظر در
اشتباه باقی نمی‌مانند.

متأسفانه در میان ما هنوز تقسیم کار و تخصص پیدا شده و
همکاری و همفکری، و بدیهی است که با این وضع انتظار ترقی
و حل مشکلات نمیتوان داشت، راجع بمشاوره علمی و تبادل نظر
هر چند آندری واضح است که احتیاج باستدلال ندارد، اما

اجتهاد در اسلام

برای اینکه دانسته شود در خود اسلام این پیشنهاد و دستورهای مترقیانه هست بآیه‌ای از قرآن و بجمله‌هایی از نهج البلاغه اشاره میکنم .

در خود قرآن در سوره مبارکه شوری میفرماید:

والذين استجابوا لربهم و اقاموا الصلوة و امرهم شوري
بينهم و ممارزقناهم ينفقون .

این آیه کریمه مؤمنین و پیروان اسلام را اینطور وصف میکند : دعوت حق را اجابت میکنند ، نماز را بپا میدارند ، کار خود را با شور و همفکری انجام میدهند ، و از آنچه بآنها عنایت کرده‌ایم انفاق میکنند . پس از نظر اسلام همفکری و تبادل نظر یکی از اصول زندگی اهل ایمان و پیروان اسلام است .

در نهج البلاغه میفرماید :

واعلموا أن عباد الله المستحفظين علمه يصونون مصونه
و يفجرون عيونه يتواصلون بالولاية و يتلاقون بالمحبة
و يتساقون بكاس روية و يصدرون برية. یعنی بدانید که آن دسته
از بندگان خدا که علم خدا بآنها سپرده شده سرخداران که میدارند
و چشمه‌های او را جاری میسازند ، یعنی چشمه‌های علم را بروی
مردم باز میکنند ، با یکدیگر رابطه دوستی و عواطف محبت آمیز
دارند با گرمی و بشاشت و محبت با یکدیگر ملاقات میکنند و
یکدیگر را از جام اندوخته‌های علمی و فکری خود سیراب میکنند
این یکی از جام اندوخته‌های فکر خود و نظر خود بآن یکی
میدهد و آن یکی باین یکی ، در نتیجه همه سیراب و ارضا شده
بیرون میروند . اگر شورای علمی در فقاقت پیدا شود و اصل
تبادل نظر بطور کامل جامه عمل بپوشد گذشته از ترقی و تکاملی

که در فقه پیدا میشود بسیاری از اختلاف فتواها از بین میرود. چاره‌ای نیست، اگر مدعی هستیم که فقه‌ما نیز یکی از علوم واقعی دنیا است باید از اسلوبهائی که در سایر علوم پیروی میشود، پیروی کنیم، اگر پیروی نکنیم معنایش اینست که از ردیف علوم خارج است.

پیشنهادهای مفید و لازم دیگری هم داشتم که وقت گذشت و نمیتوانم ذکر کنم، زیرا در حدود سه ربع ساعت دیگر وقت میگیرد، و میدانم راه بعضی از آقایان دور است تا بمنزل برسند.

آیه‌ای که در طلیعه سخن خواندم این آیه کریمه بود :
 فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ . این آیه کریمه صریحاً دستور میدهد که گروهی از مسلمین میبایست در دین تفقه کنند و دیگران را بیاموزند. تفقه از ماده فقه است، معنای فقه مطلق فهم نیست، بلکه فهم عمیق و بصیرت کامل بحقیقت يك چیز را فقه میگویند. راغب، در مفردات میگوید : **الفقه هو التوصل الى علم غائب بعلم شاهد**. یعنی فقه اینست که از يك امر ظاهر و آشکار بیک حقیقت مخفی و پنهان پی برده شود. در تعریف تفقه میگوید : **تفقه اذا طلبه فتخصص به**. یعنی طلب کرد چیزی را و در آن تخصص پیدا کرد.

این آیه بمسلمانان میگوید که در فهم دین سطحی نباشند، عمیق فکر کنند، بمعنا و روح دستورها پی بزنند. آثار زیادی از دین رسیده که امر کرده در امر دین عمیق فکر کنیم نه سطحی و با عمیق فکر کردن سنایش شده است.

جمله‌ای از وجود مبارك سیدالشهداء سلام الله علیه نقل

میکنیم که در شب عاشورا در میان آن غوغا و هیجان ایراد فرمود و همان جمله ذکر مصیبت من خواهد بود - در شب عاشورا همینکه اوضاع با آن حالت درآمد اصحاب خودش را جمع کرد ، امام سجاد زین العابدین سلام الله علیه فرمود من نزدیک رفتم ببینم پدرم چه میگوید و آنها چه میگویند . گوش کردم دیدم پدرم اینطور آغاز سخن کرد : اثنی علی الله احسن الثناء واحمدہ علی السراء والضراء اللهم انی احمدک علی ان اکرمتنا بالنبوة و علمتنا القرآن و فقهتنا فی الدین . یعنی خدا را ثنا میگویم به بهترین ثنا ها ، و در همه حال ، چه در سختی و چه در سستی ، چه در راحتی و چه در بلا اورا سپاس میگویم و شکر میکنم . خدایا ترا حمد میکنم بر این نعمت عظمی که ما را بنبوت گرامی داشتی و خاندان ما را خاندان نبوت قرار دادی ، علم قرآن را بما تعلیم دادی و ما را در دین فقیه و بصیر قرار دادی که حقیقت و روح تعلیمات دین تور را میدانیم .

بعد فرمود یارانی نیکتر و باوفا تر از یاران خودم و اهل بیتی فاضل تر و با مراعات تر از اهل بیت خودم سراغ ندارم . پس رو کرد با صاحب و یاران و برادران و عموزادگان و همه مردان مجاهدی که آنجا بودند و فرمود ، این گروه متعرض کسی دیگر غیر از من نخواهند شد ، همه شما از طرف من آزادید از تاریکی شب استفاده کنید بهر جا که میخواهید بروید ، فقط هر کدام از شما دست یکی از خاندان مرا که بپنداشتی نمی توانند بروند بگیرد و با خود ببرد .

استغناء و بلند نظری را ببینید ، هیچ اظهار وحشت و ترس نمیکند ، از احدی استمداد نمیکنند ، خود را بغیر از خدا با حدی محتاج نمیبینند ، امام حسین (ع) اهل تعارف نبود . واقعا همه

آنها را از طرف شخص خودش مرخص کرد و آزاد گذاشت میخواست هیچگونه خجالت و رودربایستی در کار نباشد، همانطوریکه مواقع دیگر نیز نظیر همین اظهارات را به بعضی از اصحاب یا نزدیکان خود فرمود. امام حسین میخواست هیچگونه اجبار و الزام و رودربایستی در کار نباشد.

از آن طرف اصحاب و یارانش هم نشان دادند که واقعا و حقیقه فداکار و از خود گذشته اند، بدون هیچ اجبار و الزام و رودربایستی فداکاری میکنند.

گاهی ممکن است يك فداکاری های بزرگ بشود اما بدنبال یک ضرورت و اجباری نظیر داستان معروف طارق بن زیاد، همینکه افراد خود را از دریا عبور داد و وارد اسپانیا شد کشتی ها را آتش زد و از آذوقه حرباندازه مختصری باقی نگذاشت. خطاب بجمعیت کرد و گفت که دشمن در جلوشما دریا در پشت سر شماست. از خوراکی و مایه معیشت هم جز مقدار کمی در دست ندارید، روزی شما همان است که دست دشمن است و با شجاعت و دلاوری و جوانمردی میتوانید از جنگ آنها بیرون بیاورید، اگر بر گردید دریا کام خود را برای بلعیدن شما باز کرده است و اگر جلو بروید دشمن در برابر شما است و اگر بهمین حال باقی بمانید گیر سنگی شما را از پا در میآورد. مردم را تحریص کرد بجهاد و مبارزه. آنها هم مردانه جنگیدند و پیش بردند.

ولی برای اسباب سیدالشهداء همچو اجباری و خود بیامد می توانستند از آن مهلکه جان بسلامت ببرند، حتی امام حسین (ع) سر مبارک خود را پائین انداخت که آنها خجالت نکنند و مأخوذ بحیا نشوند. آنها ثابت و پابرجا ماندند، همه عمدا و هم آواز شدند گفتند: آیا ما چنین کاری کنیم و ترا تنها نگذاریم؟ توادر

چنگال دشمن بگذاریم و خودمان برای زندگی برویم ؟ بخدا
که چنین چیزی امکان ندارد. اول کسی که این سخنان را در جواب
ابا عبدالله (ع) گفت برادر رشیدش ابوالفضل العباس بود و بعد از
او دیگران هر کدام جمله ای نظیر همین جمله ها گفتند. والسلام
علیکم ورحمة الله وبرکاته .

جناب آقای علامہ سید محمد حسین طباطبائی

ولادت و زعامت

بنام خدا

۱- معنی ولایت

ما افراد انسان که در روی همین زمین روزگاران دراز سکونت گزیده ، بتوالد و تناسل پرداخته ، روزگار میگذرانیم ، در عین حال که طبعاً زندگی دسته جمعی و حیات اجتماعی را برای خود انتخاب نموده ایم ، در حد امکان دست بدست هم داده و بکار و کوشش دسته جمعی پرداخته محصول دست رنج خود را روی هم ریخته هر يك از ما تقریباً با اندازه وزن اجتماعی خود از محصول نامبرده بهره مند میشویم و البته چنین روشی بی اینکه استقلال تام فردی از میان برود سر نمیگیرد ، هرگز انسانی که جزو

جمعی شده و روش تعاون و تشریک مساعی را در پیش گرفته تصمیم خود را بتصمیم دیگران آمیخته است نمیتواند از هر جهت مطلق- العنان و آزاد بوده ، فعال مایشاء گردد .

با اینهمه زندگی انسانی بی اینکه کم یا زیاد استقلال فردی داشته باشد ، تحقق پذیر نیست . شخصیت های انسانی که بمنزلۀ ماده اجتماع ، و اجتماع بمنزلۀ صورت آنست ، باشعور و اراده های جزئی و شخصی متکی است که با از میان رفتن آنها بی تردید از بین رفته در نتیجه بنیان اجتماعی (هر گونه اجتماعی فرض شود) منهدم شده ارکانش از هم خواهد ریخت.

هر فرد از افراد انسان در عین حال در آغوش اجتماعی (راقی یا وحشی) زندگی می نماید در کارهای مربوط بشخص خود شخصاً شعور خود را بکار انداخته در هر مورد مناسب همان مورد با اراده شخصی خود تصمیم میگیرد .

ولی بسیار اتفاق می افتد که شخصیت فردی از اداره امور زندگی خود که با بکار انداختن شعور و اراده انجام میگیرد عاجز میباشد و نمیتواند بار زندگی را با اتکاء بنفس خود بمقصد برساند مانند اشخاصی که اختلال حواس دارند یا اساساً ادراک و اراده شان کمتر از مقدار لازم است و طبعاً دیگران باید با اداره امور زندگی شان بپردازند .

همچنین طبقه نوزادان تا موقعی که بحد بلوغ و رشد برسند همین حال را داشته دیگران یعنی بزرگان باید با اداره امور زندگی شان پرداخته تدریجاً با تعلیم و تربیت بهمرافی مرور زمان آنان را بحد مردان و زنان معمولی برسانند . همچنین در هر جامعه ای جوامع بشری ، ممکن است مواردی از فواید و منافع پیدا شود که شخص یا اشخاص معینی نامزد استفاده از آنها نباشد و طبعاً

متصدی معین را عهد داشت . مانند اوقاف عامه و نظائر آن‌ها .

بالاخر از همه اینها نتیجه‌ای و نگهداری خودجامعه‌ایست که ازهر راه بوده در میان افراد انسان یا گروهی از افراد انسان بوجود آمده باشد . زیرا هر اجتماعی که فرض شود بدون يك سلسله رسوم و مقررات که اتفاق یا اکثریت افراد آنها را مراعات کرده مقدس و محترم بشمارند قابل پناه نیست مثلاً معامله‌ایکه در میان دو نفر انجام مییابد ، اگر بنا شود که طرفین معامله (خریدار و فروشنده) بهیچ يك از آثار و خواص معامله هیچگونه التزام نداشته باشند ، هیچ عاقلی کرد چنین معامله‌ای نمیکرد . همچنین وسائل بيشمار دیگریکه انسان اجتماعی بوسیله آنها شرائط زندگي خود را جمع وجور مینماید ، باید اتفاق یا اکثریت جامعه در اطراف آنها بیک سلسله احکام و مقرراتی ملزم بوده نسبت باعتبار آنها (صحه) گذاشته باشند . در نتیجه هیچ اجتماعی بدون يك سلسله رسوم و مقررات و سنن و قوانین ، نمیتواند بزندگي خود ادامه دهد .

با اینهمه مجرد داشتن يك سلسله رسوم و مقررات در بقای جامعه‌ای هرگز کافی نیست ، زیرا چنانکه بثبوت رسیده است . هرگز دو انسان در طرز ساختمان وجودی و بالتبع در شعور و اراده و همچنین در طرز عمل از همه جهات مماثل هم دیگر نیستند . و بالتبینه افراد انسان با اینکه در کلیات افکار خود ممکن است اتحاد و اشتراك داشته باشند در جزئیات افکار اختلاف قطعی داشته مسلماً در تصمیم مساوی هم نخواهند بود و در اثر همین اختلاف قطعی در همان قدم اول هر يك بسوئی تاخته مقررات و رسوم مشترک از میان خواهد رفت .

علاوه بر این چنانکه تاریخ زندگی انسانیت (تا آنجا که در دست ماست) نشان میدهد و مشاهده جامعه‌های گوناگون بشری با رژیمهای مختلفی که دارند تأیید مینماید، هر جامعه‌ای در بقای خود نیازمند يك شخص یا مقامی است که شعور و اراده وی فوق شعورها و اراده‌های افراد حکومت کرده شعور و اراده دیگران را کنترل نموده به نگهبانی و نگهداری نظامی که در جامعه گسترده شده است بپردازد .

موارد وجهاتی که ذکر شد در همه اجتماعات بدون استثنا خودنمایی میکند و بشر با فطرت و نهاد خدادادی خود، نسبت با آنها بی اعتنا نبوده آرام نمی‌نشیند و خواه ناخواه در هر يك از آنها شخص یا مقامی را نامزد سرپرستی آنها نموده اداره امور مربوطه با آنها را بعهده وی گذاشته از وی میخواهد. چنانکه مثلاً قیم سرپرست یتیم است و رئیس خانواده مسئول اداره اطفال خرد سال آن خانواده میباشد و وزارت یا اداره اوقاف، اوقاف عامه را اداره میکند و شاه یا رئیس جمهوری مثلاً در میان مردم حکومت می‌نمایند .

ما این سمت را که بموجب آن شخص یا مقامی متصدی امور دیگران شده، مانند يك شخصیت واقعی کارهای زندگی آنها را اداره مینماید بنام ولایت می‌نامیم (تقریباً دارای معنایی است که در فارسی از کلمه سرپرستی میفهمیم) .

۴- طرز بحث

همین معنی است که درین مقاله مورد بحث ما است و میخواهیم نظر آئین مقدس اسلام را در این باره تشریح کنیم البته از نقطه نظر فلسفه اجتماعی اسلام، نه با طرز بحث فقه اسلامی، خاصه

فقه شیعه و کسانی که مخصوصاً بفقهِ شیعه آشنائی دارند میدانند که طرز استدلال در این مقاله، با طرز استدلالی که راجع باحکام شرعی در فقه میشود تفاوت بسیار دارد.

۳- جعل و اعتبار ولایت فطری است

چنانکه توضیح داده شد، قلمرو ولایت يك سلسله امور ضروری است که در جامعه از آن شخص معین نیست و متصدی معینی ندارد و خواه شخصیت صاحب کار عرضه و کفایت اداره آنها را نداشته باشد مانند مال ایتام و امور مربوط به مجانین و محجورین و غیر آنها و خواه اساساً ارتباط بشخصیت معینه نداشته باشد مانند اوقاف عامه و امور عامه اجتماعی مربوط بحکومت و بعبارت دیگر نوع کارهایی که بواسطه نداشتن متصدی معین بر زمین مانده و هرگز نمیشود درسریا نگهداشتن آنها فرو- گذاری کرد.

و چنانکه گذشت هر جامعه از جامعه‌های بشری در گذشته و حال حاضر اعم از جامعه‌های مرقی و یا وحش بزرگ و کوچک نسبت باینگونه امور هر گز بی‌اعتنا نبوده و نمیباشد و هر جامعه‌ای نسبت بموقعیت خود در این باب دست و پائی کرده ولایت و سرپرستی بوجود می‌آورد و این خود بهترین گواه است بر اینکه مسئله ولایت فطری است.

هر انسانی بانهاد خدا دادی خود درك می‌کند که هر کار ضروری، که متصدی معینی ندارد باید برای آن سرپرستی گماشت.

۴- نظر اسلام درباره ولایت

اسلام نیز که دینی است فطری و پایه احکام و قوانین آن

بر روی اساس آفرینش گذاشته شده است مسئله ولایت را که يك مسئله ایست فطری الفاء و افعال نموده با اعتبار دادن آن يك حکم فطری انسانی را اماناء کرده بجریان انداخته است . خدای متعال در کتاب آسمانی خود میفرماید :

فَاقِم وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَیْمُ وَلكِنْ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ (سورة روم آیه ۳۰).

خلاصه ترجمه: دین اسلام را با مراعات اعتدال استقبال نمای ، همان دینی که منطبق است بآفرینش مخصوص خدائی که مردم را آفریده و روی استوار ساخته . خلقت خدائی تبدیل پیدا نمی کند که دین منطبق بفطرت د آفرینش است که میتواند مردم را اداره نماید ولی اکثر مردم نمیدانند .

توضیح آیه بر سبیل اختصار

جهان پهناور هستی با وسعت و عظمت حیرت انگیز خود چنانکه در چندین مورد از آیات کریمه واقع است يك واحد واقعی را تشکیل میدهد که اجزاء و ابعاد آن از کوچکترین ذره گرفته تا بزرگترین اجرام فضائی ، انبوه ترین گروه ستارگانیکه کهکشانهای عظیم را بوجود آورده اند ، همه با هم ارتباط وجودی داشته روی همدیگر تأثیر گذاشته از همدیگر متأثرند و در نتیجه هر پدیده ای کوچک و بزرگ که پای بدائره هستی میگذارد و یا هر گونه تحولی که در مسیر هستی پیدامیکند همه اجزاء جهان آفرینش و هر يك از آنها در آن سهیم و دخیل هستند البته انسان نیز یکی از اجزاء جهان بوده از دیگران کنار نیست و مانند یک قطره آبی که بنهر بزرگی چکانیده شود

و محکوم جریان و جنب و جوش نهر بود، هیچگونه استقلال فردی و فعالیتی ممتاز از پیش خود ندارد.

این سازمان پهناور جهانی، با سعی و حرکت و جنب و جوش عمومی که در مسیر وجود خود دارد تحولاتی عمومی بوجود میآورد. و ضمناً هر يك از انواع گوناگون و اجناس مختلف، وجودات را بكمالات مستی اش رسانیده و بهدفعهای و جودش رهبری مینماید و چنانکه مشاهده میکنیم هر يك از این انواع از راه آفرینش و تكوین با يك سلسله قوا و ابزاری مجهز است که با مقاصد وجودی و هدفهای زندگی کمال مناسبت را دارد و تنها با فعالیتی که بکار انداختن همان قوا و ادوات انجام می دهد حوائج وجودی خود را رفع نموده و نوافس خود را تبدیل بکمال می کند.

بهترین تأیید این مطلب را در آیه ذیل بطور بیان عمومی میتوان یافت :

الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی (طه ۵۰) الذی خلق فسوئاً والذی قدر فهدی (الاعلی ۳).

و از همین جا میتوان نتیجه گرفت که انسان پیوسته خیر و شر و نفع و ضرر خود را از راه الهام تکوینی و هدایت وجودی باید بداند زیرا انسان جزء غیر مستقلمی است که از آفرینش عمومی منفصل نیست و طبیعت عمومی آفرینش هر یک از اجزاء خود را به هدف و کمال وجودی لایق خود میرساند و رهبری مینماید و چون انسان نوعی است که بسوی مقاصد زندگی و هدف کمالی خود باشعور و اراده رغبتهار میشود ناچار هدایت و الهام تکوینی مزبور در مورد وی بصورت علوم و افکار حلوه خواهد کرد چنانکه در این آیه کریمه بیان شده است :

و نفس و ماسواها فالهمها فجورها و تقواها قد افلح
من زكاهها و قد خاب من دساها (سورة الشمس ۱۰)

از بیان گذشته روشن میشود که انسان از راه الهام تکوینی و هدایت فطرت و خلقت با يك سلسله معلومات و افکاری مجهز است که در تکاپوی زندگی ضامن سعادت وی میباشد و با بکار بستن آنها انسان با سازمان آفرینش توافق پیدا کرده هیچگونه تضاد یا تنافی و یا بر خوردی با حرکت عمومی و کمالی جهان پیدا نخواهد کرد تا منجر بانهدام سازمان کمالی خود بشود.

همین معنی است است که حق سبحانه در آیه نامبرده بالا
واقم وجهك للدين حنيفاً فطرة الله التي فطر الناس عليها
لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم تذكر داده بیان می کند
که :

اولاً - چون سعادت و خوشبختی انسان در زندگیش
واقعیت تکوینی دارد ، باید در میان مردم روشی حکمفرما
بوده باشد که از آفرینش عمومی جهان و خلقت خصوصی انسان
سرچشمه گیرد.

ثانیاً - چون سازمان آفرینش ثابت و پابرجاست دین کامل
و روش زندگی که از آن سرچشمه میگیرد نیز باید ثابت و پای برجای
بوده باشد نه اینکه تابع هوی و هوس بوده هر روز بیک رنگی
دریاید و در نتیجه انسان را در عین اینکه با نهاد خدادادی خود
راه صواب را میدانند دچار خطا کرده و عالماً و عامداً بمنجلاب
پستی و بدبختی بکشد چنانکه در آیه دیگر میفرماید :

افرايت من اتخذ الهه هواه و اضله الله على علم
(الجاثیه ۲۳) .

و همچنین در آیات بسیاری تذکر میدهد که انسان باید در

روش زندگی تابع حق بوده باشد نه تابع هوی و هوس، حکم عقل سلیم را بپذیرد نه حکم امیال و عواطف نفسانی را و **ماذا بعد الحق الا الضلال** (سوره یونس آیه ۳۲)

ثالثاً - چون مخالفت احکام و قوانین فطرت در حقیقت تضاد و مقاومت علیه دستگاه آفرینش جهانی است و ناچار این دستگاه عظیم با نیروی شگرف خود با همین انسان ناچیز مخالف، دست و پنجه نرم کرده خواه ناخواه او را با نابود ساختن یا مطیع نمودن بجریان موافق خواهد انداخت باید انسان مخالف دین فطرت، منتظر روزی سخت و عذابی ناگوار و دردناک بوده باشد چنانکه آیات پس از آیه نامبرده در سوره روم بهمین مطلب اشاره می نماید .

برگردیم بسوی اصل مطلب

روی همین اصل کلی (پایه اسلام روی فطرت گذاشته شده است) احکام ضروری فطرت، در اسلام امضاء شده و یکی از ضروریات و واضحات احکام فطرت بمعنی که بیان کردیم، همان مسئله ولایت است.

و بواسطه نهایت وضوح مطلب بود که در زمان حیات رسول اکرم (ص) و خاصه پس از هجرت با اینکه همه طرق و شعب ولایت از قبیل اداره امور مردم و نصب و لات و قضات و اداره صدقات و اوقاف و تعلیم و تربیت عمومی و ارسال مبلغین و غیر آنها عملی میشد، مسلمین از اصل لزوم این معنی، سؤالی نکردند با اینکه از بسیاری از امور غیر مهمه مانند حیض و اهل و اتفاق سؤال شده و آیاتی از قرآن کریم در خصوص آنها موجود است و همچنین جریان واقعه سقیفه بهترین گواه این مطلب است، در روز رحلت که هنوز جسد

مقدس رسول اکرم بخواک سپرده نشده بود عده‌ای از مهاجرین و انصار صحابه، حسد مقدس را رها کرده و در سقیفه بنی ساعده برای انتخاب خلیفه تجمع کردند و طرح‌های بسیار ریخته پیشنهاد میکردند. یکی میگفت خلیفه از انصار باید انتخاب شود و دیگری میگفت از مهاجرین و سومی میگفت از مایک امیر و از شما یک امیر و همچنین در میان همه این گویندگان کسی پیدا نشد بگوید اصل انتصاب خلیفه لزوم ندارد یا دلیلی بلزومش نداریم و البته وجهی جز این نداشت که همه با فطرت خود درک میکردند که چرخ جامعه اسلامی بی گرداننده‌ای خود بخود گردش نخواهد کرد و دین اسلام این معنی را (در میان مسلمین باید حکومتی وجود داشته باشد) امضاء قطعی نموده است.

دلیل دیگر آیه شریفه و ما محمد الارسل قدخلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئاً و سيجزى الله الشاکرین (آل عمران ۱۴۴) :

از نقطه نظر اسباب نزول، مسلم است که آیه شریفه در خصوص واقعه 'احد و هزیمت یافتن مسلمین نازل گردیده است. در اثر صدمه ناگهانی که روز 'احد از ناحیه دشمن بشخص رسول اکرم (ص) وارد آمد دفعه 'شیوع یافت: محمد (ص) کشته شد، و در دنبال همین شایعه لشکر اسلام جز معدودی، باین عذر که پس از کشته شدن رسول اکرم موجبی برای ادامه جنگ نیست دست از قتال کشیده منهزم شده فرار را برقرار ترجیح دادند.

خدای متعال آیه شریفه را در این خصوص نازل فرموده مسلمین را مخاطب نموده بجهت هزیمتی که یافتند مورد مذمت و ملامت و توبیخ قرار داده میفرماید: محمد پیامبری است مانند

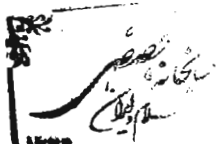
پیامبران دیگری که پیش از وی آمده و دعوت کرده سپس در گذشته اند، وی نیز گذرا بوده و همیشه میان شما نخواهد ماند و دین نیز دین خدا است، نه دین محمد، که با از میان رفتن وی از میان برود اوفقط سمت و ساطت و رسالت را دارد. آیا اگر روزی بمیرد یا کشته شود، از دین روگردان خواهید شد؟

چنانکه معلوم است جماعت درین هزیمت پرستش بتها برنگشتند و مثلاً نماز و روزه را رد نکردند تنها چیزی که گفتند این بود که پس از کشته شدن رسول اکرم (ص) دیگر برای چه جنگ نمائیم یعنی یکی از فرائض دین را که نیازمند به سازمان اداره کننده تشکیل است و در زمان حیات رسول اکرم بوده میخواستند پس از وی ترك نمایند، خدای تعالی در خصوص همین نکته توبیخ و ملامتشان مینماید و تنها قتل را مورد گفتگو قرار نمیدهد بلکه پای موت طبیعی را نیز بمیان کشیده تنبیه میفرماید که :

پس از درگذشت رسول اکرم (خواه با موت خواه با قتل) سیرت و سنتی که بابعث ایشان بوجود آمده است مطلقاً باید محفوظ مانده بهیچوجه ترك نشود زیرا آنحضرت رسولی بیش نیست و دین از آن خدا است و تا خدا خدا است دینش نیز از آن اوست.

پس از رسول اکرم سازمان ولایت علی ماکان باید زنده بماند و جامعه اسلامی حکومتی برپا داشته باشد، سازمانهای اداری تعلیم و تربیت و تبلیغ و سازمان مالی و دفاعی و اقتصادی و قضائی و غیر آنها جریان خود را ادامه دهند.

چنانکه روشن است آیه شریفه بدلاله التزام بمسلمین ولایت میدهد که شئون اجتماعی اسلام را چنانکه در زمان رسول



اکرم زنده بوده بهمان نحو زنده نگاهدارند یعنی مقام ولایت، احکام و قوانین ثابتۀ دین را که شریعت اسلام نامیده میشود و هرگز تغییر بردار نیست اجراء نموده و متخلفین را طبق دستورات روشن دینی مجازات کند و برای اداره امور کلیه شئون اجتماعی جامعه اسلامی بنحوی که مصلحت اسلام و مسلمین مقتضی است احکام و فرامینی که بحسب تغییر مصالح اوقات قابل تغییر است صادر نماید.

احکامی که در محیط ولایت جاری میشود .

چنانکه پایان بیان گذشته نشان میدهد احکام و مقرراتی که در جامعه اسلامی اجرا میشود دو قسم مختلف میباشد: احکام ثابتۀ غیر قابل تغییر و احکام و مقررات قابل تغییر . برای توضیح این مطلب میتوانیم شخصی را فرض کنیم که ملیت کشوری از کشورها داشته مثلاً رئیس خانواده ای بوده باشد، وی طبق موقعیت اجتماعی خود موظف است که دستگاه کوچک خانوادگی خود را براه انداخته، بسوی مقاصد زندگی سوق دهد. وی میتواند در سایه مقررات غیر قابل تخلف کشور خود در گوشه و کنار محیط زندگی بحسب مصلحت از حقوق ملی خود استفاده کرده تصمیماتی گرفته بموقع اجرا گذارد . میتواند هر يك از خانواده خود را بکار مناسبی بگمارد یا از کار برکنار کند؛ میتواند در خصوص خوراك، پوشاك و مسكن و غیره دستور خاصی بدهد یا دستور خاصی را طبق صلاح وقت لغو نماید، میتواند روزی دستور تعطیل دهد یا روزی ساعات کار را مضاعف کند ، میتواند در مقابل کسی که بمال یا شرافت وی تعدی نموده بدفاع بپردازد یا ساکت نشسته صلاح را در عدم دفاع تشخیص دهد و غیره ... ولی هرگز نمیتواند از مقررات لازم الجریان کشوری تخلف جوید و از وظائف قانونی

خود سر باز زند .

چنانکه روشن است احکام و مقرراتی که در محیط این خانواده کوچک اجراء میشود دو قسم است : یکی مقررات لازم الاجراء کشوری که ثابت است و در هیچ حال تغییر آنها در صلاحیت این سازمان نیست و دیگری مقررات لازم الاجرائی که از مقام ریاست و ولایت این خانواده سرچشمه گرفته بحسب مصلحت قابل تغییر بوده و تغییر و تبدیل آنها منوط با اقتضاء مصلحت و اراده رئیس خانواده میباشد .

نسبت مقام ولایت و حکومت اسلامی بسازمان دینی و جامعه اسلامی همان نسبتی است که رئیس خانواده نامبرده بسازمان خانوادگی و افراد خانواده خود دارد . احکام و قوانین آسمانی اسلام که بواسطه وحی به رسول اکرم نازل شده و ما آنها را شریعت اسلام و احکام الله مینامیم بموجب مدارك قطعی که در کتاب و سنت است مقرراتی است ثابت و غیر قابل تغییر و اجرای آنها و مجازات متخلفین آنها بدست مقام ولایت اسلامی انجام میگردد و در سایه قوانین شریعت و رعایت موافقت آنها «ولی امر» میتواند يك سلسله تصمیمات مقتضی بحسب مصلحت وقت گرفته طبق آنها مقرراتی وضع نموده بموقع اجرا بیاورد ، مقررات نامبرده لازم الاجرا و مانند شریعت دارای اعتبار میباشد ، با این تفاوت که قوانین آسمانی ثابت و غیر قابل تغییر و مقررات وضعی قابل تغییر در ثبات و بقاء تابع مصلحتی میباشد که آنها را بوجود آورده است و چون پیوسته زندگی جامعه انسانی در تحول و روی بتکامل است طبعاً این مقررات تدریجاً تبدل پیدا کرده جای خود را ببهتر از خود خواهند داد .

خاتمه

از بیان گذشته چند نکته دستگیر میشود :

نکته اول - چنانکه معلوم شد مقررات اسلامی بر دو قسمند ؛ و عبارت دیگر در جامعه اسلامی دو نوع مقررات اجرا میشود : نوع اول احکام آسمانی و قوانین شریعت که مواردی ثابت و احکام غیر قابل تغییر میباشد ، اینها يك سلسله احکامی هستند که بوحی آسمانی بعنوان دین فطری غیر قابل نسخ بر رسول اکرم (ص) نازل شده اند و برای همیشه در میان بشر واجب الاجراء معرفی گردیده چنانکه در آیه گذشته اشاره شد : **فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم** و در سنت نیز وارد شده ، **حلال محمد حلال الى يوم القيامة و حرام محمد حرام الى يوم القيامة**

البته بمخیله بسیاری از متفکرین امروزی خطور میکند که جامعه انسانی بمتابعت از ناموس عمومی و تحول و تکامل پیوسته در معرض تغییر است و بنابراین قوانین و مقررات جاریه نیز عموماً بحسب پیشرفت تمدن باید تغییر پذیرد.

پاسخ تفصیلی این اشکال و تشریح روح دوام و ابدیت در هر يك از مواد شریعت اسلام از عهده این مقاله بیرون است . ولی اجمالاً باید متذکر بود که قوانین و مقررات مدنی هر چه و بهر نحو باشد بالاخره روی احتیاجات تکوینی و واقعی انسانی مستقر میباشد و بدیهی است که همه احتیاجات انسانی قابل تغییر و در معرض تحول نیست ، بلکه یکرشته احتیاجات واقعی ثابت نیز داریم ، در میان همین قوانین مدنی نیز نمونه های بسیار از مواد ثابته داریم ، مانند وجوب زندگی اجتماعی ، و اصل دفاع از مقدسات ، و اصل اختصاص مالی ، و تأسیس حکومت و نظایر

آنها . پس در هر قانون و روش اجتماعی که فرض شود از یک رشته مواد ثابتۀ چاره‌ای نیست ، و مواد و قوانین ثابتۀ که اسلام تشخیص میدهد احکامی است که مجموعاً شریعت نامیده میشود .
نوع دوم - مقرراتی است که از کرسی ولایت سرچشمه گرفته بحسب مصلحت وقت وضع شده و اجرا میشود ، البته چنانکه روشن شد این نوع از مقررات در بقاء و زوال خود تابع مقتضیات و موجبات وقت است و حتماً با پیشرفت مدنیت و تغییر مصالح و مفاسد تغییر و تبدیل پیدا می‌کند ، آری خود اصل ولایت چنانکه خواهد آمد چون يك حکم آسمانی از مواد شریعت است قابل تغییر و نسخ نیست .

نکتهٔ دوم - جامعه اسلامی در داشتن دو قسم مقررات ثابتۀ و متغیره خود بجامعه‌های دموکراسی خالی از شباهت نیست ، در جامعه‌های دموکراسی نیز دو قسم مقررات وجود دارد که یکی از آنها در حکم ثابت میباشد و آن مواد قانون اساسی است که تغییر آنها حتی از صلاحیت مجلس شوری و سنا نیز بیرون است و تنها خود ملت مستقیماً با آراء عمومی یا بوجود آوردن مجلس مبعوثان میتواند ماده یا موادی را از قانون اساسی لغو و ابطال نماید و قسم دیگر قوانین جزئی و مقرراتی است که در مجلسین شوری و سنا و در مراکز مختلفه اجراء و وضع میشود و بمنزله تفسیر موقت مواد قانون اساسی است ، این قسم عموماً قابل تغییر است .

در عین حال نباید اشتباه نموده تصور کرد که روش اسلام با مارك آزادی که دارد يك روش دموکراسی یا کمونیستی است (چنانکه از کلمات عده‌ای نویسندۀ اهل بحث دیده میشود) روش اسلامی نه روش دموکراسی است و نه روش کمونیستی است

ولایت و زعامت

و در دو قسم از مقررات خود باروش‌های اجتماعی و سوسیالیستی
فوق ، تفاوت فاحشی دارد زیرا :

درمقررات ثابت‌ه اسلام واضح قوانین خدا است - عزاسمه -
و مقررات ثابت‌ه سایر روش‌های اجتماعی مولود افکار جماعت و وضع
شده ملت می‌باشد .

و همچنین درمقررات قابل تغییر در روش‌های دیگر پایه اصلی
اراده و خواست اکثریت افراد ملت است و همیشه آزادی و عبارت
دیگر شمرور اراده اقلیت (نصف افراد منهای واحد) فدای خواست
و پسند اکثریت ملت (نصف افراد بعلاوه واحد) می‌باشد خواه
خواسته‌شان حق بوده باشد یا نه ، ولی مقررات قابل تغییر در
جامعه اسلامی با اینکه نتیجه شورای مردم می‌باشد پایه اصلی آنها
حق است نه خواست اکثریت ، و روی واقع بینی باید استوار
باشد نه روی امیال و عواطف . در جامعه اسلامی باید حق و صلاح
واقعی اسلام و مسلمین اجراء شود خواه مطابق خواست اکثریت
بوده باشد و خواه نه ، البته در جامعه علم و تقوی که اسلام تربیت
میکند هرگز اکثریت ، خواسته‌های هوس آمیز خود را بحق و
حقیقت ترجیح نخواهد داد .

خداوند عزشانه - در دستورات آسمانی خود به پیروی
از حق امر نموده آنها تنها ضامن سعادت بشر معرفی می‌نماید
و از اتباع غیر حق نهی میکند اگرچه باهوی و هوس همه یا اکثریت
مردم وفق دهند* .

فما ذا بعد الحق الا الضلال (یونس ۳۲) اقمین یهدی الی
الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی (یونس ۳۵) ارسل
رسوله بالهدی و دین الحق (الصف ۹) لقد جئناکم بالحق و
لکن اکثرکم للحق کارهون (الزخرف ۷۸) ان الانسان لفی خسر

الا الذين آمنوا وعملوا الصالحات وتواصوا بالحق... (عصر ۳)
و آیات زیاد دیگر .

البته عده‌ای از دانشمندان حقوق ، همین نکته را بر روش اسلام خرده گرفته می‌گویند روشی از ناحیه مردم قابل پذیرش و در میان شان قابل اجرا است که با خواست اکثریت شان وفق دهد و اسلام فاقد این میباشد .

بحسب آزمایش نیز دیدیم که قوانین اسلام جز مدت بسیار کوتاهی جریان کامل نیافت ولی روشهای دموکراسی چون بخواسته های مردم احترام و اعتبار قائل است در میان مردم دوام پیدا کرده و قرنهای متوالی است دنیای متمدن را اداره کرده روز بروز با استحکام و زیبایی خود میافزاید و خواهد افزود. حد اکثر آنچه در حق روش اجتماعی اسلام میتوان گفت اینست که نسبت باستعداد چهارده قرن پیش جامعه انسانی يك روش کاملی بوده ، پس از گذشتن چهارده قرن و پیشرفتهای تکاملی که نصیب بشر گردیده اکنون دیگر با فعلیت اوضاع جهان انسانی قابل تطبیق نیست .

در پاسخ این اعتراض میگوئیم .

اولاً - اگرچه تأثیر موافقت خواست اکثریت ، در پذیرش تا اندازه‌ای قابل انکار نیست ولی خواست اکثریت ، بی تردید معلول نوع تعلیم و تربیت عمومی است. و این مطلب پس از بحثهای اجتماعی و روانی کافی امروز دیگر بحد بداهت رسیده است و محیط خدانشناسی و تقوای دینی که اسلام بوجود میآورد محیطی است که هرگز اکثریت آن عقل سلیم را تابع هوی و هوس ، و حق و حقیقت را فدای دلخواه نمیکند و پیوسته نظراً اکثریت با حق وفق خواهد داد .

چنانکه محیط های دیگری نیز که در سایه جامعه های مترقی و منحط وجود می آید خواسته های اکثریت هر يك از آنها متناسب با عاداتهای مستقر و مقاصد عمومی همان جامعه است . البته هر روشی در آغاز پیدایش خود با خواست اکثریت جماعتی که در میان آنها استقرار میجوید موافق نخواهد بود ، و این اختصاص بر روش اسلام نداشته و سایر روشها نیز همین حال را دارند بنا بر این مؤاخذه روش اسلام باین جرم که با تعلیم و تربیت بی بند و بارانه ما دیگر قابل پذیرش نمیباشد مغالطه ای بیش نیست .

ثانیاً - سپری شدن روش اسلامی از میان مسلمین باین نحو نبوده که در ظرف چند سال پیدایش (زمان رسول اکرم ص) عمر طبعی خود را بآخر رسانیده زندگی عادی خود را بدرود گفته باشد ، تاریخ حوادث در اسلام بهترین گواه است که پس از رحلت رسول اکرم روش اسلام را که مشخص آن سیرت رسول اکرم بود از میان برداشته سیرتهای دیگر را بجای آن نشانیدند ، و بفاصله کمترین مدتی يك امپراطوری کاملاً عربی بجای روش و سنت اسلامی نشست ، اگر چنانچه نام مرگ و میر باین گونه از میان رفتن گذاشته شود او را شهادت و کشته شدن باید نامید نه مرگ عادی .

البته در صورتیکه اسلام در آغاز پیدایش مورد استقبال گرم و پس از چند سالی به مرور از پای درآمده باشد نباید نام پذیرفته نشده رویش گذاشته شود .

باید از یکطرف روش اسلامی را از کتاب و سنت و سیرت پاک پیغمبر اکرم (ص) بررسی کرد ، و از طرف دیگر در صفحات تاریخ روش های شرم آور و ننگین حکومت های منسوب با اسلام را

مطالعه دقیق نمود آنوقت دید سیرت حقیقی اسلام کی و در کدام جامعه اسلامی بموقع اجرا گذاشته شده تا ما بگوئیم جامعه بشری یا اکثریت مردم روش اسلامی را نمی پذیرند ؟

باید بگوئیم (چنانکه بعضی گفته اند) ناشایستگی اعمال مسلمین نشانه و بهترین دلیل ناشایستگی روش دینی آنهاست ؟! در عین حال ما نظائر این گرفتاریها و مشکلات را در روشهای دیگر و مخصوصاً در روشهای دموکراسی خودمان نیز مییابیم ، بیشتر از نیم قرن است که ما حکومت و دستور رژیم دموکراسی را پذیرفته در ردیف ملل متمدنه غربی قرار گرفته ایم ، عیاناً می بینیم وضع ما روز بروز وخیم تر و فلاکت بارتر میشود و از این درخت که برای دیگران پر برکت و پر بار است جزمیوه بدبختی و رسوائی نمی چینیم .

البته این مشکل بقیافه سؤال درمیاید ، جوابش يك كلمه بیش نیست و آن اینست که ما بقانون اساسی عمل نمیکنیم و از مسمای دموکراسی باسم آن قناعت نموده ایم . حالا این جواب چرا در موقع روش دموکراسی درست است و در مورد روش اسلام درست نیست ؟ و چرا دموکراسی مسئول تخلف مردم نیست ولی اسلام مسئول است ؟ سؤال است که دیگران شاید برای وی پاسخی داشته باشند ما که نداریم .

ثالثاً - اگر چنانچه در اثر پیشرفت مدنیت ، اسلام موقعیت اجتماعی خود را از دست داده و همانا عصر ، عصر طلایی و دوره ، دوره دموکراسی است که مورد پذیرش اکثریت جهانی میباشد و پیوسته نیز پذیرفته خواهد شد ، چرا پس از جنگ جهانی اول عده ای از ملل دموکراسی از این روش پسندیده روگردان شده بر رژیم کمونیستی روی آوردند ؟ و روش دموکراسی هر روز سنگری را

از دست داده عقب نشینی میکند و کار در این مدت کم بجائی رسیده که نیمی از نفوس کره بکمونیستی گرویده اند ؟
 آیا روش کمونیستی مرحله تکامل دموکراسی است چنانکه دموکراسی مرحله تکامل رژیمهای قبلی بوده ؟
 و آیا روش دموکراسی در خودی خود مرحله تکاملی است ؟

مسائلی است که برای دریافتن پاسخ حقیقی آنها ، باید بیک بحث و کنجکاویهای دامنہ دار که از عہدہ این مقالہ بیرون است ، دست زد . آنچه درین جا بطور اجمال میشود تذکر داد اینست که :

اولاً - وقتی که ما بادیدہ واقع بینی بروش دموکراسی کہ فعلاً در دست ملل متمدن جهان است نگاه کردہ کیفیت استنباط جهانی این روش را دقیقاً بررسی نمائیم ، می بینیم کاری کہ این روش (باصطلاح) راقی مرقی انجام دادہ اینست کہ روش ستمگرانہ استبداد و بی بندوباری عہد اساطیر را از حالت فردی بیرون کشیدہ بشکل اجتماعی در آورده است :

ستمگریها و پرده دریا و خود سریها کہ اسکندرها و چنگیزها در گذشتہ بامنطق زور میکردند ، فعلاً جامعہ های نیرومند دموکراسی و متمدن جهان بطور دستہ جمعی در مورد ملت های ضعیف روا میدارند ، با این تفاوت کہ زور گوئیها و ستمگریهای گذشتہ از راه جہالت بی پرده انجام میگرفت و در نتیجہ حس انتقام را زودتر بیدار مینمود و در واژگون ساختن دستگاہ بیدادگری نقش عاجل تری بازی میکرد ، ولی مظالم امروزہ با اصول فنی و روانی و در نہایت مهارت در لفافہ احیاء حق و حقیقت و گسترش عدالت و بشر دوستی و نوع پروری انجام مییابد ، و ہر وقت

یکی از پرده های روزانه دریده شده مظالم پس پرده برای همه آفتابی میشود با تبدیل اسمی باسمى مانند استعمار و استملاك و قيمومت و حمايت و اشتراك منافع و اعانه و كمك بلاعوض و نظائر اينها، بهمان شیوه ظالمانه ادامه داده میشود. هنوز مناظر عبرت- انگیز از عهد استعمار در هر گوشه و کنار کشورهای خاوری پیش چشم است که یادگار روشن دموکراسی میباشند، هنوز شاهدهای زنده ای مانند الجزایر و کنگو و کره بجاست، هنوز منطق دولت فرانسه (مشعل دار آزادی در بزم عدالت بین المللی) اینست که فرانسه الجزائر را جزء خاک خود فکر میکند و هنوز منطق دول معظمه در برابر دادخواهی ستمدیدگان الجزائر اینست که مسئله ایست داخلی و بیرون از صلاحیت مداخله دیگران. ووو

بالاخره نتیجه جریان جهانی روش دموکراسی را میتوان در این چند جمله خلاصه کرد که جهان را به دو دسته مختلف تقسیم نموده: يك دسته ملل معظمه که پیشروان تمدن و مالک الرقاب بقیه ملل جهان بوده، در جان و مال و عرض بیدست و پایان فعال مایشاء میباشند، و دسته دیگر ملل دموکراسی عقب مانده که غالباً بردگان مارک دار افرادی قرار گرفته اند که ننکین ترین مراسم استبداد را در قیافه دموکراسی و در لباس قوانین دنیا پسند و آزادی- بخش بطور دلخواه انجام می دهند.

بدیهی است روشی که حقیقت و هویتش اینست و مخصوصاً با ملاحظه اینکه مهمترین رکن انسانیت را که معنویات است بیهانه اینکه ضامن اجراء ندارد بکلی از میان بر میدارد، نمیتوان او را روش تکاملی برای انسانیت شمرد. و روش کمونیستی نیز

در حقایق و آثاری که ذکر شد دست کمی از روش دموکراسی معمول ندارد. اگرچه در طرز جهانگیری مختصر تفاوت مسلکی با هم دارند. نسبت تکامل دادن بروش کمونیستی نیز عجیب تر است، زیرا تحول و تکامل پدیده‌ای بی‌پیمودن مراحل قبلی خود معنی ندارد، و ما می‌بینیم که طبقه عقب افتاده و حتی ملل وحشی که هرگز بوی مدنیت و دموکراسی را نشنیده‌اند خیلی گرم‌تر و زودتر از دیگران این روش را استقبال می‌کنند.

آیا پیدایش وی از راه جهش است؟ شرایطی که فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک برای جهش ذکر میکند، با آن منطبق نیست!

حق مطلب اینکه وقتی ما با دیده انصاف نگاه کنیم، آنچه درك می‌کنیم اینست که نوع معترضین ما که با سلاح دموکراسی باسلام حمله می‌کنند، از آزادی اروپائی همان بی‌بند و باریها و خوشگذرانیها و شهوت‌رانیها را می‌خواهند نه اصلاح مفاسد جامعه و ایجاد امنیت و رفاهیت عمومی. و از همین جاست می‌بینیم مفاسد اخلاقی اروپا و اروپائیان را در کمترین وقتی یاد می‌گیریم و باسان‌ترین وجهی بموقع درمی‌آوریم در حالیکه صحت عمل در اجراء يك ماده قانونی که صلاح ملك و ملت را دربر داشته باشد در میان ما از عنقای مغرب نایاب‌تر است.

و همچنین افرادی که سنگ کمونیزم بسینه می‌زنند غالباً طبقه محرومی هستند که بدون بررسی کامل این روش می‌خواهند انتقام خود را از طبقه ثروتمند کشیده و تلخی و ذلت و محرومیت خود را نیز با آنها چشانیده آنها را بحال خود ببندازند، دیگر پس از آن چه پیش‌آید کاری ندارند.

بدیهی است اینگونه تغییرات را با هیچ منطقی نمیتوان

تکامل اجتماعی و مدنی انسانیت شمرد .
 تکاملی که برای روشهای استبدادی فردی (استبداد باستانی) و استبداد اجتماعی (روشهای فعلی دول بزرگ) میتوان فرض کرد اینست که انسانیت در خط واقعیش در هر دو جهت مادی و معنوی تربیت شده منطبق حق جای هر منطق دیگر را بگیرد و این همان روش اسلام است ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقين (اعراف - ۱۲۸)

چنانکه گفته شد دامنه این سخن بسیار دراز است و ما برای اینکه از مقصد دور نشویم بهمین اندازه قناعت ورزیدیم .
 تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل .

نکته سوم - چنانکه روشن شد احکام و مقرراتی که در جامعه اسلامی از مقام ولایت صادر میشود عموماً قابل تغییر بوده در بقاء و زوال تابع مصلحت وقت میباشد ، و از این جهت شریعت نامیده نمیشوند ، ولی خود مسئله ولایت و حکومت این طور نیست ، مسئله ولایت مسئله ایست که هیچ اجتماعی در هیچ شرائطی نمیتواند از آن بی نیاز باشد و هر انسانی با ذهن عادی خود نیازمندی جامعه را (هر چه کوچکم بوده باشد) بودود ولایت درک مینماید و از این روی حکم ولایت یک حکم ثابت و غیر قابل تغییر فطری است موضوعی است که هر روش اجتماعی استبدادی و قانونی و حسی و فطری بزرگ و کوچک و حتی جامعه خانوادگی در سر پا بودن خود بوی تکیه دارد .

اسلام نیز که پایه و اساس خود را روی فطرت گذاشته ، نیاد خدا دادی انسان را مرجع کلیات احکام خود قرار داده است ، اولیات احکام فطرت را مرگز و بی تردید الغاء نکرده ، در اعتبار مسئله ولایت که مورد نیاز بودن آن را هر کودک خردسالی

نیز میفهمد مسامحه روا نخواهد داشت .

مسئله ولایت و اینکه جهات اجتماعی زندگی انسانی ، اداره کننده و سرپرستی میخواهد ، از بدیهیات فطرت است و چنانکه گذشت آیات قرآنی که بنای دین را بر روی فطرت میگذارد در اثبات این که ولایت يك مسئله ثابت و غیر معتبر دینی و با اصطلاح از مواد شریعت است کافی است .

گذشته از آن ، رسول اکرم (ص) در حال حیات خود شخصاً سرپرستی جامعه اسلامی پرداخته و در همه شئون مختلفه زندگی مسلمین والی ها و سرپرستهای از قبیل ولات و حکام برای شهرها ، قضات از برای قسومتها و دعاوی ، مبلغین و معلمین برای نشر دین و تعلیم و تربیت مردم ، جباة و مأمورین برای جمع آوری اموال بیت المال ، امرا برای جنگهای گماشت حتی گاهی که برای چند روز به همراه لشکر اسلام بعزم جهاد از شهر مدینه بیرون میرفت ، برای ولایت و سرپرستی مردم جانشینی بجای خود می نشانید (اینها چیزهایی است که از راه تاریخ بثبوت رسیده است)

با بررسی این رویه چگونه میشود باور کرد که از بیان مسئله ولایت و اینکه دین اسلام که بنص قرآن شریف و اعتقاد خود آنحضرت جهانی و همیشگی است و هزار جهات اجتماعی و عمومی دارد که نیازمند سرپرستی است ، سر باز زند ؟ ! یا بوضاحت زندگی مانند اکل و شرب عنایت داشته امر کند و کارهای غیر معتنا بهی که بصورت طبیعت انجام میگردد مانند تخلی تشریح نموده صدها حکم برای وی بیان کند ولی همینکه بمسئله ولایت (که تنها روحی است که اجتماع از آن زنده است) رسید ، از بیان آن لب ببندد . گذشته از آن آیات زیادی در قرآن شریف

این مسئله را تثبیت میکند مانند آیه النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم (احزاب ۶) و آیه انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاه و یؤتون الزکاة و هم راکعون (مائده ۵۵) و آیه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم (النساء ۵۹) و آیه و الله مؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر (توبه ۷۱) و آیات دیگریکه نظائر اینها میباشد . البته جماعتی ولایت را در این آیات بمعنی دوستی یا بمعنی یاری گرفته اند ولی جز اینکه کلمه را از معنی حقیقی ماده اصلی آن سلخ نموده اند کاری انجام نداده اند .

نکته چهارم - نتیجه بحثهای گذشته اینست که مسئله ولایت یکی از مواد شریعت است که مانند سایر مواد مشروع دینی برای همیشه در جامعه اسلامی باید زنده باشد .

و البته در این صورت ، مسئول اقامه و سرپا نگهداشتن این مقام ، عموم مسلمین خواهند بود در حالیکه پیوسته این مقام با یک یا چند فرد اشغال میشود .

اکنون باید دید آیا برای اشغال این مقام در اسلام افرادی تعیین شده اند یا پایه گذار اسلام این مسئله را با سکوت گذرانده است ؟ و لازمه آن اینست که جامعه مسلمین هر جور خواستند صلاح دیدند چرخ اجتماع دینی را بگردانند .

و در عین حال برای شعب خاصی از ولایت در شرع اسلام اشخاص معینی توصیف شده و از محل نزاع بیرون است ، مانند ولایت پدر با اولاد صغار و ولایت عموم مسلمین نسبت بهمدیگر در امر بمعروف و نهی از منکر .

عقیده شیعه امامیه اینست که رسول اکرم (ص) امیر المؤمنین

علی بن ابیطالب علیه السلام را برای این مقام برگزیده و پس از آنحضرت یازده نفر از اولاد گرام او یکی پس از دیگری برای این مقام تعیین شده اند .

شیعه برای اثبات عقیده خود در برابر اهل سنت که منکر این حقیقتند بحجتهائی از راه عقل و بآیات زیاد و اخبار متواتری که از طرق فریقین نقل شده تمسک جسته است که تعرض بآنها از غرض بحث ما کنار می باشد.

آنچه تذکر دادن آن در این مقام لازم است اینست که نتیجه عقیده اختصاص که شیعه دارد این نمی باشد که در صورت غیبت امام (ع) مانند عصری که ما در آن زندگی میکنیم جامعه اسلامی بی سرپرست مانده ، مانند گله بی شبان متفرق شده با سرگردانی بسر برند ، زیرا ما دلائلی بثبوت اصل مقام داشتیم و دلائلی بانتصاب اشخاصی برای این مقام ، و البته شخص غیر از مقام است ، و در نتیجه نبودن یا از میان رفتن شخص مقام از بین نمی رود و چگونه متصور است که روزی این مقام بعلل و عواملی الغا شود و حال آنکه این مقام از راه پایه گذاری فطری اسلامی بثبوت رسیده است و الغاء آن الغاء فطرت است و الغاء فطرت الغاء اصل اسلام است.

علاوه بر این احکام بسیاری راجع به حدود و تعزیرات و انفال و نظائر آنها در شریعت اسلام موجود است که منطوق ادله کتاب و سنت دوام و ابدیت آنها است و مقصدی اجراء آنها همان مقام ولایت می باشد . در هر حال مسئله ولایت در حال غیبت ، زنده است چنانکه در حال حضور .

نکته پنجم - آیا ولایت از آن همه مسلمین است یا عدول مسلمین یا متعلق است بفقیه (باصطلاح امروزی) ؟ در صدر

اسلام فقیه بکسی اطلاق میشد که به همه علوم دینی در اصول و فروع و اخلاق مجهز باشد نه تنها مسائل فروع دین چنانکه اکنون مصطلح است .

در صورت سوم آیا متعلق بهر فقیه است که در صورت تعدد و کثرت هر کدام از آنها بهر اندازه اقتدار پیدا کند تصرفاتش نافذ و غیر قابل نقض میباشد ؟ یا متعلق است بفقیه اعلم ؟ مسائلی است که از طرز بحث فعلی ما بیرون است و در فقه باید حل شود .

آنچه از نقطه نظر بحث این مقاله میتوان استنتاج نمود اینست که حکم فطرت بلزوم وجود مقام ولایت در هر جامعه‌ای بر اساس حفظ مصالح عالیه جامعه مبتنی است، اسلام نیز پاب پای فطرت پیش میرود. نتیجه این دومقدمه اینست که فردی که در تقوای دینی و حسن تدبیر و اطلاع بر اوضاع از همه مقدم است برای این مقام متعین است و در اینکه اولیای حکومت باید زبده‌ترین و برجسته‌ترین افراد جامعه بوده باشند کسی تردید بخود راه نمیدهد.

اکنون باید دید آیا جامعه اسلامی در صورتیکه وسعت پیدا کرده و دارای منطقه‌های مختلف و ملیت‌ها و قومیت‌های متنوع بوده باشد (چنانکه در این اعصار همان‌طور است) باید تحت يك ولايت و حکومت اداره شود ؟ یا بحسب اختلاف مناطق و ملیت‌ها حکومت‌های مختلفی تأسیس شود ؟ یا حکومت‌های مؤتلف و متحدی که تحت نظر يك حکومت مرکزی یا سازمانی نظیر سازمان ملل متحد اداره شوند باید تشکیل داد ؟

طرحهائی است که در شریعت اسلام دستوری مربوط بتعیین یکی از آنها وارد نشده است و حقاً هم نباید وارد شود. زیرا شریعت

تنها متضمن موادثابتہ دین است ، و طرز حکومت با تغییر و تبدل جامعه‌ها بحسب پیشرفت تمدن قابل تغییر است ، بنابراین آنچه درین خصوص میتوان گفت اینست که طرز حکومت‌های اسلامی رادر هر عصر با در نظر گرفتن سه ماده ثابت شرع اسلام باید تعیین نمود :

- ۱- مسلمین تا آخرین حد ممکن باید در اتحاد و اتفاق بکوشند.
- ۲- حفظ مصلحت اسلام و مسلمین برای همه واجب است .
- ۳- مرز جامعه اسلامی اعتقاد است و بس نه مرزهای طبیعی یا قراردادی .

مسئله مهمی که اینجا است و هرگز مقام ولایت و کرسی حکومت اسلامی بهر شکلی با داره امور مسلمین پردازد نمیتواند از آن تخطی نموده قدمی فراتر گذارد، اینست که در جامعه اسلامی سیرت و سنت رسول اکرم (ص) باید اجرا شود و روش ولایت چند ساله آن حضرت معمول گردد. زیرا نظر باینکه اصل مسئله ولایت (چنانکه گذشت) در جامعه اسلامی جنبه ثابت دارد و بهمین جهت جزء شریعت است، از جهت اصل ثبوت و کیفیت آن نیازمند بحکم خدا میباشد و خدای متعال سیرت آن حضرت را بمنطوق آیات کثیره قرآنی پسندیده و امضاء نموده است و نسبت بمسلمین به بیشتر از اینکه از روش رسول اکرم (ص) تبعیت کنند اذن نداده چنانکه میفرماید :

لقد کان لکم فی رسول اللہ اسوة حسنة (احزاب ۲۱) و بطرق معتبره از خود آن حضرت نقل شده است که :

من رغب عن سنتی فلیس منی و در همین مضمون روایات زیادی از اهل بیت داریم .

توضیح سیرت رسول اکرم (ص) و تشریح خصوصیات آن خود بحث جداگانه‌ای می‌خواهد و آنچه بعنوان خلاصه گیری میشود در اینجا یاد نمود اینست که: اولاً در اسلام امتیازی جز تقوی نیست و همه امتیازات طبقاتی ملغی می‌باشد. در عین حال که طبقات مختلف اجتماع مانند رئیس و مرئوس، خادم و مخدوم، کارفرما و کارگر، مرد وزن محفوظ است. همه با هم برابرند و هیچگونه پس و پیشی در کار نیست، تنها خدا است که بی‌چون و چیرا باید در برابر بزرگی او کرنش کرده سرفرو آورد.

قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم
الانعبد الا الله ولا نشرک به شیئاً ولا یتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من
دون الله فان تولوا فاقولوا اشهدوا بانا مسلمون (آل عمران ۶۴)
یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و
قبائل لتعارفوا ان اکرکم عند الله اتقاکم (احزاب ۱۳)
و ثانیاً مردم در برابر قانون مساوات کامل داشته و در
اجراء مقررات کمترین استثنائی در کار نیست.

لیس با ما نیکنم و لا امانی اهل الکتاب من یعمل سوء یجزیه
(النساء ۱۲۳) و ثالثاً - احکامی که از مقام ولایت صادر میشود از
راه شوری و با رعایت سلاح اسلام و مسلمین صادر خواهد شد
و شاورهم فی الامر فاذا عزم فتوکل علی الله (آل عمران ۱۵۹)
و پرورشن است که این سیرت مقدسه، سیرت و روشی است که در
هیچ جامعه‌ای از جوامع بخلاف مصلحت آن جامعه تمام نمیشود و از
این روی بهیچوجه قابل تغییر نیست و از احکام ثابتہ قطری است که
اسلام آنرا امضاء می‌نماید.

گذشته از آن خود این سیرت از جزئیات روش رسول اکرم (ص) بدست می‌آید و بهمه موارد اعمال آن حضرت قابل انطباق می‌باشد

بقلم مهدی بازرگان

انتظارات مردم از مزایج

بنام خدا

نویسنده این مقاله می‌خواهد سخنگوی مردم تقلیدکننده ایران و مخصوصاً جوانان مسلمان باشد. خود جوان نیست ولی درس و شغل و شرایطی قرار دارد که شاید بتواند واسطه مابین دسته‌ای بنام خواص که مراجع تقلید در میان آنها تعیین می‌شوند و دسته‌ای موسوم بعموم که محتاج بتقلید هستند، قرار گیرد. علاقمند است بارتباط و اطلاعی که از انتظارات و احتیاجات مقلدین و جوانهای روشن‌فکر دارد و خود مقلدی بیش نیست از درد دل آنها مانند فرد مسلمان جوانی صحبت کند. از قول آن افراد و آن مسلمانان جوانی صحبت کند که شنیده‌اند **الاسلام یعلو ولا یعلی علیه**

انتظارات مردم از مراجع

و می خواهند واقعیت و تحقق این وعده را حس کنند .
محتمل است این عرایض در طرف مقابل نیز میان طبقه جوان
طلاب فروزانی که مساعی پسندیده در جهت تفاهم و تقارب دودسته
از مردم ابراز میدارند ، پذیرش آسان بیابد .
البته در میان مقلدین عده ای هستند که انتظارشان از مراجع
تقلید بیان مسائل طهارت و شکایات و دست گردان کردن مبلغی
و جوهات است . ولی فکر میکنم این عده اگر امروز در اقلیت نباشند
روز بروز از تعداد و اهمیتشان خیلی کاسته می شود . سایرین یعنی
ماعوام ، در عین آنکه نه مرجع هستیم و نه فقیه ولی بسیار باین
موضوع چه بلحاظ خودمان و عمل بدینمان و چه بلحاظ امت و ملت ،
اهمیت می دهیم . اگر بنا بود فقه انحصار به غسل و قرائت نماز و
احکام بیع و اجاره می داشت ، موضوع ، ارزش و اثری را که شایسته
آن است پیدا نمی کرد . فقه و اجتهاد را جامع بهر مسئله شرعی مورد ابتلای
مسلمان است . چه فرد مسلمان و چه اجتماع مسلمان . از طرف دیگر
هر مسئله و مطلبی که طرح شود چنانچه ارتباط با مصالح دین و دنیای
ما داشته باشد مسئله شرعی است و اسلام نمیتواند نسبت بآن بی اعتنا و
بی نظر باشد .

زیرا که مسلمان بر خلاف یهودی و مسیحی (و شاید بودائی
و زرتشتی) بمصدق ان صلواتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب
العالمین تمام اعمال و افکار خود را می خواهد برای خدا ، در راه
خدا و بر ملت رسول او انجام دهد . بنا بر این کلیه مسائل زندگی
اعم از فردی و اجتماعی مسائل شرعی هستند و ناچار فقه و اجتهاد باید
راجع بآن بحثی و جوابی داشته باشد . همانطور که برای خوردن
و خوابیدن و ناخن گرفتن و سوار شدن و زن گرفتن و شیر بکودک
دادن و کوچترین حرکات و اعمال زندگی در احادیث و اخبار

دستورها و عاداتی داریم . اگر ما بقیه و اجتهاد و تقلید اهمیت میدهم از این جهت است که آئینه زنده و تمام نمای کلیه مظاهر و شئون زندگی مادی و معنوی و محور آمال و افکار و فعالیت های جامعه مسلمان باید باشد .

طرف صحبت در این مقال خصوصاً مراجع تقلید می باشد . ولی باقتضای مطلب و ارتباط موضوع از مرجعیت به زعامت و ولایت و بطور کلی بروحانیت نیز تعمیم پیدا میکند .

چون آرزو بر جوانان عیب نیست ، بلکه حسن هم هست زیرا که آینده از آن جوانان است و آینده با آرزوهای ریزی میشود نویسنده می تواند خیلی بلند پروازی کند . بنمایندگی از طرف موکلین فرضی خود کمال را تا سر حد محال توقع نماید . از طرف دیگر باقتضای جوانی و عامی بودن تا اندازه ای در خطا و جسارت مجاز است . چون بر عامی و جاهل حرجی نیست . خصوصاً که با کسانی صحبت میکند که عارف اند ، **والذین یستمعون القول فیتبعون احسنه** . بنا بر این از انتقاد و انتظار استقبال خواهند کرد :

دریای فراوان نشود تیره بسیل

عارف که بر نجد ، تنك آب است هنوز

در مظان مرجعیت و مقام زعامت و ریاست اند و معتقد بفرموده حضرت رسالت که **آلة الریاسة سعة الصدر** ! ...

مردم از هر مقام و دسته انتظاراتی دارند . از پزشك درمان درد میخواهند ، از کارگر زحمت و از کارمند خدمت و اداره مملکت . در مقابل بهر يك حقوقی و پاداشی میدهند که کم و بیش متناسب با زحمات و اثر خدمات آنهاست . از روحانیون و از مراجع تقلید

انتظارات مردم از مراجع

انتظارات خیلی-بیشتر و مشکلترا دارند و در مقابل عوض خیلی کمتر و شاید هیچ بدهند. توقعات خود را روز بروز زیادتر هم میکنیم

این بی تناسبی و بی حسابی و بی انصافی شاید از آن جهت باشد که طرف ما عنوان جانشینان و نمایندگی کسانی را دارند که شعارشان وما استلکم علیه من اجر ان اجرى الا على الله بوده است.

زاهد که درم گرفت و دینار

رو زاهد دیگری بدست آر

وقتی قرار باشد در مقابل وظائف دینی و خدمات الهی حق الزحمه و پاداش گرفته شود اصل موضوع و شرط قضیه که خلوص و للهی و بیغرضی است از بین میرود. این مقام ارزش خود را از دست میدهد. ممکن است بموض مفید مضر هم بشود. بدیهیست که چنین شرایط و صلاحیت فقط بطور خیلی استثنا و در افراد زبده ای ممکن است تحقق پیدا کند. بنا بر این با علم و اعتراف بچنین وضع خاص و با سپاس گزاری و شرمندگی بعرض مطالب خود میپردازیم.

مطلب اول

مابین گذشته و آینده

در سال قبل در يك مجلس هفتگی باصفا و فضیلتی که از محاضرة جمعی از روحانیون دانشمند و علاقمندان دیگر که بایک استاد مستشرق فرانسوی محقق در تشیع (آقای پرفسور کربن) تشکیل میشد، از آقای پرفسور سؤال شد: آیا راست است که در

سالهای بعد از جنگ نهضت نسبتاً وسیع و بازگشت محسوس در اروپا آنها نسبت بمعنویات و دینداری پیدا شده است؛ مشارالیه که مردم مسیحی پروتستان با انصافی است جواب داد: کاتولیک ها خیلی فعالیت میکنند و پیشرفت هایی هم دارند ... پس از مکث مختصری نیمه آهی کشیده گفت ولی فایده ندارد! مسیحیت دین گذشته و مرده است. افکار و آمال مسیحیها از اطراف حضرت عیسی و عصر دوهزار ساله گذشته او نمیتواند جلوتر بیاید و جواب مسائل روز و انتظارات آینده را بدهد. باز هم قدری تأمل کرده گفت اسلام نیز با آنکه دین تازه تری است برای اکثریت مسلمانها یعنی سنی ها که پا از زمان پیغمبر جلوتر نگذاشته اند با «خاتمیت» باب معنویت و تربیت بسته میشود و ناظر بآینده نیست. فقط اقلیت شیعه هستند که با اعتقاد و انتظار امام غایب امیدوار بآینده دنیا و دارای روح و دل زنده اند و مسائل فلسفی و مشکلات زندگی را با نظر و با اعتقاد و امید دیگری طرح میکنند (یامی توانند طرح کنند) ...

شرح فوق تا حدودی که حافظه نویسنده خطا نکند مختصر گزارش مذاکراتی بود که در آن مجلس رفت...

چون گوینده یک نفر محقق غیر مسلمان غیر شرقی است، کلامش در عین آنکه حقیقت تا اندازه ای مشهود و معلوم را میرساند، امتیاز و اعتبار خاصی پیدا میکند. جاداشت در مطلع مطلب اول ما گفته شود.

شیعه نه فقط برای آینده مهره معجز آسائی در چنجه دارد و همین اعتقاد و انتظار فرج که از حسنات پسر ثواب شمرده شده است سرمایه پرفایده قابل بهره برداری عظیم میباشد (ولی متأسفانه در جهت منفی و بصورت عامل یأس و واگذاری و بیکارگی گرفته

شده است) بلکه نسبت بگذشته نیز مایه‌های افتخار و اتکای فراوان دارد : پیشروش علی است که بتصدیق خودی و بیگانه مادر دهر مانند او نزائیده و نخواهد زائید ! شاگرد اول استاد اکمل مکتب اسلام ، مظهر اعلاى فداکاری و تقوی و شجاعت ، باب علم و کلید قضا ، آئینه تمام‌نمای عدل و صفا و بطور کلی جمع‌اضداد و جامع جمیع صفات ... بعد از علی اصحاب علی و اولاد و جانشینان علی هر يك شمع‌های فروزان انسانیت و اسلامیت و امامت !

آن آینده‌امید بخش زنده کننده منتظر ، و این گذشته محکم متشعشع متبرک ، يك حال مناسب و حاضر مساعد و متحرکی را ایجاب مینماید که پیوند ثابت و شاهد صادقی میان سلف با خلف باشد و الادعوی ما به پیردی گذشته و بهره‌مندی از آینده ، فریب باطلی خواهد بود .

آن زنجیری که باید مابین سلسله امامان برحق و شهدای گذشته ، با امام غایب غالب محبوب آینده پیوند داشته باشد ، بدست و بوجود زعمای دین و مراجع تقلید اتصال و ارتباط پیدا کند .

بنابراین مرجع تقلید و روحانیت مورد احتیاج و انتظار ، حقاً معرف و مسئول حال و حضری باید باشد که متناسب و وارث گذشته پرافتخار و مبشر آینده نجات بخش جهان بشریت باشد . با سرمایه وسیع گذشته و امید و اعتماد محکم به آینده چنان قامت موزونی در قالب روز احراز کرده باشد که بتواند متناسب و مسلط بر اوضاع حاضر قیام و اقدام نماید . از کهنگی و اندراس و ابستگان بگذشته بری و از بیچارگی و بیکارگی و اگذار کنندگان به آینده برکنار باشد .

اصولاً اینکه ما بر اهل جماعت افتخار میکنیم و میگوئیم

آنها در قرن هفتم هجری بعد از چهار مجتهد بزرگ معاصر خلفاء عباسی (مالک بن انس، ابوحنیفه، محمد بن ادریس شافعی، احمد بن حنبل) باب اجتهاد را بستند و فقاہت و فقه را منجمد کردند ولی ما شیعه‌ها ملزم بتقلید از مجتهد اعلم زنده بوده و باب اجتهاد را مفتوح گذاشته‌ایم تا دینمان تازه و زنده بماند و با تغییر و توسعه روزگار پیش برود، این افتخار و امتیاز وقتی تحقق پیدا میکند که با واقعیت تطبیق نماید. حقیقهٔ باب اجتهاد باز بوده مسائل و موضوعات روز بهر شکل و اندازه که باشد از آن دروازه ورود و خروج نمایند. اگر بنا باشد افکار و معلومات وافق نظر مجتهدین ما در حدود و بر محور مطالب قرون گذشته دور بزند عوض شدن نامها و انتقال مقامها از آیه الله مرحومی به آیه الله مقبولی چه فایده دارد؟ باز هم اجتهاد بسته و مرده است!

رساله‌های عملی بحث از مسائلی مینماید که بعضی از آنها مانند وضو و رکوع و طواف وضع ثابتی دارد ولی بسیاری از مسائل دیگر ناظر بر معاملات و ازدواج و امر بمعروف و دفاع و سایر اعمال و وظائفی است که خواه ناخواه با پیشرفت زمان و تغییر شرایط زندگی شکل‌های تازه و پیچیدگی‌های نوظهور پیدا میکند.

در این قبیل مباحث رساله‌های متداول، مارا بیاد تاریخ ده دوازده قرن گذشته عربستان می‌آورد که زراعت محدود به غلات و خرما بود و وسیله نقلیه و تغذیه، انحصار به شتر و گوسفند داشت. بعدها که در مناطق دیگر دنیا کشاورزی درآمدهای فوق العاده‌ای در زمینه برنج و قهوه و مرغداری و چایکاری و پنبه و غیره پیدا کرده این سؤال پیش نمی‌آید که چطور احکام زکوة فقط باین قبیل محصولات تعلق می‌گیرد؟

سابقاً نه بیمهٔ تجارته و اجتماعی وجود داشت، نه از شراب

الکل صنعتی و از خشخاش و مواد دیگر هروئین گرفته میشد ، نه محور اقتصاد بر بانکداری و سفته بازی و تهاثرهای بین‌المللی بود ، نه شخصیت های حقوقی عظیمی مانند شرکت ها و بنگاهها درست شده بود ، نه تلقیح مصنوعی کشف شده بود ، نه موضوعات حقوقی و قضائی چنین توسعه یافته بود ، نه اجتماعات بشری اینطور متشکل و مرتبط شده هزاران مشکلات و مسائل مربوط به اداره ام و ورژیم های گیج کننده و حکومت های محصور کننده پیش آمده بود ! ...

بعلاوه قرنهای چندی شیعه در حالت اقلیت و محرومیت بسر میبرد. اختیار خلافت و حکومت یکسره در دست مخالفین بود . دائره اقتدار و سلطه او از حدود خویش و نزدیکان تجاوز نمیکرد. برای شیعه مسئله حکومت و اداره امت اصلاً مطرح نمیشد . بنا براین بیشتر بمسائل عبادی و خصوصی میپرداخت و اگر بموضوعات ازدواج و معامله و قضاوت و وقف و حدود ، میپرداخت بمقیاس بسیار کوچک داخلی بود. بعدها که درایران تشیع قوت و اکثریت یافت مثل اینکه علماء بنا بعبادت و میراث گذشته یا فراموشی ، توجهی باین قبیل مسائل عمومی نکردند و در کتب فقه ما ، باب مخصوصی با عنایت به طرز اداره امت و مباشرت در امور و اموال عمومی و کفالت و احتیاجات شهری یا مملکتی باز نشد . در صورتیکه حکومت و اداره امت یا مملکت یا ملت خود موضوعی است و موضوع بسیار مهم و بزرگی است. موضوعی که نه تنها با مصالح دنیائی و معاشی مسلمانها سروکار دارد بلکه بطور مستقیم و غیر مستقیم در اجرای فرائض دینی و در اشاعه عقاید و در تربیت و اخلاق پیرو جوان و بطور کلی در سرنوشت دنیوی و اخروی همه ما شدیداً مؤثر است .

حال آیا فقه اسلام باید نسبت بسکلیه این موضوعات و مؤسسات ساکت و ازجواب و حوادث واقعه، عاجز باشد؟ در اعماق و تفصیل هزاران فروع فرضی مسائل عبادی یا بدوی زندگی قدیم فروبرود ولی مسائل بیشمار زندگی فعلی را به نظر عرف و قیاس احاله دهد؟

نقاطی از زمین، امروز مسکون شده است که شبانه روزشان چندین ماه میشود. تکلیف مردم احیاناً مسلمان این سرزمین‌ها برای نماز و روزه نباید تعیین شود؟

خلاصه آنکه زمان و مکان و زندگی و آدمها همه چیز عوض شود ولی فقه و فقها تغییر نکنند؟

آیا امکان دارد باصرف علوم و اطلاعات قدیم و طرز فکر سیصدسال پیش مسائل و مطالب امروز مردم دنیا را درک کرد؟ کدام طبیب یا تعمیرکار یا رهبر میتواند تا تشخیص درد و اشکال راندهد و خواسته‌های مردم را نداند و وظیفه خود را انجام دهد؟ در قرون اولیه اسلام علمای اسلام چنین نبودند و معلومات و مشغولیات آنها انحصار بمسائل علمی فقهی بمعنای فعلی نداشت بلکه علم و تحقیق و مفهوم وسیع عام واقعی آنرا داشت.

مسلمانها را که نمیشود در چهار دیواری سرحدات حبس کرد و بمشأغل و افکار قرون گذشته وادارشان نمود. ناچار با جهان گسترش یافته و گسترش یابنده عظیمی ارتباط و احتیاج دارند. اگر خودمان هم نخواهیم خارجیها را حتمان بنیگدارند و خواه ناخواه در میدان عمومی واردمان میسازند و سوارمان میشوند. مسائل ما نمیتواند حدا از مسائل دیگران باشد.

حال برای آنکه روحانیت و مرجعیت شیعه بتواند جواب گوی مسائل زمان و حلال مشکلات جهان باشد، چاره‌ای جز

توجه و بلکه تتبع و تبجر در کلیه علوم و شئون روز یا لااقل آشنائی با آنها ندارد .

نگوئید که فقه و اصول و مقدمات و سطوح و دروس خارجی علوم دینی ، خود بقدری وسیع و غامض است که مجال برای ورود در موضوعات دیگر را نمیدهد . علم طب و هیئت و فلسفه و ریاضی و سایر علوم نیز که سابقاً هر يك حکم شاخه یا درختی را داشت و حالا جنگلهائی شده است که در حال توسعه و تکثیر دائم التزاید است همین حال را دارند . یعنی آنها نیز بتنهایی تمام عمر يك طلبه و شاغل را اشغال کرده با ریاضت و عسرت تحصیل میشد ولی در نتیجه دو عامل اصلی ذیل نه فقط توسعه فوق العاده یافته اند بلکه تسهیل و تعمیم فراوانی هم حاصل شده است :

۱- تغییر روش و اتخاذ سبکهای جدید تعلیم و تمرین و تحقیق و تسریع عظیم در پیشروی .

۲ - تقسیم کار و تحصیل توأم با تشکل بطوریکه امروز بجای يك دانشمند متبجر در تمام رشتههای فیزیک هزاران دانشمند محقق ولی متخصص در شعبه ای از شعب رشتههای فیزیک وجود دارد که بوسیله دانشگاه و احادیسیستم علمی مرتبطی اداره میشوند و فیزیسین بجای شخصیت طبیعی احراز يك شخصیت حقوقی اعتباری کرده است^۱ .

علوم دینی نیز از این جهت که علمی است ، فرقی با سایر علوم ندارد . بامختصر تحول و تجدیدی بخوبی میتواند از غل و زنجیرهای

۱- اتفاقاً بطوریکه آقای مطهری نیز در مقاله « اجتهاد در اسلام » اشاره کرده اند مرحوم آیة الله حاج شیخ عبدالکریم حائری پیشنهاد رشتههای تخصصی در فقه و تبعیض در تقلید را میکرده اند .

دست و پا گیر گذشته بیرون آمده باستمداد معنویت و روحانیتی که خاص آن است پیروازهای بسیار رفیع و وسیع نائل شود! والا چرا نباید همانطوریکه در دورانهای ابتدای اسلام ابتکار بدست مسلمین بود و مسائل علمی و فلسفی و اقتصادی و سیاسی دنیا در جامعه اسلامی مطرح و حل و عقد میشد همیشه چنین نباشد؟!

چرا باید پیروان انامدینه العلم و علی بابها در تاریکی جهل و بی خبری فرو روند و در کشتزاری که باقر علوم النبیین برای آنها شخم زده است بذر معرفت نکارند و بهره اکتشاف و اختراع نبرند و بالنتیجه مسلمانها جیره خور و توسری خور عالم مسیحیت و کفر باشند؟!

مطلب دوم

مرجع و ملجأ

از امتیازها و افتخارهای شیعه اینست که از ابتدا در دوران ائمه اطهار و بعداً طی قرون متوالی غیبت همیشه اقلیت مبارزی بوده است که به صرف نام یا عنوان خلافت و سلطنت و بحکم زور و زر زیر بار خلفای غاصب و سلاطین و حکومت های جابر نرفته است. علمدار حقیقت و خواهان عدالت بوده حق حکومت و فرض اطاعت را فقط برای صاحبان امری که منصوب از جانب خدا و رسول یا لااقل صاحب عدالت و تقوی و منتخب و مورد قبول مردم باشند میدانسته است و میداند .

در مقابل مذهب تسنن که صرف صحابی بودن و بر مسند خلافت و امامت نشستن را حجت کافی دانسته علیرغم هر گونه خلاف و حق کشی و معصیت حکومت های ظلمه راصحه حقانیت و اسلامیت

گذاشته اند و بنا بر این مورد احترام و بعنوان مذهب رسمی شناخته شده اند. شیعیان چون دارای عقاید و اعمالی بوده اند که بمذاق خلفا و امرا نمی ساخته است عناصر خطرناک و متهم به زندقه و رفض و مستوجب تعقیب و شکنجه ها گردیده اند.

مذهب شیعه در دورانهای بعد از بنی امیه و بنی عباس حتی در ممالکی مانند ایران که بعنوان مذهب رسمی شناخته میشد و حمایت و آزادی تام داشت، این سنت سنیه را که حکومت باید با حقانیت و عدالت و تقوی توأم باشد و رخصت از امام و امت داشته باشد حفظ کردند.

حکام و عمال دولتی که نه مأموریتی از امام و نه مجوزی از امت داشتند تا پنجاه شصت سال پیش بعنوان ظلمه و نوکر و «در خان» خوانده میشدند.

این اقلیت مبارز در دوران قبل از غیبت تعلیم نظری و دستور عملی و پناه در خدمت ائمه جستجو میکردند و بعد از غیبت همیشه نواب امام و علمای بزرگ مرجع و ملجأ آنها بوده اند. خلاصه آنکه روحانیت برای شیعه هم مرجع بوده است هم ملجأ. برای درك مطالب دینی علمی بآنها رجوع میکردند و برای فرار از ستمگران و مأمورین دولت به آنها پناه میآوردند. خانه روحانیین مانند مزار امامها و امامزاده ها بعنوان بست و قنطاری شناخته میشد و یکی از عوامل محبوبیت و اهمیت آنها همین بود.

در دوران سلسله های متشیع متعصب نیز مانند صفویه و

۱ - اصطلاح قدیمی اخیر فارسی برای تعیین خدمه و کارمندان دولتی که در حقیقت و عملاً در حکم دربان و مستخدمه در خانقاه و وزراء و امراء بودند.

قاجاریه باز هم روحانیت این استقلال و استعلائی خود را نسبت به سلاطین وقت حفظ می کردند. بجز بعضی مقامات روحانی منصوب یا منسوب دربار و باستانیای دوره های اقتدار مخصوص شاه طهماسب و شاه عباس ساین روحانیون تمکین و تقویت از سلاطین نمیکردند.

آنچه معمول گذشته بود شدیدتر و صحیحتر مورد انتظار حال و آینده است.

در کشوری که دولت ها همه چیز را از ملت گرفته قدرت، پول، فرهنگ، قضاوت، تعلیمات، تبلیغات، مطبوعات و امورشهری سراسر در قبضه اوست حتی انتخاب نمایندگان که حق طلق و ملک شش دانگ مردم میباشد مورد تصرف و تجاوز علنی هیئت های حاکمه است مردم میخواهند آخرین رمق زندگی و امید اخروی ایشان لا اقل مربوط و متعلق بخودشان باشد. در این يك كار یعنی انتخاب مرجع و اداره روحانیت دستگاههای دولتی و دست های خارجی دخالت ننمایند و مال آنها باشد. بزرگترین اعراض و اعتراض مردم وقتی پیدا میشود که ببینند روحانیت و مرجعیت دانسته یا ندانسته خدای نکرده آلت دست سیاستها یا حکومت های عامل آنها و بطور کلی دستگاههای دولتی جور و فساد گردیده هیئت حاکمه فاسد از دیانت و روحانیت ما بسود خود تأیید و تقویت بگیرد و یا باو دستور دهد.

چه مصیبتی و چه خیانتی بالاتر از این که مردم بشنوند فلان آقای منبری یا روحانی، جیره ای از بعضی سیاستها و مقامات ولو بطور غیر مستقیم و بدون شرط خدمت و اطاعت دریافت میدارد! واقعاً دیگر قدری و اعتباری برای روحانیت باقی می ماند؟!

تأسف بیشتر در اینست که غالب اوقات سیاستمداران کهنه-کار و زورمندان غدار با استفاده از بی اطلاعی یا حسن نیت طرف به ثمن بخشی معامله را انجام داده با تظاهر بیک عمل تشریفاتی دینی یا تلفظ تجلیل و شهادتی بیک تیر سه نشان زده خط سفیدی بر سوابق ننگین و رنگین مفاصد خود میکشند و هم تأیید مؤثری در بزنگاه حساس سیاست از مقام روحانی دریافت میدارند . و بالاخره آنچه از همه خطرناکتر است پروندهٔ شخص صاحب مقام و مقام روحانیت و دیانت را در نظر مردم خراب میکنند !

آنچیزی را که مردم هیچ انتظار ندارند و بزرگترین لطمه را به حیثیت و اساس دیانت میزند همین است که روحانیت را بجای ملجائیت و پشتیبانی و همصدائی ساکت یا احیاناً همگام یا جیره-خوار مظاهر ظلم و فساد ببینند .

مطالب سوم

وزاده بسطة فی العلم والجسم

بما چنین تعلیم داده اید و ما چنین ایمان داریم که با اسلام و با ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام دین ما کامل و نعمت خدائی بر ما تمام شده است . بر خلاف دین موسی که توجه بدنیا داشت و دین عیسی علی نبینا وعلیهم السلام که تعلیم اخلاق و آخرت را میداد دین آخر الزمان جامع دنیا و آخرت و اداره کننده کلیه شئون حیاتی اعم از مادی و معنوی یا فردی و اجتماعی است . عمل پیشوایان گرامی و اثری که صدر اسلام در صفحه جهان گذاشت و سلامت و شوکت دنیائی را توأم با تربیت معنوی و تدارک آخری تأمین نمود شاهد صادقی از دعوی فوق میباشد .

مرجع تقلید چون فرد مقدم و متبع امت و جانشین پیغمبر و امامان بوده در عین حال معرف تشیع و رئیس و رهبر شیعیان میباشد لازم است تا حدودی که وسیع بشری و امکان عملی اجازه میدهد نمونه و نسخه بدلی از اصلها بوده مظهر کمالات انسانی و جامع فضائل اسلامی و حاکم بر مسائل عمومی باشد.

بمصادق «زاده بسطة فی العلم و الجسم» و بنا بیداهت فطری، مقدم بر کمالات و فضائل معنوی سلامت و استقامت مزاج و استیلای کامل بر حواس است و الا باضعف در نیروهای خدادادی از قدرت عمل و از درك و سلطه شخص مرجع بر مسائل و مشکلات شدیداً کاسته میشود و چگونه میتواند وظیفه تقریباً مالا یطاق رهبری را انجام دهد؟

البته شیخوخت و سنوات عمر معمولاً در نظر مردم بعنوان لوازم زعامت و مقبولیت شناخته شده از جهت تجربه و پختگی و اعتماد عمومی قابل توجه میباشد ولی نباید بعنوان شرط انحصاری نیز شناخته شود. کما اینکه انتخاب خدا و رسول نیز همیشه بجانب پیران نرفته است. چه بسا که در جوانان رشید بمصادق و لما بلغ اشدّه و استوی آئیناه حکماً و علماً حرارت و تحرك و تجدد و دامنۀ عمل فوق العاده بیشتری یافت شود که آنها را برای رهبری شایسته تر نماید.

در هر حال آن مجتهد عالیقدر و مرجع تقلیدی مورد انتظار و آرزوی ما است که ولو بمقیاس کوچکتر، مانند علی، هم عالم مطلع باشد، هم مرد میدان مبارزه، هم گوینده رشید، هم مردم شناس مردم دار مردم بر، هم فعال نان آور، هم مدیر مدبر... و هم پاکدامن پاکباخته خدا کسی که در کار دین و دنیا و امور ظنری و عملی هر دو بصیر و رهبر باشد!

بدیهی است که علی منحصر بفرد بود و کسی را نرسد که فوق یا داعیه مشابهه با امامان را داشته باشد. مراجع تقلید و مجتهدین بزرگ ما بفرض هم که مانند بوعلی سینا از زبده‌های استعداد و صفات باشند معذک نمیتوانند دردنیای پراکنده پر غوغای علوم و فنون امروز بحر العلوم و ذوالفنون باشند. تخصص و تمرکز، لازمه حیات بشری جدید و تکامل انسانی است. ولی این را میتوانیم بگوئیم و بخواهیم که اولاً معتقد و علاقمند بمطلب فوق و خاصیت و ضرورت جامعیت بوده افق دید و میدان فکرشان وسیع و عام باشد و ثانیاً مرتبط و مدیر و مظهر دستگاهی باشند که آن دستگاه در مجموعه خود صاحب جامعیت کامل بمعنای فوق باشد. بعبارة اخری حوزه روحانیت، طوری باشد که با تقسیم وظائف و تخصص‌ها و همکاری و هم‌آهنگی‌های لازم بتواند از طریق نمایندۀ والا مقام خود با هر مسئله و مشکلی مواجهه نماید.

مطلب چهارم

تفكر ساعة خير من عبادة سنة

در سالهای اخیر تحول بارزی در کتابهای تعلیمات دینی پیدا شده و آنها را از شرعیات‌ها و رساله‌های عملی سابق متمایز کرده است. این تحول قبل از آنکه روی کاغذ بیاید و چاپ شود در زبان معلمین تعلیمات دینی و حتی قبل از آن در سبک و روش بعضی از اهل منبر ظاهر گردید.

عامل اصلی این تحول البته نه نویسندگان بخشنامه‌های فرهنگی بودند، نه معلمین و مؤلفین و نه وعاظ بلکه ضرورت و احتیاج و نوع سؤالاتی که از ناحیه شاگردان یا مستمعین منبر و حتی غائبین و مخالفین بعمل میآمده، بوده است.

متأسفانه رساله‌های عملی و حوزه‌های اجتهادی ما هنوز تن به چنین تحولی نداده‌اند. زیرا چنان تماسی را که معلمین و وعاظ با مردم و بادنیا دارند، نداشته‌اند. و اگر داشته‌اند خیلی ضعیف و عقب‌تر از احتیاج و ضرورت بوده و هست.

توضیح مطلب آنکه زمانی بود (مثلاً ۶۰ سال قبل) که ایرانی مسلمان شیعه «بدنیا می‌آمد» اذان در گوش او می‌خواندند و نامی از اسامی خاندان پیغمبر بر او می‌گذاشتند. با آداب اسلامی بزرگ می‌شد. یعنی در خانه از پدر و مادر و خواهر و دیگران نماز و روزه و زیارت و امثال آن یاد می‌گرفت و در جامعه نیز در مکتب و پای منبر، قرآن و حدیث و اخبار بهشت و جهنم می‌شنید. خلاصه آنکه با اسلامیت مأنوس بود و غیر آن چیزی را نمی‌شناخت. بنابراین وقتی بسن بلوغ می‌رسید فقط يك احتیاج داشت: تعلیم احکام و تمرین فروع. البته برای خالی نبودن عریضه و به پیروی از سنت ممتاز اسلام اصول دینی هم باو یاد میدادند که در آن فی الجمله استدلال و تعقل در میان می‌آمد.

اما امروز خیلی اوضاع عوض شده است. در و دیوار، به پیر و جوان و به مرد و زن تعلیم بیمقیدگی و تلقین شبهه و تردید مینمایند.

در برابر مکتب‌های مادی و ایرادهای علمی و اشکالات علمی و مسائل اجتماعی که از هر طرف عرضه میشود و رقابت و تبلیغات خارج، جوانان و مردم ما، به مسلمان شدن و قبول اصول و معتقدات اسلامی خیلی بیشتر احتیاج دارند تا به فروع و تفصیل‌های فقهی!

خانه از پای بست ویران است

خواجه در بند نقش ایوان است!

يك روز در هفت هشت سال قبل بقصد محضر و درك فيض مرحوم آية الله بروجردی بخانه معظم له رفتم و در مجلس استفتاء خصوصی وارد شدم. آقا هنوز به بیرونی تشریف نیاورده بودند ولی دور تادور اطاق از عده ای مدرسين و از طلاب جوان و علمای مسن پر شده بود. مسئله بسیار دقیقی با حرارت و توجه تمام مورد بحث و مشاجره بود که در یکی از فتاوی آية الله عنوان شده بود. پس از چند دقیقه ای توانستم اجمالاً درك کنم راجع به کسی است که در خزانه حمام مشغول غسل کردن است ولی در نزدیکی او مشتری دیگری با لنگی که در دست دارد و این لنگ غصبی است آب خزانه را تکان میدهد. آیا غسل آن شخص باطل میشود یا درست است... تشریف آوردن آقا قدری بطول کشید و فرصتی شد که باطراف با چشم و گوش تفحص نمایم. نظرم به دسته های نامه ها و پرسشهایی که رسیده و جوابهایی که برای امضای ایشان در ذیل نامه ها آماده شده بود افتاد. تصادفاً نامه ای را دیدم (با اصطلاح استراق بصری کردم) که نوشته بود. این جانب فلان... دانشجوی سال اول دانشکده پزشکی تهران جوانی مسلمان و نماز خوان میباشم، مسائل و اشکالاتی دارم که با عرض معذرت و ادب از محضر آية الله میخواهم استمداد نمایم. . . . سؤالات را بترتیب نمره گذاری کرده بود. یکی از آنها راجع به امامت و ظهور حضرت صاحب الامر بود. دیگری ایرادی بود که مادیون نسبت بیکدیگر از استدلالهای توحید میکنند. سؤال آخرش کسب تکلیف راجع به عمل تشریح (کالبد شکافی) که جزو مواد برنامه دانشکده پزشکی است و میخواست حرام یا حلال بودن این عمل و تعداد اولز و غسل مس مت را بدانند...

این سؤالات بنده را هم کنجگاو کرد و علاقمند کرد ببینم

چه جوابی در ذیل نامه نوشته شده است .

با اجازه فاضل محترمی که اوراق جلوی ایشان بود نامه را برداشتم . با کمال تعجب دیدم محرر آقایکی دوسطر کوتاه قریب باین مضامین نوشته اند :

راجع بسؤالات اول و دوم خوب است هر کس بفراخور فهم و مقام خود حرف بپرسد . راجع بسؤال آخر هم به رساله عملیه مراجعه کنید ...

دود از کلهام بلند شد !

این مشاهده مرا بیاد حکایتی انداخت که در جوانی پای منبری شنیده بودم : در بحبوحه جنگ جمل موقعی که حضرت امیر علیه السلام فرمان حمله ای را صادر کرده بودند یکی از سواران بیمقدمه می پرسد «این خدائی که شما میگوئید بپرستیم از کجا معلوم راست باشد؟» مالک اشتر نهیب سختی بآن عرب بیمعرفت موقع شناس آورده میگوید حالا چه جای این سؤال است؟ ولی حضرت امیر (کسی که باید ماشیعه پیرو او باشیم) به مالک اشتر اعتراض کرده میفرماید چه موقع بهتر از حالا ؟ مگر ما برای چیزی غیر از این جنگ میکنیم؟ اصل خداشناسی است !

حکایت فوق چون از شنیده های قدیمست شاید با اصل حدیث فرق زیاد پیدا کرده باشد ولی اصل آن معتبر است و امر مسلم اینست و در شرعیات ها و رساله ها بما میگویند که نماز ، روزه ، حج ، جهاد ، خمس و زکوة فروع دین اند و اصل چیز دیگری است : خدا پرستی **قولوا لا اله الا الله تفلحوا**.

خوشبختانه در حوزه علمیه قسم در دوره مرحوم آیه الله بروجردی برای دروس غیر از فقه و فروع نیز اساتید عالی قدری

انتظارات مردم از مراجع

(از جمله علامه محقق آقای طباطبائی) پیدا و مورد تأیید واقع شدند که وجودشان فوق‌العاده مفید و مؤثر واقع گردیده است، ولی البته کافی نبود.

حق اینست که در برابر هر يك رساله عملیه که از طرف مراجع تقلید و روحانیت نوشته میشود، ده رساله علمیه و فکریه و اصولیه و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی برطبق احتیاج و درک و قبول مردم و شأن زمان راجع به اصول و عقاید و افکار و مرام اسلام نیز نوشته شود. مخصوصاً آنچه اساس اسلام و اساسنامه مسلمانست و کلام خدا میباشد یعنی قرآن در متن برنامه حوزه‌های علمی وارد شده و تعلیم و تفسیر آن رواج پیدا کند. حتی در مورد احکام نیز همانطور که روش قرآنست به صرف دستور خشک قناعت نشده بامثال و موعظه و آرائه حکمت و آثار، مقصود از این احکام و کیفیت آنها ذکر شود.

ضمناً فراموش نشود که پینمبر فرمود: انی بعثت لاتمم مکارم الاخلاق. بنابراین تربیت اخلاقی و اشاعه و اجرای صفات عالیّه انسانی دست‌کمی از شکایات و سهویات و از غسل‌های مستحبی ندارد.

ایکاش حوزه‌های علمی ما حوزه‌های تربیتی و محل تمرین‌های اخلاقی نیز میبودند و بمصدق «و کذلک جعلناکم امة وسطاً لتکونوا شهداء علی الناس» مؤمنین ما نمونه‌های کاملی از جهت معلومات دینی، عصری، فکری، تربیت، آداب و سلوک میبودند که با ظهور پاکیزگی و صفای باطن وجودشان و حضورشان خود گواه حقانیت و سرمشق هدایت میشد!

مطب پنجم

رهبری عملی و اجتماعی

پاره‌ای انتقادهای جسورانه و آرزوهای جوانانه که بمرض رسید و امیدواریم بقلم عفو و عنایت اصلاح شود ظاهراً متوجه روحانیت و مرجعیت بود. ولی اولاً منحصراً به این طبقه از طبقات جامعه ما نیست و ثانیاً مبدأ و منشأ آن آنجا نیست. بلکه کیفیات و خصوصیات در اثر میراث‌های نژادی و یک سلسله طولانی عوامل جغرافیائی و حوادث تاریخی وارد محیط و ملیت ما شده است که در تمام طبقات و شئون و امور ریشه دوانیده در هر قسمت نتایجی پیاورده است. چاره آنها البته باید توسط خود ما با توجه به احتیاجات و مشکلات باشد.

یکی از این خصوصیات نژادی روح انفرادی و انزواطلبی تا سرحد خود پائی و خود خواهی است که ملازم با عدم توجه با اجتماع و عدم طرح مسائل از دریچه‌های اجتماعی میباشد. خصوصیت دیگر ما اعتبار و احترام انحصاری بی‌تناسبی است که برای کلام و بحث و فضل و موضوعات نظری و بلکه لفظی قائل شده‌ایم. به عمل و به کار و به آثار خارجی واقعی یعنی بطور کلی بواقعیات و ضروریات حیاتی التفاتی نمی‌نمائیم و گاهی با وسواس خاصی از آنها پرهیز میکنیم.

قرنها است که بحث و نظر و ادب در کشور ما از امتیازات خواص و لازمه شرافت و بزرگی شده است. کار و حرکت و تماس با واقعیات یا امور عینی مخصوص غلامها، نوکرها و کارگرها یعنی طبقات ما دون جامعه گردیده است. دنیای متمدن اینطور نیست.

انتظارات مردم از مراجع

اسلام هم اینطور نبود و نخواهد بود :

آیات و اخبار و احادیث زیادی بما تعلیم داده‌اید که اهمیت کار و اصالت عمل را در اسلام نشان می‌دهد^۱ مثلاً حضرت امیر میفرماید: العلم بلا عمل کالسهمة بلا وتر (علم بی عمل تیر بدون کمان است). یا : العلم مقرون بالعمل (علم مقرون به عمل است). یا حدیثی که فرموده‌اند عبادت اگر در باب باشد نه باب آن در کسب حلال است. و در قرآن خداوند در ۱۲۵ مورد وعده بهشت می‌دهد که در ۸۴ مورد آن شرط توفیق، داشتن ایمان و عمل صالح ذکر شده است. در ۷ مورد تنها عمل شرط شده است، در ۲۴ مورد ایمان و تقوی آمده و در ۳ مورد آیه صراحت ندارد و در ۷ مورد بذکر ایمان تنها قناعت شده است. ولی به آیاتی بر می‌خوریم که نشان می‌دهد هر سه شرط (ایمان - تقوی و عمل) ضرورت دارد و مخصوصاً تا عمل و کار یا سعی و کوشش و زحمت در میان نباشد شخص بهره‌ای نخواهد برد و به بهشتی نخواهد رفت.

من باب مثال دو آیه ذیل :

ليس للانسان الا ما سعى

ان هذا القرآن يهدي للتي هي اقوم و يبشر المؤمنين الذين يعملون الصالحات ان لهم اجرا كبيرا .

با عرض این مقدمه، پیشوای مورد انتظار و رهبر واقعی کسی می‌تواند باشد که تنها به تعلیم و وظائف و بیان احکام اکتفا نکرده خود عامل بمشاغل و پیشرو و پیشاپیش مؤمنین صالح عامل باشد! آیا مؤثرتر از بحث در احکام وقف و نذر و صدقه، وقف کردن و

۱ - رجوع شود بمقاله کار در اسلام که سابقاً در نشریه انجمن اسلامی دانشجویان مورخ مهر ماه ۱۳۲۵ درج شده است و شرکت انتشار در نشر دارد تکمیل شده آنرا تجدید چاپ کند.

صدقه دادن نیست ؟ همانطور که علی خود قنات حفر میکرد و آن را وقف مسلمین مینمود و در جای دیگر میفرمود :

ما امرتکم بشیئی الا وقد سبقتمکم بالعمل .

اصولاً نه فقط بهترین طریق تعلیم ارائه عمل و تمرین آن است بلکه انسان تا خود در کاری وارد و عامل نباشد نمیتواند درست درك مطلب و بیان و تعلیم آنرا بنماید . بهترین آموزشگاه و مؤثرترین معلم همان آموزشگاه زندگی و برخورد با مشکلات واقعی است .

ولی نظر باینکه از يك دست صدا در نمی آید و يك فرد هر قدر فعال باشد نمیتواند منشأ اعمال وسیع گردد و از طرف دیگر امروز مدار دنیا و شرط توفیق در کارها ، اجتماع و همکاری عمومی است ، این رهبری و پیشوائی لازم است بصورت فعالیت اجتماعی درآمده امام در رأس امت و اجتماعات مؤمنین دست با اقدامات عملی و فعالیتهای عمومی مفید بزند .

عملی که آقای حاج سید رضا فیروز آبادی در شهر ری انجام داد و در اثر حسن نیت و عمت او يك بیمارستان پر برکت مفصلی بوجود آمده است ، و همچنین اقدامات بسیار آبرومند و ارزنده ای که مرحوم سید شرف الدین و مرحوم حاج سید محمد حسن عاملی در لبنان و سوریه بیادگار گذارده اند نمونه های زنده ای از امکان و موفقیت این قبیل امور میباشد . با کمال تأسف باید گفت که مسیحیها خیلی در این زمینه ها از ما جلو افتاده اند .

هر گاه مجتهد متجدد متحرکی دست بالا بزند و جلوی بیفتد مؤمنین کثیری با اعتماد و میل و رغبت بدنبال آنها می آیند و صد ها برابر آنچه بدولتها میدهند پول و کار و فکر و عشق در این راه صرف خواهند کرد . آنوقت بیمارستانها ، دارالایتامها ، دبیرستانها ،

دانشگاهها ، پلها ، مهمانخانهها ، کارخانهها ، قنوات ، آبادیها و هزاران مؤسسات خیریه و فرهنگی و اقتصادی و حتی اداری و حکومتی بوجود میآورند که شامل منافع کثیر دنیا و آخرت میشود. علاوه بر فواید مادی و معنوی مستقیم در آنجا تربیت عمومی و تمرین همکاری اجتماعی که از اهم ضروریات امروزه مسلمان و ایران است فراهم میشود^۱.

اگر پیشوایان دینی ما چنین نقشه‌هایی و کارهایی را از روزگار پیشین در پیش گرفته بودند از دیر زمانی حکومت اسلامی واقعی که هم ملی و دموکراتیک است و هم خدائی، نصیبمان شده بود. بدون توسل به انقلاب و خونریزی حق بحقوقدار میرسید و جور و فساد و مصیبت از صحنه کشور پاک میشد! باز هم وقت آن نگذشته است و با اصطلاح معروف ماهی راهر وقت از آب بگیرد تازه است.

فایده دیگر این قبیل اقدامات اجتماعی آن است که بروحانیون اجازه می‌دهد، در تماس با مردم، دردها و احتیاجات را بهتر ببینند و همدرد و همزبان با مردم شده بهتر علاج کنند.

بطور خلاصه اسلام دین عمل و نفع است. بفرموده قرآن حق

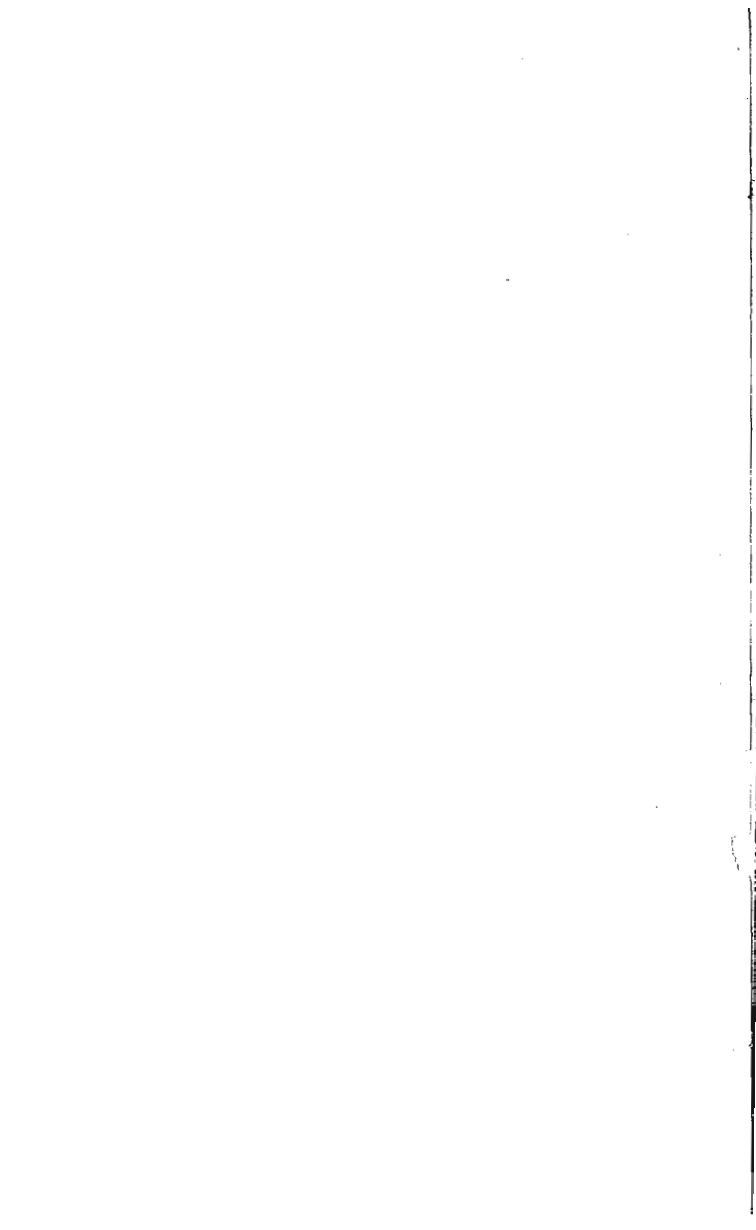
۱ - از طرف دبیرخانه انجمن‌های اسلامی ایران پس از زلزله شهر یورماه اخیر دست به اقدامی زده شده و سازمانی بنام «سازمان امدادی انجمن‌های اسلامی ایران» تأسیس گردیده است که هدف آن محدود و متوقف به خانه‌سازی جهت زلزله‌زدگان نخواهد بود بلکه انتظار و تقاضا دارند که بارهبری و پیروی روحانیون عالی‌قدر يك سازمان وسیع ملی اسلامی مورد وثوق و علاقه عمومی بوجود بیاید که در تمام حوادث، غمخوار و دادرس مصیبت‌زدگان ایران و جهان گردد!

آنست که ینفع الناس و یمکث فی الارض و بالعکس آنچه میان خالی و بی اثر و بی ثمر است و جلوه عاجل دارد کف باطل است . دست خدا هم با جماعت است . پس اگر روحانیت حق است و خدائی است باید همراه و مفید بحال اجتماع باشد . مردم اگر برای مرجعیت اختصاصاً و برای روحانیت عموماً احترام و ارزش بزرگ قائل میشوند از جهت مسئولیت عظیم و وسعت امکانات و عظمت آثاری است که میتواند (و لازم است) داشته باشد .

ممکن است عرایض و اظهارات فوق قدری تلخ و زیاده روی از حدود ادب و میزان لیاقت بوده باشد . ولی مسلم خالی از حسن نیت و ارادت و حقیقت نیست . نه تنها روحانیت بلکه هر شخصیت و موجودیکه نخواست یا نتوانست جوابگوی احتیاجات و مفید فایده بوده خود را متناسب و مسلط بر اوضاع نماید مقهور مضمحل خواهد گردید . بنابراین اگر روحانیت میخواهد بقا و رقاء داشته باشد ناگزیر است تحول و تکانی بخود بدهد . همانطوریکه اشاره شد امتیاز تشیع و فلسفه وجودی اجتهاد و تقلید همین تناسب با زمان و جوابگوئی حادثات و تحولات است .

توقعات و انتظاراتی که در این مقاله بر شمرده شد ممکن است محال یا فوق العاده مشکل بنظر آید ولی برای بشر کدام خواستن است که بتوانستن منتهی نشده باشد . و اگر ضعف و کسری در توانائی بشری بود کدام خواسته از خدام است که به اجابت نرسیده باشد ؟

و لینصرن الله من ینصره ان الله لقوی عزیز



از جناب آقای سید محمد بهشتی

روحانیت در اسلام و در میان مسلمین

بنام خدا

بررسی تاریخ نشان میدهد که در میان پیروان ادیان بزرگ و كوچك آسمانی و غیر آسمانی غالباً طبقه خاصی بنام روحانی بوده که موقعیت و وظائف مخصوص داشته و همواره از مزایای مالی و غیر مالی اجتماعی برخوردار بوده است .
روحانیان در اینگونه جوامع کم و بیش طبقه‌ای ممتاز در میان طبقات دیگر و عنصر مؤثری در سازمان طبقاتی جامعه بوده‌اند.

دریافت این معنی برای کسانی که با تاریخ، بخصوص تاریخ ادیان و تحقیقات جامعه‌شناسان سروکار دارند بسی آسان و در شمار

واضحات است . حتی مشاهده کننده دقیق و آشنا میتواند با بررسی اوضاع و احوال بسیاری از جامعه‌های معاصر این مطلب را دریابد و نمونه‌های زنده و گوناگون آن را بخوبی بشناسد . ولی برای آنکه خوانندگان بجای دیگر حواله نشوند قسمتهای زیر از ترجمه تاریخ تمدن ویل دورانت جلد اول نقل میشود :

در میان یهود :

... دستگاه روحانیت دستگاه بسته‌ای بود و جز فرزندان لاوی کسی نمیتوانست در این طبقه وارد شود . این طبقه حق میراث بردن نداشتند ولی از پرداخت مالیات و باج سرشماری و انواع دیگر عوارض معاف بودند^۱ .

در میان برهمنیان :

... قانون نامه مانوبه پادشاه اخطار میکند که هر گز از برهمن مالیات نگیرد و لو همه منابع درآمد او^۲ از میان رفته باشد . زیرا اگر برهمن بخشم آید میتواند در دم شاه و سپاهیان او را با لعن و نفرین و خواندن متون رمزی از میان بردارد^۳ .

... قدرت برهمن بر پایه انحصار دانش قرار داشت ، برهمنان متولی و مفسران سنت ، مربیان اطفال ، مؤلفان یا گردآورندگان ادبیات و کارشناسان آیات و داهای مهم و خطا ناپذیر بودند . اگر یک نفر از فرقه شود را بتلاوت کتابهای مقدس گوش میداد بر طبق قوانین برهمن در گوشهای او باید سرب

۱- ترجمه احمد آرام ص ۴۶۶ ۲- یعنی پادشاه

۳- ص ۶۹۵ - ترجمه آرام

گذاخته ریخته شود . و اگر نوشته‌های مقدس را تلاوت میکرد
زبانش بایستی نصف شود و اگر مطالبی از آنرا از بر میکرد باید پیکرش
بدو پاره شود^۱.

... اگر برهمین مرتکب جنایت میشد نباید کشته میشد .
ممکن بود پادشاه او را تبعید کند ولی باید اجازه میداد که اموال
خود را همراه ببرد^۲.

مکرر خواندن وداها بتنهائی برهمین را از سعادت ابدی
بر خوردار میکرد ولو اینکه هیچ يك از آداب مذهبی را مورد
عمل قرار نمیداد . اگر ریگ ودا را از بر میکرد میتوانست
تمام دنیا را ویران کند بدون اینکه کمترین گناهی مرتکب
شده باشد . برهمین نباید خارج از فرقه خود با کسی ازدواج کند^۳.
شاید این انحصارات و امتیازات در روحانیت ایران و
روم و جامعه‌های بزرگ و کوچک دیگر در شرق و غرب بخصوص
روحانیت مسیحی در قرون وسطی وجود داشته است .

چه بسا که این امتیازات و حقوق و حدود انحصاری باصل
ادیان و مقررات اصلی دین ارتباطی نداشته و فقط خواسته‌های
روحانیان جاه طلب و دنیا پرست آنها را بوجود آورده . بعد کم
صورت عادت و سنت بخود گرفته و بعد در شمار مقررات و آئینهای
دین درآمده است .

اکنون از ما میپرسند نظر اسلام در این باره چیست ؟ آیا
اسلام هم خواسته است چنین طبقه‌ای در میان مسلمانان بوجود
آید تا همواره نگهبانان خاص دین و علوم دینی بوده و آشنائی
بقرآن و حدیث مخصوص آنان و دیگران از آن محروم
باشند ؟

روحانیت در اسلام و در میان مسلمین

هم‌نکهبانی دین و نوامیس دینی وظیفه اختصاصی آن‌ها است و بقیه در این قسمت وظیفه و تکلیفی ندارند و هم درازاء این مسئولیت و اینگونه اختصاصها و انحصارهای علمی و عملی در قوانین اسلام برای آنها مزایای مالی و غیر مالی خاص مقرر شده است ؟

اسلام

پاسخ ما منفی است زیرا امتیازات طبقاتی را در ردیف امتیازات نژادی لغو کرده است و در سازمان اجتماعی اسلام هیچگونه طبقه بالا و پائین توأم با انحصار علمی و عملی وجود ندارد .

برای اینکه این پاسخ درست روشن شود باید نخست بدانیم طبقه و جامعه طبقاتی یعنی چه ، امتیازات طبقاتی چیست و با امتیازات یعنی اختلافات طبیعی یا شبه طبیعی چه فرق دارد ؟

امتیازات یا اختلافات طبیعی و شبه طبیعی

تا آنجا که بررسی احوال انسان و دقت در اوضاع جوامع مختلف بشر نشان می‌دهد افراد انسان ، در هر محیط و میان هر جامعه از جهت برخورداری از مواهب مادی و معنوی صد درصد یکسان نیستند و میان آنها امتیازاتی هست . برخی در یک یا چند جهت از دیگران بهره‌مندترند .

این وضع ساده‌ترین شکل جامعه‌های چند نفری ابتدائی یا نیمه ابتدائی تا پیچیده‌ترین شکل جوامع متمدن و پیشرفته همواره وجود داشته است . در پر تو دقت علمی در ساختمان سلولی ، استخوانی ، عضلانی و عصبی انسان و تأثیرشایان آن در سرنوشت او و تأثیر عمیق محیط طبیعی در تن و جان آدمی و تعیین مقدرات

بعنی درباره مرجعیت و روحانیت

و مقدرات او و اختلافات طبیعی بسیار که در این دوزمین وجود دارد ، میتوان این اصل را بروشنی دریافت که اختلاف و تفاوت میان انسانهاییکه بر سطح پهناور کره زمین زندگی می کنند فی الجمله امری ضروریست .

مقصود این نیست که همه وجوه اختلاف میان افراد بهمان حال و صورت که در اجتماع هست ناشی از ضرورت طبیعی تخلف ناپذیری در خود آنها یا محیط طبیعی آنهاست و هیچ عامل انسانی که ساخته دست انسانها یا قابل تغییر و تصرف بوسیله آنها باشد ، وجود ندارد . بعکس بدون شك با کوشش در اصلاح محیط اجتماعی و تربیتی و با تصرف در شرائط محیط طبیعی بسیاری از وجوه اختلاف میان افراد را میتوان بدست توانای انسان ، بخصوص انسان مسلح بعلم ، از بین برد . بسیاری از محرومین جامعه مردم مستعدی هستند که نابسامانیهای اجتماعی آنها را بکنج بیغوله های تیره بختی افکنده است وعده زیادی از متنعمین عزیزان بیجهتی هستند که بی نظمی و فساد دستگاههای اجتماعی آنانرا بنعمت و شوکت و جاه و مال بیحساب رسانده است . اینگونه امتیازات کاذب نه تنها ضرورت طبیعی ندارد بلکه مخالف ضرورت های طبیعی نیز هست .

آنچه در اینجا میخواهیم بپذیریم اصل اختلافات طبیعی یا شبیه طبیعی است که مجالی برای انکار آن بنظر نمیرسد ، زیرا بفرض آنکه گفته ها و آزمایشها و آمارهای علمی طرفداران اصل توارث طبیعی را ناتمام بشمریم و در اصالت محیط و بردتأثیر آن تا آنجا پیش رویم که با تصرف در محیط هر موجود میتوان کلیه خواص و حتی ساختمان طبیعی او را تغییر داد و بنابراین در ساختمان جسمی و روحی يك انسان هیچ عنصر ارثی تغییر ناپذیر

وجود ندارد ، باز بدست آوردن چنین تسلط کامل و همه جانبه بر محیط همه افراد بسیار بعید بنظر میرسد. آیا میشود انسان بر همه اختلافات محیطی تا آن پایه مسلط شود که بتواند با حفظ محیطهای گوناگون طبیعت انسانهای کاملاً یکنواخت و یکسان پرورد؟ یا کلیه اختلافات طبیعی محیطها را از میان بردارد تا در شرایط مساوی همه یکسان پرورده شوند ؟ با اینکه دلیل قاطعی در دست نیست که بگوئیم تسلط انسان بر طبیعت تا این پایه ناممکن است ولی این تسلط آنقدر رؤیائی و بعید بنظر میرسد که ما در مطالعات اجتماعی خود فعلاً ناچاریم لااقل بعنوان یک اصل موضوعی بپذیریم که اختلاف میان انسانها فی الجمله ضرورت طبیعی دارد.

از این گذشته گردش چرخهای زندگی هر جامعه بهر شکل که تصور شود مستلزم آن است که هر دسته بکار معینی بپردازد . پس ناچار باید هر کس برای کاریکه بعهده خواهد گرفت تربیت و آماده شود . بنابراین بفرض که روزی همه افراد از جهت استعداد های طبیعی یکنواخت شوند و در هر کس آمادگی طبیعی برای همه گونه ترقی در همه کارها بیک اندازه باشد باز ضرورت های اجتماعی این یکنواختی را برهم میزنند و چنان میکنند که از این استعداد های طبیعی مساوی فعلیتهای گوناگون و نامتساوی پدید آید و کار گردانان گوناگونی در درجات مختلف برای کارهای متنوع پرورده شوند . یکی کشاورز شود یکی پزشک ، یکی فلز کار ، یکی بافنده ، یکی معلم ، یکی قاضی ، یکی نظامی و ... حتی در یکرشته کار معین یکی مهندس و طراح که بیشتر مغزش بکار افتد و دیگری کارگر مباشر عمل که عضلاتش برای حرکت و کار آماده تر باشد .

پس این اختلافات اگر معلول ضرورت های طبیعی نباشد

لااقل معلول ضرورت‌های اجتماعی است و ضرورت‌های اجتماعی، گذشته از اینکه از ضرورت طبیعی کمتر نیست بایک نظر دقیق، از یک ضرورت طبیعی سرچشمه میگیرد.

این است که گفتیم برخی از امتیازات میان افراد انسان فی‌الجمله طبیعی یا شبه طبیعی است.

امتیازات مزبور میان افراد خواه ناخواه در جامعه دسته‌های گوناگون بوجود می‌آورد، وقتی يك پزشك بایک کشاورز تفاوت‌هایی داشت بالطبع دسته پزشكان بادسته کشاورزان متفاوت و متمایز میشوند ولی این تمایز دسته‌ها واصناف غیر از امتیازات طبقاتی است.

امتیازات طبقاتی - گاهی این تمایز دسته‌های سازمان-

دهندهٔ اجتماع بتمایز طبقاتی اشتباه میشود، در صورتیکه اینها امتیازات طبقاتی نیست؛ امتیاز طبقاتی در اصطلاح بآن مزایای مصنوعی قراردادی گفته میشود که در طول تاریخ زندگی بشر، تحت تأثیر خودخواهیها و خودپرستیهای گوناگون بسود یک‌کده کم و زیان یک‌کده زیاد یعنی توده‌های وسیع مردم بوجود آمده است. امتیازات طبقاتی نوعاً با مشخصات زیر همراه است:

۱- امتیازات ناروای حقوقی: در جامعه‌های طبقاتی بسیاری از حقوق اجتماعی عمومیت ندارد یعنی مشاغل و مناصب بر حسب لیاقت و کاردانی و داشتن صفات و معلومات لازم برای کار تقسیم نمیشود.

افراد هر طبقه حق دارند فقط خود را برای مشاغل خاص آن طبقه آماده کنند و راجی برای بدست آوردن مشاغل و مناصب بهتر که مخصوص طبقات بالاتر است ندارند. مشاغل و مناصب بر ارزش که در آن جاه و مال و فراغت بال بیشتری یافت میشود

بخانواده‌های معینی اختصاص دارد که طبقات عالی را تشکیل میدهند. مشاغل پر زحمت و کم ارزش از آن بقیه مردم است که طبقات عادی شمرده میشوند، حتی کسب علم و دانش مخصوص طبقات عالی است و همین انحصار دانش پایه‌ای برای قدرت آنها است.

در مورد طبقه روحانی، دیدید که چگونه برهمین هند علوم دینی را حق منحصر بفرد خود میداند. اگر کسی از طبقه شود را نوشته‌های مقدس را تلاوت میکرد زبانش نصف و اگر مطالبی از آنرا از بر میکرد پیکرش پاره پاره میشد!

۲ - امتیاز نابجای قانونی: در جامعه طبقاتی بسیاری از قوانین عمومیت ندارد. نمونه‌های آن را در مورد طبقه روحانی ملاحظه کردید.

لاوی یهود از پرداخت مالیات معاف است حتی اگر خزانه مملکت تهی باشد. برهمین هند نه تنها مالیات نمیدهد بلکه از مجازات‌های سخت نیز معاف است. اگر مرتکب خلافی شود که مجازات آن برای دیگران اعدام است او اعدام نمیشود فقط پادشاه حق دارد او را تبعید کند.

برهمین حتی در عبادات نیز حریمهایی دارد. او میتواند هیچ يك از فرائض دینی را انجام ندهد و بجای آن پشت سر هم ودا بخواند.

در جامعه‌های طبقاتی از اینگونه امتیازات حقوقی و قانونی برای طبقات دیگری از قبیل خاندانهای سلطنتی، نظامیان، اشراف، مالکین، سرمایه داران بزرگ و غیره نیز هست که توده‌های مردم عادی و بی بهره از عناوین والقباب نه تنها از آن محرومند بلکه باید فشار فراوان این امتیازطلبی طبقات عالی را

نیز تحمل کنند .

۳- بسته بودن يك طبقه و میراثی بودن عضویت در آن: عضویت در هر طبقه از جامعه‌های طبقات میراثی است، عناوین والقباب و مناصب و مشاغل بارث از پدر به فرزند منتقل میشود . يك نمونه بارز آنرا در روحانیت یهود ملاحظه گردید. مقام روحانیت مخصوص يك خاندان، یعنی لاوین، فرزندان لاوی است که یکی از اسباط دوازده گانه بنی اسرائیل اند ، گاه نیز میشود که با تشریفات خاصی کسی را از يك طبقه بطبقه بالاتر برند و عضو آن طبقه سازند .

محرومیت‌هایی که طبقات عالی بدست خود برای خود ایجاد میکنند:

طبقه عالی برای حفظ امتیازات خود ناچار بود میان خود و طبقات پائین حصار از رسوم و آداب و قیود اشرافی بوجود آورد و باین ترتیب خود را از بسیاری از حقوق و آزادیهای فردی از قبیل آزادی در انتخاب همسر و مسکن و لباس و غیره محروم سازد.

اینها است امتیازات مصنوعی طبقاتی که در ادوار مختلف حاکم بر قدرت بسیاری از مردم بوده و برای برانداختن آن نهضتها پیا خاسته است.

در اسلام

دین آسمانی اسلام اینگونه امتیازات ناروارا بکلی الفا کرده است.

در اسلام امتیاز طبقاتی بهیچوجه و هیچ رنگ وجود ندارد .

افراد انسان، سفید و سیاه ، عرب و عجم شرقی و غربی، شهری و روستائی ، عالم و جاهل، فقیر و غنی، سردار و سرباز، شاه و رعیت و سایرین همه در استفاده از کلیه حقوق و آزادیهای اجتماعی برابرند .

ملاك بدست آوردن مشاغل و مناصب شایستگی شخصی و معلومات و صفات و ملکات لازم برای تصدی آنها است و هیچ عامل خانوادگی و ارثی در آن دخالت ندارد . از هر کس میپرسند خودت کیستی و چیستی؟ نمیپرسند پدرت کیست و از کدام قبیله، خانواده، و طبقه هستی . همه کس میتواند با پشت کار و کوشش و بکارانداختن استعدادهای خداداد خود بهر کار که بخواهد و شایستگی آنها را پیدا کند بپردازد . حتی عالترین مناصب و مقامات اجتماعی حکومتی و عالترین مدارج علمی و معنوی در گرو هیچ چیز جز شایستگی نیست .

در اسلام کسب علوم و معارف گوناگون در انحصار طبقه معینی نیست . همه بکسب علوم و معارف دین و آشنائی بقرآن و روایات تشویق شده اند . زبان کسی برای خواندن آیات قرآن یا روایات بریده نمیشود . حافظ قرآن و حدیث ، هر که باشد مورد تشویق و تکریم است و بیکر هیچ کس برای از بر کردن آیات قرآن یا احادیث پاره پاره نمیشود . این حقوق همگانی و تشویق عمومی از صدر اسلام تا کنون همواره برای همه محفوظ بوده است .

در اسلام همه مردم در برابر کلیه قوانین و دستگادهای قانونی برابرند . هر کس از هر طبقه و دارای هر شغل و مقام و

منصب باشد مشمول کلیه قوانین هست . قوانین اسلام و دستگاه های قضائی و اجرائی آن شغل و مقام و مزایای فردی نمیشناسد . رئیس حکومت بایک فرد عادی ، مالک عمده با کشاورز ، کارفرمای بزرگ با کارگر ساده ، عالم و جاهل ، مرجع تقلید و مقلدین او ، شاه و رعیت و همه در برابر قانون و مجریان آن یکسانند . در دادگاهها و سازمانهای دیگر حکومتی حتی انجام تشریفات خاص برای اشخاص ممنوع است .

در دادگاه باید جای طرفین دعوی و طرز صحبت قاضی با آنها کاملاً مساوی باشد اگرچه یکی از آنها فرمانروای مسلمین و دیگری يك فرد معمولی باشد . مالیاتهای اسلام عمومی است و هیچ کس بهیچ عنوان از پرداخت مالیات معاف نمیکرد . در اسلام تنها چیزی که بارث منتقل میشود ، املاک منقول یا غیر منقول اشخاص است . مناصب و مشاغل اشخاص بارث بکسی نمیرسد . مقام و منصبی در اسلام یافت نمیشود که از پدر بفرزند بارث برسد . نه تنها وراثت بلکه هیچ عامل خانوادگی و طبقه ای در بدست آوردن مقام و منصب دخالت ندارد .

برخی از اهل تسنن خلافت را مخصوص قریش ، برخی دیگر مخصوص بنی هاشم و برخی از فرق شیعه مخصوص خاندان علی (ع) دانسته و باین ترتیب پای حقوق خانوادگی و طبقاتی را در اسلام باز کرده اند ، ولی طبق عقیده شیعه دوازده امامی مطلب بصورت دیگری است . آنها امامت را حق انحصاری خانواده نمیدانند بعقیده آنها امامت حق اختصاصی دوازده نفر معین از خاندان علی (ع) آنهم بعلمت انحصار در منصب الهی یعنی علم مرتبط بر حقی و تقوی و عصونیت در درجه عصمت در آنها است و نظیر انحصار مقام نبوت در افراد معین با صفات و مشخصات معین است بی آنکه

جنبه امتیاز طبقاتی داشته باشد .

با غیبت امام دوازدهم حضرت ولی عصر (عج) و کوتاه بودن دست مردم از حکومت علم و عدل آنحضرت شئون غیر اختصاصی امامت بهمه کسانی که شرایط آنها را داشته باشند منتقل میشود . این شرائط اکتسابی و در دسترس همه هست و در بدست آوردن آن کمترین عامل خانوادگی یا ارثی دخالت ندارد . نه فرزند مرجع تقلید ، مرجعیت را از پدر بارث میبرد و نه فرزند قاضی ، منصب قضاء را . و اگر فرزند صفات و شرائط لازم برای شغل و منصب و مقام پدر را دارا نباشد هیچ اولویتی بر دیگران ندارد .

بنا بر این در اسلام هیچ چیز طبقاتی نیست و مناصب و مشاغل و حدود و حقوق و اصناف گوناگون و مزایای هر صنف متناسب با وضع طبیعی یا شبه طبیعی افراد و امتیازاتی است که واقعاً دارا هستند و با کار و کوشش بکسب آنها نائل شده اند .

روحانیت و شئون گوناگون آن نیز مخصوص طبقه معین یا خانواده معین نیست و برای روحانی هیچ گونه امتیاز طبقاتی مقرر نشده است .

از این بالاتر:

از این بالاتر ، در اسلام سمت خاصی بنام روحانیت ، نظیر آنچه در میان پیروان بسیاری از ادیان هست و تقریباً شغل و حرفه خاص روحانیون شمرده میشود . سراغ نداریم .

آنچه در اسلام هست ؛ يك سلسله تكالیف واجب یا مستحب عمومی است که برخی عینی و اغلب كفائی است بی آنكه کمترین رنگ شغل و حرفه ای برای یکدسته داشته باشد .

وجوب كفائى بامسئوليت مشترك اجتماعى :

تأمين نیازمندیهای مادی یا معنوی جامعه مسلمین، بر همه آنها واجب است. باینصورت که باید با کوشش همه مسلمانان کلیه نیازمندیهای عمومی تأمین شود و هر يك از آنها تأمین نشود و زمین بماند، کلیه کسانی که میتوانند به تأمین آن اقدام کنند مسئول و مورد مؤاخذه خواهند بود.

این مسئولیت مشترك اجتماعى برای انجام امور ضرورى جامعه از عالیترین تعالیم اسلام است و علماء ما برای بیان آن، اصطلاح وجوب كفائى را که مختصر و در عین حال رسا است بکار برده اند.

اما یک نفر نمیتواند در تأمین همه نیازمندیها مستقیماً تلاش کند و شخصاً به همه کارهای ضرورى پردازد، پس چطور ممکن است نسبت به همه کارها مسئول باشد ؟ معنی این مسئولیت چیست و از چه راه میتوان از عهده آن برآمد ؟

معنی این مسئولیت آن است که باید همه مسلمانان بکوشند و طرحی بریزند تا هر دسته بکاری که بهتر از عهده آن برمیآید پردازد و يك نوع مراقبت همگانی در کار باشد که کارهای ضرورى جامعه انجام شود و هر فرد یا دسته‌ای که کاری را بعهده گرفته آنرا درست انجام دهد. رهبری و هدایت این تعاون اجتماعى و تنظیم برنامه تقسیم کار از وظائف حکومت است نیز هستند و اگر حکومت در کارهایی که بعهده او است مسامحه کند بر همه لازم است کوشش کنند و با استفاده از همه طرفی که در قوانین اسلامى مقرر شده حکومت را بانجام آنها وادارند و اگر نشد از پى نایستند تا حکومتى سرکار آید که برای انجام وظائف خود قادر و کوشا باشد.

اهمیت واجبات کفائی و تأثیر فراوان آنها در پیشرفت جامعه و بهبود وضع و استوار ساختن پیوندهای اجتماعی با تفصیل بیشتر و شمردن يك يك آنها بهتر روشن میشود ولی چون دنبال بحث دیگری هستیم از آن میگذریم و فقط بآنچه مربوط به بحث فعلی است میپردازیم :

یکی از نیازمندیهای ضروری جامعه ، یاد گرفتن و یاد دادن معارف و احکام دینی است. یاد گرفتن معارف و احکام دو مرحله دارد :

اول در حدود احتیاج شخصی. این مرحله بر همه کس واجب عینی است : **طلب العلم فریضة علی کل مسلم** .

دوم افزون بر احتیاج شخصی و باندازه لازم برای یاد دادن بدیگران. این مرحله واجب کفائی است و در اسلام بسیار بآن اهمیت داده شده است . باید در میان مسلمانان عده کافی بمعارف و دین آشنا و برای یاد دادن آن بدیگران مجهز باشند. برای تأمین این مقصود، دوجور ممکن است عمل شود: یکی آنکه هر يك از افراد جامعه مقداری از وقت خود را بیاد گرفتن قسمتی از معارف و احکام اختصاص داده یکی بیک قسمت آگاه باشد و دیگری بقسمت دیگر ، بطوری که همه باهم از مجموع معارف و احکام اسلامی آگاه باشند و هر يك بتوانند آن قسمت را که خود تحصیل نکرده از دیگری که کرده بپرسد و بعکس . دیگر آنکه عده ای کوشش کنند و باصرف وقت بیشتر بهمه معارف و احکام آگاه شوند و دیگران در موارد احتیاج با آنها مراجعه کنند. مطلب خود را بپرسند و جواب کافی بشنوند .

نتیجه آنکه در هر گوشه از سرزمین اسلام باید وسیله یاد گرفتن معارف و احکام دین باندازه کافی در اختیار مسلمانان باشد

و اگر در يك محل این وسیله نباشد لازم است عده‌ای بروند ،
معلومات لازم را فرا گیرند و بمحل خود برگردند و معلومات خود
را در اختیار دیگران گذارند و برای آنکه انجام این تکالیف
الهی آنها را از کسب و کار و زندگی باز نکند نوبت بعد ، عده دیگری
بروند .

آیه ۱۲۳ سوره توبه این دستور را چنین بیان میکند :

ماکان المؤمنون لینفروا كافة فلولوا نفر من كل فرقة منهم
طائفة لیتفقھوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم
یحذرون : دستور این نبود که مؤمنان همه کوچ کنند - چرا از
هر دسته چند نفر کوچ نکردند تا دنبال یاد گرفتن دین باشند و
هنگام بازگشت مردم «محل» خود را «از بیدینی و لاابالیکری و
عواقب بد آن» بترسانند بدین امید که بترسند «و از انحراف و
آلودگی نجات یابند» ؟

مفسرین نقل کرده‌اند بعد از نزول این آیه در هر نوبت
یکدسته میرفتند و آنها که دفعه پیش رفته بودند میماندند تا همیشه
عده لازم برای یاد گرفتن آیات قرآن و معارف و احکام دین نزد
پیغمبر باشند .

تکلیف خدا چنین انجام میگرفت ، هر يك از مسلمانان
میکوشید چیزی از اسلام یاد بگیرد و بدیگران یاد دهد و اگر آنها
چیزی میدانند که او نمیداند از آنها بپرسد و یاد بگیرد . هم یاد
میداد و هم یاد میگرفت . همه سهم خود در انجام این وظیفه خطیر
شرکت میکردند .

بعضی که استعداد و فراغت و علاقه بیشتری داشتند میکوشیدند
تا بقرآن و حدیث بیشتر آشنا باشند ، بعضی همه قرآن را از حفظ
داشتند و برخی بیش از یکی دو آیه نمیدانستند . کسانی صدها حدیث

از برداشتند و اشخاصی جز چند حدیث بیاد نداشتند. البته آنها که قرآن و حدیث بیشتر میدانستند عده خاصی بودند و این فضیلت برای آنها امتیازی شمرده میشد ولی نه آنکه به علت داشتن این فضیلت امتیازات حقوقی و قانونی نظیر آنچه در لای یهود و برهمن هند گفتیم بدست آرند. یا آنکه یاد گرفتن و یاد دادن حقایق اسلام شغل و حرفه برای آنها شود و از راه آن درآمدی بدست آرند و هزینه زندگی خود و عائله خود را تأمین کنند.

در زمان پیغمبر (ص) و ائمه (ع) همین اندازه کافی بود. در عصر ما این اندازه لازم است ولی کافی نیست.

باز هم بر مردم هر محل لازم است معارف و احکام اسلام را بدانند و اگر مطلب تازه‌ای پیش آمد که هیچ يك از آنها نمیدانند یکی از آنها برود و پرسد و برگردد. ولی از که پرسد؟ از پیغمبر یا امام؟ یا از کسی که پیغمبر یا امام را ملاقات کرده و مطلبی از حضرتش پرسیده است؟ هیچکدام چون دیگر به هیچ يك از اینها دسترسی نیست. نه پیغمبر و نه امام و نه کسی که بتواند مستقیماً از آنها چیزی پرسد. پس چه باید کرد؟ در اینجا مرحله سوم پیش می‌آید که باید برای آن هم فکری شود. باید درمیان مسلمانان کسانی باشند که در پاسخ سؤالات و حل مشکلات دینی مردم از جهت علمی جان‌نشین امام باشند.

پیغمبر اسلام (ص) بدرود حیات گفت، دوران ظهور ائمه سپری شد، امام دوازدهم از دسترس مردم بیرون رفت و وضع تازه‌ای پیش آمد. فهم قرآن و روایات، جدا کردن روایات درست از روایات معمول و نادرست، مقایسه دلایل گوناگون درباره هر موضوع و استنباط حقایق از میان آنها خود بصورت يك بلکه چند علم تخصصی جدید درآمد. تفسیر، فقه، حدیث، رجال و... که

رسیدن بحد کمال در آنها متوقف بر کسب علوم دیگر نیز هست، دفاع از حقایق اسلام در برابر حملات گوناگون زبانی و قلمی مخالفین اسلام نیز به پیدایش علم تخصصی دیگر یعنی علم کلام اسلامی منجر گردید. باید در میان مسلمین کسانی همت گمارند تا این علوم پهناور را فراگیرند و در آنها مجتهد و صاحب نظر شوند و کمال علمی خود را بکمال تقوی و عدل بیارایند تا بمقام جانشینی علمی پیغمبر و امام برسند و مرجع مسلمانان در سؤالات مختلف دینی گردند.

تخصص در هر يك از رشته‌های مذکور باندازه‌مشکلتترین رشته‌های علمی دیگر کوشش، فرصت، فراغت و کتاب و وسایل دیگر لازم دارد.

گذشته ما محققان پرارج و نامور در این فنون داشته و رشته تبع و تحقیق از نخستین قرون اسلامی تا عصر حاضر همواره کشیده و هیچگاه قطع نشده است. در روایات ما این مجاهدین راه حق، تکریم و تجلیل و تشویق فراوان شده و ثوابهای بیمانند برای انجام این وظیفه و جهاد مقدس نوید داده شده است. پاداش آنها مال دنیا نیست. کسانی که عمر خود را در راه انجام يك تکلیف مقدس صرف میکنند مبادلهٔ محصول کار خود را با مال و جاه، پست و ناچیز می‌شمرند. علاوه بر این، دنیا طلبی از راه دین و علوم دینی در روایات ما سخت مذموم و بد فرجام شمرده شده است. تحصیل علوم دینی يك واجب کفائی است که باستناد بعضی روایات باید از اغراض مادی و امتیاز طلبی منزله باشد. تحصیل علوم و فنون لازم دیگر از قبیل پزشکی، داروسازی فنی و نظایر آنها نیز واجب کفائی است ولی در این میان فرقی هست. آنها که این فنون زندگی را تحصیل میکنند پس از فراغ از تحصیل میتوانند آنرا شغل و

حرفه خود قرار دهند و کار و معلومات خود را با پول مبادله و هزینه زندگی خود را از این راه تأمین کنند ولی بکسانی که علوم اسلامی تحصیل میکنند چنین حقی داده نشده است. کار آنها باید برتر و منزله تر از آن باشد که بصورت حرفه و کسب معیشت درآمد گرفتن مزد برای فتوی دادن یا بیان مسائل و احکام و معارف دین در فقه ما از محرّمات شمرده شده است .

باینجهت باید کسانی که بمطالعات تحقیقی در رشته های مختلف علوم دینی میپردازند هزینه زندگیشان از راه درآمدهای شخصی دیگری که دارند تأمین شود و اگر از این قبیل افراد باندازه کافی در میان مسلمانان پیدا نشد باید حکومت اسلامی که مسئول تأمین مصالح عمومی است عده ای را بانجام این مهم بگمارد و وسائل کار و هزینه زندگی آنانرا از بیت المال مسلمین بپردازد .

و اگر حکومت، حکومت اسلامی و پای بند بمقررات اسلام نیست یا بوظیفه خود عمل نکرد مسلمانان باید همچون موارد دیگر، او را باین اقدام وادارند و گرنه تشکیلاتی فراهم سازند که انجام این کار خطیر را بعهده گیرد و هزینه این تشکیلات را خودشان بپردازند .

بنابراین یاد گرفتن و یاد دادن احکام و معارف دین چه در مرحله دوم و چه در مرحله سوم انجام يك وظیفه الهی و پاک از هر گونه مقاصد مادی است. اسلام در این زمینه وضعی مقرر کرده است که اگر مسلمانان بیدار و هوشیار باشند، دین و علوم دینی هیچگاه وسیله سوء استفاده و دنیا طلبی اشخاص قرار نگیرد و از این راه طبقه خاصی که برای خود حریم اجتماعی و مزایای مخصوص مالی و غیر مالی فراهم آورند بوجود نیاید .

آیات قرآن، بخصوص آن قسمت که مربوط بروحانیون یهودی و مسیحی است، و روایات ما، در ابواب علم و مقام عالم و معرفی علمای حق و علمای باطل، علمائی که اسلام می‌پسندد و آنها که اسلام نمی‌پسندد و طرد میکند، راه را بروی سوداگران زهد فروش یا علم فروش که بخواهند علم دین و تظاهر بتقوی را وسیله کسب مال و شهرت و تفوق مردم دیگر قرار دهند، بسته است. ولی ضامن اجراء هر طرح صحیح در هر زمان و مکان، بیداری افکار عمومی و مراقبت همگانی است. در این مورد و موارد دیگر اگر عملاً انحرافات پیش آمد معلول ناآشنائی مسلمانان بحقایق و کوتاهی آنها در عمل است. بهمین جهت نخستین قدم برای مبارزه با این انحرافات آن است که حقائق اسلامی بهمان صورت که پیشوایان الهی گفته‌اند، بی‌پرده و صریح برای عموم گفته شود. با وسائل ارتباطی امروز و با تسهیلات فراوان که در کار طبع و نشر و طرق دیگر انتشار افکار پدید آمده کمک به بیداری افکار در هر قسمت آسانتر و بهمان اندازه ضرورتر شده است.

روحانیت در میان مسلمین

باید اعتراف کرد که بهره‌مندی از علوم اسلامی و تظاهر بزهد و تقوی و افتخار صاحب با پیغمبر (ص) و تلائر اینها از همان آغاز مورد سوء استفاده قرار گرفت. ابوهریره‌ها برای گفتن يك حديث دروغ و مجعول که بسود یکدستگاه یا زیان مخالفین آن دستگاه بود و گاهی برای کتمان حدیث دیگر که بزیان دستگاه یا سود مخالفین آن بود از معاویه و امثال او پولها گرفتند و مقامها و منصبها یافتند. زاهد نمایان دکانهای تازه باز کردند. کم‌کم کار بانجا رسید که بسیاری از آلودگیهای دستگاه‌های

روحانی ادیان دیگر به مسلمانان نیز سرایت کرد . در گوشه و کنار سرزمین اسلام مردمی بیکاره بعنوان عابد و زاهد بجای آن که تن بکار و کوشش دهند و بکسب و کار و حرفه‌ای پردازند، در گوشه‌ای خزیدند و نماز و عبادت خدا و گفتن اذکار یا خواندن آیات قرآن را حرفه خود قرار دادند و بعنوان اینکه بندگان مقرب خدا بندگان بهیچگونه وظیفه و مسئولیت دیگری در امور اجتماعی مسلمین تن در ندادند. خود را مستجاب الدعوه و گره گشای مشکلات مردم در درگاه خدا شمردند و برای دعا کردن در حق این و آن که وظیفه دینی هر مسلمانی است با نوشتن ادعیه و طلسمات و نظائر اینها پول گرفتند . برخی از آنها بخود حق دادند بنام رسیدن بمقام یقین خود را از عبادات پروردگار بی‌نیاز شمردند و از خواندن نماز و گرفتن روزه و انجام عبادات عملی دیگر نیز سر باز زدند . و بعنوان اینکه کسب علوم صنایع مانع سیر و سلوک و رشد و تکامل معنوی است ، مردم را از کسب علم و دانش حتی علم قرآن و حدیث و سیره پیغمبر (ص) منع کنند تاراه برای تسلط آنها بر مردم باز بماند . آلودگیهای دیگر از این قبیل که ناشی از خودپرستی و انحصار طلبی برخی از عناصر ریاکار بود، پدید آمد تا آنجا که در میان برخی از فرق صوفیه، اسماعیلیه، زیدیه و نظائر اینها که بیشتر پیرو آراء و عقاید مذاهب غیر اسلامی بودند و روحانیتی بسیار شبیه به روحانیت همان مذاهب داشتند. رهبری دینی مردم را در دست گرفتند و کتابها و رسائلی پرداخته شد که برای این نوع روحانیت و مزایای طبقاتی آن اسناد و مدارک اسلامی تراشیده‌اند. ولی در میان اکثریت مسلمین، سنی یا شیعه، هیچگاه انحطاط باین پایه نرسیده است. اگر عملاً کسانی از عنوان و مقام روحانی سوء استفاده کرده و بدان رنگ و شغل حرفه داده‌اند

یا از این راه امتیازاتی کسب کرده‌اند، اغلب تحت تأثیر رسوم و عادات عصری و محلی یا عوامل سیاستهای داخلی و خارجی بوده و جهالت مردم و بی‌اطلاعی آنها از حقایق اسلامی نیز بدان کمک کرده و زمینه را برای اینگونه عناصر دنیا پرست فراهم کرده‌است. در کتب و رسالات مورد اعتماد نه تنها باین امتیاز طلبیها صحنه نگذارده‌اند بلکه شدیداً با آن مخالفت شده است. همه کس با مراجعه بکتابهای مربوط بعلم و عالم و تقلید و الهام بمعروف و نهی از منکر و غیره حتی کتابها و رساله‌های عربی و فارسی ساده که برای استفاده عموم نوشته میشده میتواند این انحرافات را بشناسد و از منحرفین و آلوده‌ها اجتناب کند. در همه ادوار علماء دینی پاک و منزله‌میز بسته‌اند و اغلب با فساد وضع و آلودگی و امتیاز طلبی که در عصر آنها رواج داشته مبارزه کرده‌اند. حتی همان عناصر خودخواه هیچگاه موفق نشدند علم دین را بخود و مشاغل دینی را بخاندان خود اختصاص دهند. آشنائی عموم بعلوم دین اغلب در حال گسترش بود. روستا زادگان دانشمند در جامعه اسلامی همیشه فراوان بوده‌اند. هرگز کسی نتوانست راه کسب و علم و دانش و ترقی و تعالی در مراحل روحانی را بروی مردم و بر خانواده‌های گمنام و فقیر و بی‌بضاعت ببندد. بعکس بسیاری از بزرگان علم و دانش، مراجع تقلید، وعاظ و خطباء و قضات بزرگ ادوار مختلف تمدن اسلامی از خانواده‌های فقیر و گمنام برخاسته‌اند. از اینگونه رجال بزرگ که از خانواده‌های عادی بیرون آمده‌اند در همین قرن در مقامات گوناگون روحانی فراوان میتوانید پیدا کنید. بجرأت میتوان گفت که اگر مردم درباره روحانی و وظائف و مشخصات و شرایط او با اشتباه می‌روند علت آن فقط کوتاهی و مسامحه آنها در اینگونه امور است.

در عصر ما بسیاری از مردم ، حتی برخی از خواص بجای آنکه اشخاص را بملاك علم و فضیلت و تقوی بشناسند ، بلباس میشناسند . در محیط ماللباس شخص اساس روحانیت شمرده میشود . بسیاری از مردم هر که در این لباس باشد روحانی میشمردند بی آنکه بخود زحمت دهند درباره علم و تقوای او که دور کن اصلی روحانیت است باندازه کافی تحقیق کنند . از یکطرف اگر از یکنفر که از علائم روحانیت فقط لباس آن را دارد گناه و خطائی سرزد یا خیانتی دیده شد بحساب همه کسانی که در این لباسند میگذارند و به اغلب آنها بدبین میشوند . و از طرف دیگر اگر مردی دارای کمال علم و فضل و تقوی بیابند که در این لباس نیست بندرت اتفاق میافتد که با او چون يك روحانی رفتار کنند و قدر علم و تقوایش را را بشناسند و از او درست استفاده کنند . حتی اگر وقت نماز ظهر رسید و همه بنماز ایستادند بندرت باین فکر میافتند که با او نماز جماعت بخوانند . تو گوئی چنین میپندارند که فقط کسانی میتوانند امام جماعت باشند که لباس مخصوص داشته باشند . ولی آیا میتوان این پندار بی اساس مردم را بحساب فقها و علما و دانشمندان گذاشت ؟ در کدام کتاب ، کدام رساله عملی دیده اید و از زبان کدام عالم یا مسأله گو شنیده اید که در شرائط امام جماعت چنین یا چنان گفته باشد ؟ اگر اینگونه پندارهای عامیانه که ناشی از سهل انگاری مردم در شناخت حق و باطل است بعلماء نسبت داده شود آیا افترا و تهمت بآنها نیست ؟ در همین موضوع لباس ، مردم عملاً آنقدر پای بند آن شده اند که در بسیاری از امور اجراء صیغه عقد و طلاق ، وعظ و اندرز دینی ، تبلیغ دین در میان مسلمین و غیر مسلمین و امر بمعروف و نهی از منکر ، نماز بر مرده و بیاری از کارهای دیگر خود را مقید میدانند که از کسانی

استفاده کنند که در این لباس باشند. در صورتیکه در همان رساله های عملی شرائط صحت هر يك از کارهای فوق با کمال صراحت بیان شده و يك کلمه درباره شرط بودن لباس نوشته نشده است، شما بهمان صفحات اول رساله ها نگاه کنید ببینید در کار خطیر مرجعیت تقلید با کمال صراحت گفته شده است که از هر مرد زنده آزاد پرهیزگار پا کزاد که در فقه شیعه مجتهد و صاحب نظر باشد و در فقه دانایتر از او شناخته نشود میتوان تقلید کرد. کدام يك از این شرایط که عمه جوانب احتیاط در آن مراعات شده بلباس ارتباط دارد؟ این پندار مردم بی اطلاع است که در همه امور دخالت میکنند و هزار و يك شرط من در آوردی بر هر چیز میافزایند. در مورد تقوی و عدالت، بیشتر مردم کسانی را عادل و پرهیزگار میشناسند که تقریباً هیچ کار دست نزنند. بهمین جهت يك شرط اساسی روحانیت در نظر آنها اجتناب از شغل و حرفه و فعالیت های اجتماعی، بخصوص اقدامات سیاسی است. اگر در میان کشاورزان يك دهکده مردی با علم و تقوی و فضیلت یافت شود که مانند دیگران در مزرعه کار کند کمتر حاضرند با او چون پیشوای دینی ده رفتار کنند. همینطور در میان صنعتگران، پیشه وران، بازرگانان و اصناف دیگر مردم اگر عالم و پرهیزگاری هم شغل خود آنها یافت شود با او در همان حدود علم و تقوایش، معامله يك روحانی نمیشود، در صورتیکه عر کتاب دینی را باز کنید و روشنی میباید که ملاک روحانیت در همه جا تقوی و عدالت و در موارد لازم علم و کاردانی و قابلیت و اعتماد است و بس. علماء و فقهاء نیز نه تنها این شرایط موهوم را نمیپذیرند بلکه اغلب از ناراحتیها و محدودیتهائی که همین اوهام برای آنها و خانواده آنها ایجاد میکند و موانعی که چه در کارهای شخصی و چه در وظایف دینی و

اجتماعی برسر آن‌ها می‌تراشد رنج می‌برند. آن‌ها از اینکه استفاده دینی مردم از روحانیان گذشته از تقلید و پرسیدن مسائل بامامت جماعت، اجراء صیغه عقد و طلاق، نامگذاری مولود جدید، استخاره، خواندن دعا در گوش مسافر، نماز بر مرده، برچیدن مجالس ختم، روضه خوانی و نظائر اینها منحصر شده است ناخرسندند. آن‌ها از اینکه مردم بدون تحقیق درباره علم و تقوای اشخاصیکه بلباس روحانیت درآمده‌اند بآنها اعتماد دینی میکنند رضایت ندارند. هر کس مختصر مطالعه‌ای داشته باشد لا اقل از طرز لباس پوشیدن مردم نقاط مختلف میتواند باسانی بفهمد که اولاً عبا و عمامه و قبا در هیچ دوره لباس منحصر علماء دین نبوده و حتی در عصر ما مردم عادی بسیاری از بلاد قبا میپوشند و عمامه بر سر میگذارند.

ثانیاً در هیچ زمان از طرف روحانیان تشکیلات و مقرراتی وجود نداشته که کسی را از پوشیدن این لباس محروم کنند. هر کس میتواند این لباس را بپوشد بی آنکه کمترین فضیلت و تقوی و مایه علمی داشته باشد. تنها یک رسم و عادت در این چند قرن اخیر بوده که علماء دین بعلت سادگی و بی‌آلایشی یا بعلت دیگر معمولاً این لباس را پوشیده‌اند. ولی این عادت بی‌ش نبوده و هیچگاه نباید بیش از آنچه هست تلقی شود. همانطور که در کتب دینی و رساله‌های عملی صریحاً ذکر شده وظیفه همه آن است که در هر مورد بدقت تحقیق کنند تا شخصاً بصلاحیت اشخاص مطمئن شوند یا بگواهی دو نفر که جزماً بتقوی و کاردانی آنها مطمئن شده‌اند اعتماد کنند. یا بصلاحیت کسی آنقدر مجرز باشد که جای تجسس و تحقیق نماند. اگر مردم ما در همه امور دینی و اجتماعی یا کارهای شخصی از همین راه بروند و باین سنت اسلام مقید باشند دیگر کمتر فریب

لباس یا ظاهر سازیها ، عوام فریبیها و جنجالهای بی اساس را میخورند. عادت دادن مردم بمراعات این اصل راهی مؤثر برای جلوگیری بسیاری از مفاسد است .

از آنچه باجمال بیان کردیم معلوم شد که :

۱- برطبق تعالیم اسلام روحانیت جنبه سمت و مقامیکه در سایه آن روحانیون امتیازات مادی کسب کنند یا حرفه ای که نظیر حرفه های دیگر یکدسته آنرا پیشه و وسیله امرار معاش خود قرار دهند ندارد . روحانیت اسلام بمعنی آراسته بودن بفضیلت علم و تقوی و مجهز بودن برای انجام يك سلسله وظایف اجتماعی دینی و واجبات کفائی است . بی آنکه علم و تقوی سرمایه دنیا- طلبی گردد .

۲- باید اعتراف کرد که روحانیت در میان مسلمین عملاً دچار انحرافات شده برنگ و شکل خاصی درآمده و آلودگیها و نواقصی در آن راه یافته است که مورد قبول اسلام نیست ولی در عین حال باید انصاف داد که صرف نظر از دستگاههای روحانی برخی از فرق از قبیل اسمعیلیه و غیره روحانیت رائج میان اکثریت مسلمین ، هرگز باندازه دستگاه روحانیت پیروان بسیاری از ادیان و مذاهب دیگر دچار انحطاط و فساد و امتیاز طلبی های طبقاتی نشده است.

۳- برای مردم مسلمان در هر عصر وسیله باز شناختن نیک از بد و درست از نادرست فراهم بوده و دانشمندان بزرگ و پرهیزکار منزله از این آلودگیها در گوشه و کنار میزیسته اند . بعلاوه مراجعه ساده بکتابها و حتی رساله های عملی که برای استفاده عموم نوشته میشود میتواند بمقدار زیادی راهنمای مردم در این مورد باشد .

باین ترتیب فسادهایی که در روحانیت مسلمین راه یافته همیشه بعنوان فساد شناخته شده و عناصر فاسدی که در این دستگاه راه یافته اند هرگز نتوانسته اند آیات و روایاتی را که مشت آنها را باز میکنند از دسترس مردم بیرون ببرند یا تحریف کنند یا زبان و قلم دانشمندان منزهی را که با این فساد مبارزه میکرده اند از کار انداخته راه را برای سلطه طبقاتی خود کاملاً هموار سازند .

۴ - بی اطلاعی ، بی توجهی ، و سهل انگاری توده مسلمانان و اوهام و پندارهای بی اساسی که بر فکر و عمل آنان مسلط شده مشکل اساسی عصر ما در امر روحانیت و امور مشابه آنست .

پس باید در آشنا ساختن آنها بحقائق و عادت دادن آنان بتفکر صحیح و عمل صحیح قدمهای مؤثری برداشته شود .

در شرایط حاضر و با توجه بامکانات موجود برای فهم صحیح دین و غرس نهال ایمان در دل مردم و بارور کردن آن و تبلیغ اسلام در خارج و بهتر ساختن وضع مذهبی مسلمین ، نیازمندیهای ضروری فراوانی هست که بر همه واجب است در تأمین آنها بکوشند . و برای هر قسمت افراد و سازمانهای مجهزی بوجود آورند که بخوبی از عهده کار خود بر آیند و به بیسرو سامانیهای موجود پایان دهند . بشرح ذیل :

الف) کارهای علمی :

۱- اجتهاد در فقه و علوم وابسته بآن برای فتوی و مرجعیت تقلید .

۲- تحقیق و اجتهاد در مسائل دیگر اسلامی مربوط باصول

بحثی درباره مرجعیت و روحانیت

عقاید، اخلاق، تاریخ، تفسیر و نظایر اینها.

۳- تدریس علوم مذکور در درجات مختلف ابتدائی (مقدمات)، متوسطه (سطح)، و عالی (خارج) برای خواستاران این علوم.

ب) تبلیغات :

۴- تبلیغات اسلامی در خارج از کشورهای اسلامی، يك قسمت بمنظور حفظ مسلمانان مقیم خارج و قسمت دیگر بمنظور توسعه اسلام در خارج و جلب مردم دیگر باسلام.

۵- ادامه و بهتر ساختن وضع تبلیغات دینی در داخل بلاد اسلامی بصورت های موجود از قبیل بیان مسائل و احکام، ایراد سخنرانی های دینی در مساجد و تکایا و مجامع دیگر، نوشتن مقالات اسلامی ساده برای فهم عموم و نشر آنها بصورت کتاب، مجله، روزنامه و مانند اینها و پاسخ کتبی یا شفاهی بسؤالات دینی مردم.

تعلیم و تربیت :

۶- تربیت دینی نوآموزان و دانش آموزان در کودکستانها، دبستانها و دبیرستانها و راهنمایی و تهذیب دینی دانشجویان در دانشگاهها بصورت های اساسی و مؤثر و توأم باعمل.

۷- تشکیل و اداره انجمنهای تهذیب دینی برای عموم.

يك قسمت مهم دیگر :

۸- وادار کردن مردم بانجام واجبات و جلوگیری آنها

از ارتکاب محرمات از راههای مناسب و مؤثر و مراقبت عمومی بر جریان امور اجتماعی مذهبی و عبارت جامع، امر بمعروف و نهی از منکر .

اینها قسمت‌های مهم و حساس از نیازمندیهای دینی جامعه مسلمین است. برای انجام هر يك از این امور باید عده کافی تربیت شوند و بآن بپردازند . تربیت افراد مناسب و مجهز برای هر قسمت موقوف بر ایجاد مؤسسات صحیح و متشکلی است که هدف آنها روشن و روش آنها مشخص باشد.

برای انجام بسیاری از این امور میتوان باسانی در هر صنف، از افراد خود آن صنف، استفاده کرد و آنها را مدتی تحت تعلیم و تربیت منظم قرار داد تا برای انجام وظیفه‌ای که بعهد آنها قرار میگردد آماده شوند. ولی انجام پاره‌ای از آنها کاری بدین پایه ساده و آسان نیست. مثلاً بعهد گرفتن مواد يك و دو و قسمتی از مواد سه و چهار و پنج متوقف بر کسب معلومات بسیار وسیع و دامنه‌داری از علوم اسلامی است . مخصوصاً برای مواد يك و دو باید متخصصین ورزیده و متبحر تربیت شوند. زیرا اظهار نظر در مسائل اسلامی چه در فقه و چه در رشته‌های دیگر کار فنی پیچیده و دشوار است. آنچه امروز در میان مردم مخصوصاً تحصیلکردگان رشته‌های مختلف علوم دیگر رائج شده که با مختصر اطلاع از قرآن و حدیث و تاریخ اسلام بحود حق میدهند در مسائل فقهی عملی فتوی دهند، در مسائل اعتقادی و تاریخی اظهار نظر کنند و گاهی نظرات دانشمندان بزرگ اسلامی گذشته یا معاصر را تخطئه نمایند انحرافی سخت ناپسند و زیان‌آور است و باید برای جلوگیری از آن اقدام مؤثری بعمل آید. این انحراف تا حدودی عکس-العمل يك انحراف دیگر است که برخی از متدینین و حتی برخی

از گویندگان و نویسندگان دینی هر چه را در هر کتاب بنام حدیث و روایت بیابند بعنوان حقائق اسلام نقل و بر آن تکیه مینمایند و هر چه مخالف آن بیابند بی تأمل تخطئه میکنند بی آنکه درست تحقیق کنند یا اصولاً صلاحیت تحقیق داشته باشند، اینگونه انحرافات بهر شکل و از هر کس در هر لباس و عنوان باشد ناپسند و زیان بخش است.

همانگونه که یک پزشک بطبایتهای سطحی افراد پر ادعا که اطلاعات مختصر و پراکنده ای از پزشکی دارند میخندد و آن را بی ارزش میشمرد، همانگونه که یک مهندس ساختمان باظهار نظرهای بی پایه و مضحک افراد ظاهر بین و ناوارد بقنون معماری پوزخند میزند، همانگونه که یک سیاستمدار ورزیده بیجتها و سیاست بافیهای مردم پر چانه ای که اطلاعات سیاسی آنها از مسموعات و شایعات یا مندرجات چند روزنامه و مجله داخلی و خارجی تجاوز نمیکند بدیده تحقیر مینگرد، همانگونه هم یک فقیه یا محقق اسلام شناس باظهار نظر افرادی که در علوم اسلامی تخصص ندارند و در باره مسائل اسلامی نظر میدهند، ارزش نمیکند و نمیتواند بگذارد هر چند اظهار نظر کننده پزشکی دانشمند، مهندسی عالیمقام یا سیاستمداری دانا و ورزیده باشد. بلی، اگر یک پزشک یا مهندس یا نظائر اینها دامن همت بکمرزند و پس از فراغت از تحصیل در رشته خود روزانه دوسه ساعت بکار و شغل خود پردازد و بقیه وقت خود را در تحصیل بگذراند از علوم اسلامی صرف کند و پس از گذراندن دوران تحصیل هدف اصلی زندگی را تحقیق در آن رشته قرار دهد و بمقام یک فقیه مجتهد صاحب نظر یا مفسر عالم و محقق برسد، بدون شک حقایق اظهار نظر در مسائلی را که تحقیق کرده خواهد داشت و شغل یا عنوان پزشکی و مهندسی او اگر

بر ارزش کار او نیفزاید از آن نخواهد کاست . در گذشته چه بسا افرادی از این قبیل بوده اند و چه آثار تحقیقی پر ارزش و سودمندی که از آنها بیادگار مانده و در گنجینه آثار اسلامی درخشندگی خاصی دارد . بدین جهت برخی از علاقمندان باصلاحات دینی و اجتماعی طرحهای روشن و نسبتاً پخته‌ای برای تربیت اینگونه افراد تهیه کرده اند که اگر هزینه و وسائل لازم در اختیار آنها قرار گیرد با انجام يك طرح کامل پانزده ساله افراد مجهزی را تربیت و آماده کار خواهند ساخت .

در مورد ماده هشت تذکر این نکته لازم است که امر بمعروف و نهی از منکر چند مرحله دارد ؛ برخی از مراحل آن، آنها که بتصادم و اعمال قدرت قانونی کشیده میشود از وظائف خاص حکومت اسلامی و مأمورین است که از طرف حکومت برای هر قسمت گمارده میشوند . ولی مراحل دیگر آن يك وظیفه عمومی است نه آنطور که پاره‌ای از مردم می‌پندارند تکلیف خاص روحانیون باشد . شرط اساسی این مراحل عمومی امر بمعروف و نهی از منکر ، یکی درست شناختن معروف و منکر و خوب و بد است نه آنکه کسی ندانسته در کار دیگران دخالت کند . دیگر شناختن و بکار بردن روش صحیحی است که در اشخاص حسن اثر داشته باشد، نه آنکه بدتر آنها را علیه وظائف دینی برانگیزد و بر عصیانشان بیفزاید یا ایمان‌شان را سست و از توجه بدین بیزارشان سازد . برای انجام این وظیفه برزگ همگانی کسب اطلاعات لازم دینی و صفات و ملکات فاضله نفسانی و آداب و عادات مؤثر و نفوذ صحیح و حسن تأثیر در دیگران یکی از مواد اساسی برنامه تعلیم و تربیت عمومی مسلمانان میباشد .

بحثی درباره مرجعیت و روحانیت

در هر يك از قسمت‌هاییكه گفتیم باید برنامه های اساسی و ریشه دار ، و اغلب كم عرض و طول ولی عمیق بوسیله افراد مطلع و صلاحیتدار تنظیم و اجرا شود و کلیه وسائل و هزینه های لازم با كمك و همکاری مسلمانان با ایمان و پرگذشت و علاقمند تهیه و پرداخت گردد .

بقلم مرتضی مطهری

مشکل اساسی در سازمان روحانیت

بنام خدا

علاقه و مسئولیت

کسانی که آرزوی اعتلاء آئین مبین اسلام را در سر دارند و درباره علل ترقی و انحطاط مسلمین در گذشته دور و نزدیک میاندیشند ، نمیتوانند درباره دستگاه رهبری آن یعنی سازمان مقدس روحانیت نیندیشند و آرزوی ترقی و اعتلاء آنرا در سر نداشته باشند و از مشکلات و نا بسامانیهای آن رنج نبرند .

زیرا قدر مسلم اینست که هر گونه صلاح و اصلاحی در کار مسلمین رخ دهد یا باید مستقیماً بوسیله این سازمان که سمت رسمی رهبری دینی مسلمین را دارد صورت بگیرد . یا الاقل این سازمان

با آن هماهنگی داشته باشد .

اگر بفرض ، حرکتی اصلاحی و دینی از ناحیه فرد یا افرادی آغاز گردد و سازمان روحانیت آمادگی و هماهنگی نداشته باشد گمان نمیزود موفقیت زیادی نصیب گردد .

از خصوصیات دین مقدس اسلام اینست که مسئولیت مشترک بوجود آورده است . همه مسئول حفظ و رعایت و راهنمایی و هدایت یکدیگرند ، هر کس که خود را در برابر اسلام مسئول می شمارد خود بخود نسبت بسازمان رهبری آن احساس مسئولیت میکند . برخی از اندیشمندان اجتماعی ما بواسطه عدم علاقه و اعتقاد ممکن است هیچگاه درباره سازمان روحانیت و مشکلات آن و راه حل آنها نیندیشیده باشند ، همانطوریکه همه علاقه مندانشان کوتاه فکر و بی خبر نیز هیچگاه اینگونه اندیشه ها در مغز ساده شان راه نمی یابد . اما علاقه مندان روشن اندیش اسلام یکی از مهمترین موضوعات ، که فکر آنها را بخود مشغول میدارد ، همین موضوع است .

این بنده که همه افتخارش اینست که در سلك این طبقه منسلک است و خوشه چینی از این خرمن بشمار میرود و در خانواده ای روحانی رشد و نمو یافته و در حوزه های علوم دینی عمر خویش را بسر برده ، تا آنجا که بیاد دارد از وقتی که میتواند استه اندکی در مسائل اجتماعی بیندیشد در اطراف این موضوع فکر میکرده است .

علت اصلی

یادم هست در حدود سیزده سال پیش شبی در قم محفلی دوستانه از گروهی از اساتید و فضلا تشکیل شده بود و اینجانب

نیز افتخار حضور در آن جلسه را داشت. تصادفاً بهین مشکلات و نواقص سازمان روحانیت بمیان آمده، سخن در این بود که چرا در گذشته حوزه‌های علمی و روحانی ما از لحاظ رشته‌های مختلف علوم از تفسیر و تاریخ و حدیث و فقه و اصول و فلسفه و کلام و ادبیات و حتی طب و ریاضی جامع و متنوع بود و در دوره‌های اخیر تدریجاً بمحدودیت گرایده است و با اصطلاح در گذشته بصورت جامع و دانشگاه بود و اخیراً بصورت کلیه و دانشکده فقه درآمده و سایر رشته‌ها از رسمیت افتاده است؟ چرا افرادی که و مزاحم و علف هرزه در محیط مقدس روحانیت زیاد است بطوریکه يك زعيم روحانی مجبور است برای آب دادن يك گل خارها و علف هرزه‌هایی را هم آب بدهد؟ چرا اساساً در میان ما شکوت و سکون و تماوت و مرده‌وشی، بر حریت و تحرک و زنده صفتی ترجیح دارد و هر کس بخواهد مقام و موقع خود را حفظ کند ناچار است که زبان در کام کشد و پای در دامن بپیچد؟ چرا برنامه‌های تحصیلی ما مطابق احتیاجات تنظیم نمیشود؟ چرا تصنیف و تألیف و نشریه و مجله بقدر کافی نداریم؟ چرا بازار القاب و عناوین و ژست و قیافه و آراستن هیکل در میان ما اینقدر رایج است و روز بروز مع الاسف زیادتر و رایج‌تر میگردد؟ چه رمزی در کار است که زعماء صالح و روشنفکر ما همینکه در رأس کارها قرار میگیرند قدرت اصلاح از آنها سلب میگردد و مثل اینست که اندیشه‌های قبلی خود را فراموش میکنند... و امثال این مشکلات و نواقص پس از پاره‌ای گفتگوها سخن از علت اساسی مشکلات بمیان آمد و قیاس شد که هر کس نظر خود را درباره علت اساسی همه این مشکلات اظهار کند. هر کدام چیزی گفتند، این بنده نیز نظر خود را گفت، ولی یکی از دوستان نظری ابراز داشت که من

نظر او را بر نظر خودم و سایر نظرها ترجیح دادم و اکنون نیز بر همان عقیده‌ام . او گفت علت اصلی و اساسی نواقص و مشکلات روحانیت ، نظام مالی و طرز ارتزاق روحانیین است . عبارتی که او ادا کرد این بود : « علت العلل همه خرابیها سهم امام است » .

البته مقصود او و مقصود من این نبوده و نیست که علت العلل نواقص ما وضع و تشریع ماده‌ای در دین و مذهب بنام سهم امام است . بعقیده من وضع و تشریع این چنین ماده‌ای برای چنان منظوری یعنی ابقاء و احیاء دین و اعلاء کلمه اسلام یکی از حکیمانه‌ترین دستورهایست که میتوان فرض کرد ، و حنانکه بعداً خواهیم گفت این ماده بهترین ضامن قدرت و استقلال سازمان روحانیت است ، و نیز مقصود این نیست که متصدیان آن در انجام وظیفه خود کوتاهی میکنند ، مقصود سنت و روشی است که تدریجاً در طرز اجراء و استفاده از این ماده معمول شده و بدستگاه روحانیت ما سازمان مخصوصی داده ، و در نتیجه ، این طرز سازمان ، منشأ مشکلات و نواقص فراوانی شده است .

سازمان و نظام صالح

ابتداءً چنین بنظر میرسد که صلاح و فساد اجتماع بزرگ یا کوچک منحصرأ بستگی دارد بصلاح و عدم صلاح افراد آن اجتماع و بالاخص زعماء آنها ، یعنی فقط افرادند که همه مسئولیتها متوجه آنها است ، بسیاری از افراد اینچنین فکر میکنند و بر این پایه نظر میدهند .

ایندسته هنگامیکه متوجه برخی مقاصد اجتماعی میشوند چاره کار را زعیم صالح میدانند و باصطلاح اصالت فردی هستند .

اما کسانی که بیشتر و عمیق تر مطالعه کرده اند باین نتیجه رسیده اند که تأثیر و اهمیت سازمان و تشکیلات و رژیم اجتماعی از تأثیر و اهمیت زعماء بیشتر است ، در درجه اول باید درباره سازمان صالح اندیشید و در درجه دوم در باره زعماء صالح .

افلاطون نظریه اجتماعی معروفی دارد که بنام « مدینه فاضله افلاطون » معروف است ، در میان حکماء اسلامی ، حکیم ابونصر فارابی به پیروی از افلاطون کتابی تألیف کرده بنام « آراء اهل المدینه الفاضله » . این دو حکیم اساس نظر خود را صلاحیت افراد قرار داده اند و اصالت فردی اندیشیده اند . تمام توجه خود را باین نکته معطوف کرده اند که زمام امور اجتماع را چه افرادی باید در دست بگیرند ، آن افراد باید دارای چه فضائل علمی و عملی بوده باشند . اما اینکه تشکیلات و نظامات اجتماعی باید چگونه باشد و آن افراد « ایده آل » در چه نظاماتی زمام امور را در دست بگیرند چندان مورد توجه این دو حکیم واقع نشده است .

بر این نظریه انتقاداتی شده ، از جمله اینکه این دو حکیم تأثیر شگرف و عظیم سازمان را در افکار و اعمال و روحیه افراد (و از آن جمله خود زعماء) مورد توجه قرار نداده اند . باین حساب نرسیده اند که اگر نظام ، صالح بود کمتر فرد ناصالح قدرت تخطی دارد و اگر نظام ناصالح بود فرد صالح کمتر قدرت عمل و اجراء منویات خود را پیدا میکند و احیاناً منویات و افکار خود را میبازد و همرنگ سازمان میشود .

یکی از دانشمندان در مقام انتقاد نظر افلاطون میگوید : « افلاطون با بیان مسئله شوم « چه کسی باید بر جامعه حکومت کند ؟ » يك اشتباه و خطر پردوای در فلسفه سیاسی ایجاد

کرده است ، مسئله عاقلانه تر و خلاق تر اینست که : چگونه میتوانیم سازمانهای اجتماعی را چنان ترتیب دهیم که زعماء بید و ناصالح نتوانند اسباب ضرر و زیان وی شوند .

اهمیت زعماء صالح فقط از نظر طرز تفکری است که در مورد اصلاح و بهبود و تغییر سازمانهای اجتماعی دارند ، و اما زعماء صالحی که طرز تفکرشان در اساس و تشکیلات باناصالحها یکی است و تفاوتشان از لحاظ اخلاقی و شخصی است و بنا است همگی در یک قالب کار کنند ، اثر وجودی شان باناصالحها آنقدر زیاد نیست و منشأ تحولات اجتماعی قابل توجه نخواهند گشت . اگر بخواهیم نظرافلاطن و فارابی را توجیه کنیم باید بگوئیم آنها بان افراد صالح اهمیت داده اند که حاکم بر سازمانهای اجتماعی میباشند نه محکوم آنها .

تشکیلات و نظامات اجتماعی نسبت بافراد اجتماع بمنزله خیابانها و کوچهها و خانههای يك شهر است نسبت بمردم و وسائط نقلیه ای که در آن شهر حرکت میکنند ، هر شهری بهر نحو که خیابان - کشی و کوچه سازی شده باشد مردم شهر مجبورند از پیچ و خم همان خیابانها و لابلای همان کوچه پس کوچهها و از همان چهار راهها حرکت کنند ، حداکثر آزادی عمل مردم آن شهر اینست که در میان همان خیابانها و همان کوچه ها هر کدام که نزدیکتر یا خلوت تر یا پاکیزه تر و باصفا تر است انتخاب کنند .

اگر فرض کنیم که آن شهر تدریجاً بدون نقشه و حساب توسعه پیدا کرده باشد نه روی اصول شهر سازی ، در همچو شهری افراد چاره ای ندارند از اینکه زندگی و رفت و آمد خود را با وضع موجود تطبیق دهند ، و رفت و آمد و رانندگی و اداره امور چنین شهری دشوار خواهد بود ؛ با وجود چنین ترتیبی در ساختمان

آن شهر ، از افراد کاری ساخته نیست . تنها کاری که ساخته هست اینست که تغییراتی در وضع خیابانها و کوچه‌ها و منزل‌های آن شهر بدهند و خود را راحت کنند .

اگر فرض کنیم زعماء صالحی در رأس سازمان‌هایی قرار بگیرند که دارای نواقصی میباشد ، حدود و تفاوت کار آنها با دیگران همان اندازه است که يك نفر بخواهد از میان خیابانهای پر پیچ و خم و نامنظم و کوچه و پس کوچه‌های بی ترتیب ، بهترین و نزدیکترین راه‌ها را انتخاب کند .

مشخصات محیط روحانی ما

محیط حوزه های علوم دینی ما امتیازات و مشخصات مخصوص بخود دارد که در سایر محیط ها نظیر آنرا نمیتوان یافت .

محیط حوزه های علوم دینی ، محیط صفا و صمیمیت و اخلاص و معنویت است ، یعنی آن روح عمومی که بر این حوزه‌ها حکومت میکند همین روح است ، افراد فاقد این خصوصیات افراد استثنائی و مخالف روح آن اجتماعات میباشند ، امتیازی که طلاب برای یکدیگر می‌شناسند ، جز امتیاز علمی و تقوایی نیست ، تقدم و احترام واقعی يك طلبه نسبت بدیگران جز بر مبنای تحصیلات و قدس و تقوا نمیتواند باشد ، در میان طلاب ، فقیر و غنی ، دهاتی و شهری ، بچه عمله و تاجرزاده و آقا زاده هست ، در قدیم از طبقات اشراف و شاهزادگان هم بودند ، اما همه چیز ارزش خود را ازدست میدهد و تنها امتیازات تحصیلی و معنوی است که احترام طلاب را نسبت بیک فرد بخصوص جلب میکند و ارزش او را در نظر آنها بالا میبرد .

محیط حوزه‌های علوم دینی محیط زهد و قناعت است ، از اسراف و عیاشی و مجالس شب نشینی که در سایر طبقات است و احیاناً دانشجویان غیر رشته علوم دینی در آن مجالس شرکت میکنند ، خبری نیست ، حتی اندیشه اینگونه امور نیز در دماغ يك محصل دینی پیدا نمیشود ، و اگر کسی کوچکترین تمایلی باین امور نشان بدهد سقوطش قطعی است . رویهمرفته طلاب ، مردمی قانع و کم خرجند و تحمیلی بر بودجه مردم بشمار نمیروند .

روابط استاد و شاگرد در میان طلاب فوق‌العاده صمیمی و احترام‌آمیز است ؛ شاگردان با احترام استادان خود را در حضور و غیاب با کمال ادب رعایت میکنند و حتی بعد از فوت آنها همواره آنها را بنیکی و دعای خیر یاد میکنند . این اندازه حفظ حرمت استاد ، مخصوص محصلین علوم دینی و مولود تعلیماتی است که از اولیاء دین درباره قداست علم و احترام معلم رسیده است . در سایر محیط های تحصیلی - چنانکه میدانیم - این امور کمتر وجود دارد .

عادت طلاب بر اینست که روی درسی که از استاد میگیرند بعد خودشان فکر کنند ، لذا درس خود را از روی کتاب مطالعه میکنند ، بعلاوه بعد بایکی از هم‌درسهای خود آن درسها را مباحثه میکنند . در درسهای عالی آنچه را از استاد در مجلس درس فرا میگیرند بذهن میسپارند و شب مینویسند . بناء دروس طلاب بر حفظ کردن و طوطی‌واری یاد گرفتن نیست ، چنانکه عادت معمول تحصیلات جدید است ، بر تعمق و تفکر و تجزیه و تحلیل است . و چون حق تدریس انحصاری نیست و انتخاب استاد با خود شاگردان است ، برای هر کسی که استعدادی داشته باشد میسر

است که کتابهای پائین تر را تدریس کند، از اینرو یکنفر دانشجوی دینی در عین حال که دانشجو است و درس میخواند، ممکن است تدریس هم بکند.

امتیاز مدت تحصیلی طلاب نسبت بسایر متدها همین است که طلاب، درسی را که از استاد فرامیگیرند، دقیقاً مطالعه میکنند و سپس مباحثه میکنند و مینویسند و در همان حال دروس دیگر را تدریس میکنند. این جهات سبب میشود که طلاب در حدود تحصیلات خود عمیق میگردد.

هدف طلاب تحصیل دانشنامه نیست، نمرات استاد معرف مقام شاگرد نیست، مجالس مباحثه، و اشکال و ایراد شاگرد در حوزه تدریس استاد، و حوزه تدریس خود او، و توجه قهری طلاب پائین تر، بهترین معرف يك دانشجوی علوم دینی است.

طلاب علوم دینیه مقامات تدریسی و استادی را خیلی بطور طبیعی طی میکنند، تعیین استاد انتخابی است نه انتصابی، یعنی فقط خود طلاب هستند که در ضمن آزمایشها و اختبارات استاد بهتر را انتخاب میکنند. از این نظر يك نوع آزادی و دموکراسی در حوزه های علوم دینی وجود دارد که در جاهای دیگر نیست. از این نظر در میان آنها قانون انتخاب اصلح حکمفرما است، در مؤسسات فرهنگی جدید تعیین استاد در کلاسها با انتصاب از طرف مقامات بالاتر است، و بهمین دلیل بسیار اتفاق میافتد که استاد مربوط متناسب با کلاس تدریس خود نیست، لایق درسی بالاتر یا پائین تر است، شاگردهای آنها ممکن است نه راضی باشند و نه احترام قائل باشند، فقط بخاطر ترس از نمره ندادن و مردود شدن. در عین عدم رضایت از آن استاد تمکین و اطاعت کنند، اینگونه بی نظمیهایی حسابیها در تحصیلات کلاسیک بطور فراوان وجود دارد. اما

مشکل اساسی ر سازمان در روحانیت

در تحصیلات علوم دینی ما اثری از اینگونه بی نظمیها و بی حسابیها وجود ندارد .

روی این اصل جلو افتادن افراد در حوزه های علوم دینی، طبق ناموس طبیعی انتخاب اصلح صورت میگیرد، همانطور که علی علیه السلام در وصف علماء الهی میفرماید :

فكانوا كتفاضل البذر ينتقى فيؤخذ منه و يلقي قدميزه التخليص وهذبه التمهيص .

یعنی مانند بذر انتخاب شده و تصفیه شده میباشند که بهترین و خالص ترین آنها برای کاشتن انتخاب میشوند .

طلاب پله پله روی همین ناموس بالا میروند تا پله ماقبل آخرین پله که مرجعیت است ، تا قبل از پله آخر فقط ذوق و عقیده طلاب است که اساتید را بالا میبرد ولی همینکه پله آخر رسید پای وجوهات و سهم امام و تقسیم و شهریه بمیان می آید، فقط در همین جا است که گاهی حسابها بهم میریزد و دیگر قانون انتخاب اصلح حکمفرما نیست .

اینها مزیایائی است که در زندگی و طرز تحصیل طلاب علوم دینی هست ، ضمناً نواقصی هم هست که باید گفته شود .

طلاب علوم دینی کنکور ورودی ندارند و لذا ممکن است کسی که صلاحیت ورود در این مؤسسه مقدس را ندارد وارد شود، و چون امتحانی در کار نیست طلاب در بالارفتن از کتاب پائین تر بکتاب بالاتر آزادند و بدیهی است که بسیار اتفاق میافتد که افرادی پیش از آنکه مراتب پائین تر را طی کنند گام بیالامیگذارند و تحصیلاتشان متوقف و خودشان دلسرد میگردند .

طلاب استعدادیابی نمیشوند و در نتیجه ممکن است کسی که استعداد فقاقت یا تبلیغ یا رشته تاریخ یا تفسیر و غیره دارد،

در غیر رشته‌ای که استعداد دارد بیفتد و استفاده کامل از وجودش نشود.

رشته‌های تحصیلی علوم دینیه اخیراً بسیار بمحدودیت گرائیده و همه رشته‌ها در فقاقت هضم شده و خود رشته فقه هم در مجرائی افتاده که از صد سال پیش باینطرف از تکامل باز ایستاده است^۱

یکی از نواقص دستگاه روحانیت آزادی بی حد و حصر لباس روحانیت است. تدریجاً روحانیین از لحاظ لباس بادیگران متفاوت شده‌اند و لباس مخصوص پیدا کرده‌اند همچنانکه سپاهیان و نظامیان و برخی اصناف دیگر نیز لباس مخصوص دارند:

در تشکیلات روحانی - برخلاف سایر تشکیلات - هر کسی بدون مانع و رادع میتواند از لباس مخصوص آن استفاده کند، بسیار دیده میشود که افرادی که نه علم دارند و نه ایمان بمنظور استفاده از مزایای این لباس باینصورت در می‌آیند و موجب آبروریزی میگردد.

در حوزه های علوم دینی ادبیات عرب خوانده میشود، اما با متد غلطی. نتیجه^۲ طلاب علوم دینی پس از سالها تحصیل ادبیات عرب با آنکه قواعد زبان عرب را یاد میگیرند خود زبان عرب را یاد نمیگیرند، نه میتوانند با آن تکلم کنند و نه میتوانند از عربی فصیح استفاده کنند یا عبری فصیح بنویسند.

افراط در مباحثه و شیوع علم اصول در عین اینکه يك نوع قدرت و هوشیاری در اندیشه طلاب ایجاد میکند يك نقص دارد، و آن اینست که طرز تفکر طلاب را از واقع بینی در مسائل اجتماعی دور میکند، و بواسطه اینکه حتی منطق تعقلی ارسطویی نیز بقدر کافی

مشکل اساسی در سازمان روحانیت

تحصیل و تدریس نمیشود ، روش فکری طلاب بیشتر جنبه جدلی و بحثی دارد . و این بزرگترین عاملی است که سبب میشود طلاب در مسائل اجتماعی واقع بینی نداشته باشند .
مهمترین نقضی که در دستگاه رهبری دینی مافعلاً بوجود آمده مربوط به بودجه و معاش و نظام مالی و طرز ارتزاق روحانین است .

مسئله بودجه

در اینکه معاش روحانین بهتر است از چه راه تأمین شود چندانحو میتوان نظرداد :

الف - عقیده بعضی اینست که روحانیت بودجه مخصوص نمیخواهد ، افراد روحانی لازم است مانند سایر طبقات مردم کار و شغل و منبع درآمدی از برای خود داشته باشند ، از دسترنج شخصی خود زندگی کنند ، قسمتی از وقت خود را صرف تهیه امر معاش و قسمت دیگر را صرف شئون روحانی از تحصیل و تدریس و افتاء و ارشاد و تبلیغ بنمایند .

این عده معتقدند که روحانیت و شئون روحانیت در اسلام يك شغل و حرفه مخصوص نیست که بشود برای او بودجه مخصوصی در نظر گرفت ، هر کس که قادر است ضمن تأمین امر معاش خود عهده دار شئون روحانی بشود حق دارد وارد بشود و اگر کسی میخواهد این شئون را بعهده بگیرد و آنگاه کلّ بر اجتماع گردد بهتر اینست که از اول وارد چنین مجاهده ای نشود .

استدلال این عده اینست که در صدر اسلام ، یعنی زمان رسول اکرم (ص) و زمان ائمه اطهار (ع) اشخاصی بودند که همین وظائف را بعهده داشتند ، حلال و حرام تعلیم میکردند ،

نصیحت و موعظه میکردند، در حوزه های درس شرکت میکردند و خودشان حوزه درس داشتند، در عین حال هر کدام از آنها شغل و حرفه ای برای زندگی داشتند. بسیاری از آنها با عنوان شغل و حرفه خود از قبیل تمار و عطار و بزاز و خزاز و طحان و سمان و حذاء و وشاء و غیره در کتب حدیث و فقه و تاریخ شناخته میشوند. هیچ دیده نشده که رسول خدا یا ائمه اطهار يك یا چند نفر را دستور داده باشند از همه کارها دست بکشند و منحصرأ بمشاغله ای که امروز مشاغل روحانی نامیده میشود از قبیل افتاء و تدریس و امامت جماعت و وعظ و تبلیغ بپردازند. اینست نظر عده ای.

حقیقت اینست که اگر افرادی زندگی خود را از راه دیگر تأمین و با این حال متصدی شئون روحانی بشوند بسیار خوب است، همیشه افراد کمی از این قبیل بوده هستند، اما نمیتوان گفت همه افراد باید اینچنین باشند و در غیر اینصورت وارد نشوند، زیرا با تغییراتی که در وضع زندگی مردم نسبت بصدر اسلام پیدا شده و با توسعه روز افزون علوم و احتیاجات ضرورت دارد که گروهی همه عمر ممحض باشند برای تحصیل و اداره شئون دینی مردم، و ناچار بودجه مخصوصی لازم است که با طرز صحیحی در این راه مصرف شود.

در صدر اسلام احتیاج اینقدر نبوده، عقده ها و شبهه ها و همچنین معاندین و دشمنان اسلام اینقدر نبوده اند. حتماً ضرورت دارد همیشه گروهی ممحض برای دفاع از اسلام و جوابگوئی با احتیاجات دینی مردم بوده باشند. آری انصاف اینست که برخی شئون روحانی که فعلاً معمول است از قبیل امامت جماعت نه يك شأن مخصوص روحانی است و نه کسی حق دارد آن را بهانه

قرارداده و عمری کلّ بر اجتماع بوده باشد .

بهر حال این جمود فکری است که صرفاً بحکم اینکه يك چیزی در صدر اسلام نبوده اکنون هم که احتیاج و ضرورت ایجاب میکند نبوده باشد .

ب - فرض دیگر اینست که روحانیت بودجه مخصوص خود را از اوقاف و صدقات جاریه استفاده کند .

شاید همه دستگاه های روحانی جهان - غیر از شیعه - بودجه شان منحصرأ از راه موقوفات و صدقات جاریه بوده باشد .

در اکثر شهرستانهای ایران مدارس علوم دینی ساخته شده و املاك زياد با عایدات سرشار و وقف آن مدارس شده ، در گذشته موقوفات آن مدارس در طهران و اصفهان و مشهد و تبریز و شیراز و سایر شهرستانها كمك بزرگی بتحصيل علوم دینیّه بوده است .

اما متأسفانه فعلاً بعملی که نمیتوان شرح داد بسیاری از این موقوفات بصورت ملك شخصی درآمده و بعضی دیگر که بنام وقف باقی است در اختیار روحانی نمایانی است که بنفع دستگاههایی علیه مصالح عالیه اسلام و مسلمین فعالیت میکنند و بعضی هم در اختیار اداره کل اوقاف است و بشکل دیگری تضييع میگردد ، فقط موارد کمی باقی مانده که بمصرف حقیقی و شرعی میرسد .

موقوفاتی که ممکن است یا لازم است در اختیار سازمان روحانیت قرار بگیرد منحصر بموقوفات مدارس نیست ، قلمها و رقمهای درشت تری هست که شرعاً جایز یا لازم است در اختیار سازمان روحانیت قرار بگیرد . تاکنون بارها این مسئله بین مقامات عالی روحانی و مقامات دولتی مطرح شده که این بودجه

در اختیار سازمان روحانیت قرار بگیرد، ولی بعلمی که بر ما مجهول است به نتیجه نرسیده است.

اگر وضع اوقاف سر و صورتی پیدا کند و سازمان معقول و منظمی پیدا نماید نه تنها بودجه عادی روحانیت را تأمین خواهد کرد بلکه بطور کلی کمک بزرگی بدین و فرهنگ و تربیت و اخلاق عمومی خواهد بود، و اما اگر بشکلی باشد که هست مایه بزرگی است برای فاسدپروری و تقویت افرادی که عملاً همیشه مانع هر اصلاح و سدّ راه پیشرفت جامعه اسلامی میباشند.

ج- فرض و صورت دیگر استفاده از سهم امام علیه السلام است. از ادیان دیگر اطلاعی ندارم که آیا در متن آن ادیان قانونی مالی وضع شده که با زندگی روحانین و اداره سازمان رهبری دینی آنها قابل انطباق باشد یا نه؟ اما در اسلام طبق نظر شیعه از آیه مبارکه خمس چنین قانونی استفاده میشود.

خمس تعلق میگیرد بغنائم جنگی و معادن و عوائد خالص سالانه و بعضی چیزهای دیگر که يك پنجم آنها را هر کسی باید بعد از وضع هزینه شخصی در اختیار دستگاه امامت و رهبری دینی قرار دهد.

نیمی از خمس، سهم امام نامیده میشود که بحسب نظر فقهاء شیعه مصرفش حفظ و ابقاء دین است و مصرف نیمی دیگر سادات فقیر میباشند.

در حال حاضر یگانه بودجه ای که عملاً سازمان روحانیت ما را میسر خاند و نظام روحانی ما روی آن بنا شده و روحانیت ما طرز و سبک سازمانی خود را از آن دریافته و تأثیر زیادی در همه شئون دینی ما دارد سهم امام است.

روحانیین و مجتهدین برای وصول این بودجه که نوعی مالیات است هیچگونه الزام و اجباری بوجود نمیآورند، این خود مردم مؤمن مسلمان هستند که با کمال رضایت و طیب خاطر بروحانیینی که مورد اعتماد و اطمینانشان هست مراجعه میکنند و این مالیات شرعی را میپردازند. روحانیین سازمان ممیزی برای این مالیات ندارند، خود مردم بحکم وجدان و ایمان تمام وجوعی که بمالشار تعلق میگیرد چه کم و چه زیاد، از رقمهای کوچک گرفته تا رقمهای صد هزار تومانی و چند صد هزار تومانی میپردازند.

امتیاز روحی سهم امام بر بودجه اوقاف، ضمیمه شدن عواطف و تواضع و اظهار ارادت پرداخت کنندگان است.

توجه سهم امام از طرف عامه مردم بکسی تابع تشخیص و حسن ظن آنهاست. و اما اینکه طرف واقعاً صلاحیت دارد یا ندارد تابع اینست که عامه مردم تاجه اندازه در تشخیص خود اشتباه نکرده باشند و عواملی غیر از صلاحیت واقعی طرف دخالت نکرده باشد. بهر حال برنده نهائی سهم امام است. يك سلسله عزل و معلولی منظم بین معرفی شدن کسی و سپس حسن ظن مردم و بعد رسیدن سهم امام و آنگاه در دست گرفتن زعامت و ریاست برقرار است.

تا صد سال پیش که تمدن جدید بایران نیامده بود و وسائل ارتباط بین شهرها کمتر بود مردم هر شهری معمولاً وجوهات خود را بعلماء همان شهر میپرداختند و در همانجا مصرف میشد، ولی در يك قرن اخیر در اثر پیدایش وسائل جدید ارتباطات و نزدیک شدن منطقه ها بیکدیگر عادت بر این شد که وجوهات بهمان کسی داده شود که مرجع تقلید است، نتیجه سهم امام تمرکز

پیدا کرد و ریاستها و زعامتها و قدرتهای بزرگ بوجود آورد. شخصیتی که برای اولین بار در قرن اخیر ریاست وزعامت کلی پیدا کرد و وسائل ارتباطی جدید کمک بزرگی شد برای توسعه دامنه ریاست وزعامت وی، مجتهد بزرگ مرحوم حاج میرزا محمد حسن شیرازی اعلی الله مقامه بود. اولین مظهر این قدرت و ریاست، فتوای معروف ایشان در مورد قرارداد معروف تنباکو بود. بعد از ایشان نیز برای اخلافشان کم و بیش همچو زعامتها و ریاستها پیش آمده است.

طرز وصول سهم امام همانطور است که گفته شد، کیفیت مصرف رساندن آنهم طبق سنت معمول صدر رسد بستگی دارد بنظر شخصی که بدست او رسیده است، تا کنون معمول نبوده که دفتر و حساب و رسیدگی و بیلانی در کار باشد. خوب بمصرف رسیدن آن بستگی داشته به تقوا و خداترسی شخص مرجع وجوہات، و دیگر حسن تشخیص و اشتباه نکردن او، سوم امکانات و قدرت حسن اجراء وی.

نقطه قوت، نقطه ضعف

سهم امام بطرزی که الان جاری و معمولست محاسبی دارد و معایبی، حسنش از این جهت است که پشتوانه اش فقط ایمان و عقیده مردمست، مجتهدین شیعه بودجه خود را از دولت دریافت نمیکنند و عزل و نصبشان بدست مقامات دولتی نیست. روی همین جهت همواره استقلالشان در برابر دولتها محفوظست، قدرتی در برابر قدرت دولتها بشمار میروند و احیاناً در مواردی، سخت مزاحم دولتها و پادشاهان بوده اند.

همین بودجه مستقل و اتکاء بعقیده مردمست که سبب شده در مواقع زیادی با انحراف دولتها معارضه کنند و آنها را از پای در آورند، ولی از طرف دیگر نقطه ضعف روحانیت شیعه نیز همین است، روحانیین شیعه اجبار و الزامی ندارند که از دولتها اطاعت بکنند اما ناگزیرند سلیقه و عقیده عوام را رعایت کنند و حسن نظر آنها را حفظ نمایند. غالب مفاسدی که در روحانیت شیعه هست از همین جا است.

اگر روحانیت ایران را با روحانیت مصر و زعامت دینی جامع ازهر مقایسه کنیم می بینیم که هر کدام از این دو از نظر سازمان امتیازی بر دیگری دارد.

در مصر بععل خاصی که مهمترین آنها نداشتن بودجه مستقل و دیگر طرز تفکر است که درباره اولی الامر دارند، رئیس جامع ازهر با انتخاب رئیس جمهور مصر تعیین میگردد، رئیس جامع ازهر در مصر از این نظر مانند دادستان کل کشور است در تشکیلات دولتی ما که با فرمان شخص اول مملکت تعیین میشود، اما در روحانیت ایران هرگز چنین چیزی نیست، بلکه اگر تمایل مقامات دیگر نسبت بریاست و زعامت شخصی محرز گردد موجب شکست و سقوط او خواهد بود.

در سه سال پیش در یکی از روزنامه ها عکس علامه شیخ محمود شلتوت مفتی اعظم و رئیس جامع ازهر را در اطاق کار خودش دیدم در حالی که بالای سرش عکس جمال عبدالناصر بود، در ایران ممکن نیست حتی در اطاق محقر يك طلبه کسی عکس یکی از مقامات را ببیند، زعیم روحانی مصر هرگز آنقدر قدرت پیدا نخواهد کرد که در مقابل دولتها قدرتی بشود و در قضیه ای مانند قضیه تنباکو حکومت وقت را از پا در آورد. چرا؟ چون متکی بدولت است.

ولی از طرف دیگر روحانی مصری چون زندگی و معاش و مقام خود را در دست مردم نمی بیند و متکی به عوام نیست خود بخود حریت عقیده دارد. مجبور نیست بخاطر عوام حقایق را کتمان کند، گمان نمیکنم هیچوقت يك زعيم روحانی شیعه در وضع حاضر هر اندازه روشن ضمیر و اصلاح طلب و مخلص باشد بتواند فتوایی مانند فتوای دو سال پیش شیخ شلتوت که يك طلسم هزار ساله را شکست صادر کند و قدمی مانند قدم او بلکه خیلی کوچکتر از قدم او بردارد .

در قرون اولیه اسلامی که علماء دینی ایران و مصر از نظر معاش وضع مشابهی داشتند روحانیین ایران از لحاظ روشن بینی و تألیفات متنوع در رشته های مختلف و ابتکار در علوم از مصریها عقب نبودند، بلکه با اعتراف خود مصریها ایرانیان در همه علوم اسلامی پیشقدم بودند؛ اما امروز کار بعکس است ، روشنفکران مسلمان ایران چشمشان بدانشمندان مصر است که در مسائل علمی و اجتماعی اسلامی تألیف جدیدی بیرون دهند، از روحانیین خودشان مأیوسند، زیرا در وضع و شرایط حاضر از اینها جز رساله عملیه که بکار عوام میخورد و یا تألیفات سطحی که از حدود فکر عوام تجاوز نمیکنند نمیتوان انتظار داشت .

قدرت و حریت

اگر اتکاء روحانی بمردم باشد قدرت بدست میآورد، اما حریت را از دست میدهد؛ و اگر متکی بدولتها باشد قدرت را از کف میدهد اما حریتش محفوظ است، زیرا معمولاً توده مردم معتقد و با ایمانند اما جاهل و منحط و بی خبرند، و در نتیجه با اصلاحات مخالفند ، و اما دولتها معمولاً روشنفکرند ولی ظالم و متجاوزند،

روحانیت متکی بر مردم، قادر است با مظالم و تجاوزات دولتها مبارزه کند اما در نبرد با عقاید و افکار جاهلانه مردم ضعیف و ناتوان است، ولی روحانیت متکی بدولتها در نبرد با عادات و افکار جاهلانه نیرومند است و در نبرد با تجاوزات و مظالم دولتها ضعیف است.

بنظر ما صرف اتکاء بودجه روحانیت ایران بمعقیده مردم سبب ضعف آن نشده است، بلکه سازمان نداشتن این بودجه سبب این نقص بزرگ شده است، و میتوان با سازمان دادن این بودجه این نقص بزرگ را رفع کرد تا روحانیت شیعه، هم قدرت داشته باشد و هم حریت. بعداً این مطلب را تحت عنوان راه اصلاح ذکر خواهیم کرد.

عوام زدگی

جامعه در بسیاری از حالات مانند فرد است، از آنجمله آفت زدگی است، البته آفت اجتماع متناسب و مخصوص بخود اجتماع است، هر جامعه ای نیز یک نوع آفت مخصوص بخود دارد، آفتی که جامعه روحانیت ما را فلج کرده و از پا در آورده است «عوام زدگی» است، عوام زدگی از سیل زدگی، زلزله زدگی، مار و عقرب زدگی بالاتر است، این آفت عظیم معلول نظام مالی ما است.

روحانیت مادر اثر آفت عوام زدگی نمیتواند پیشرو باشد و از جلو قافله حرکت کند و بمعنی صحیح کلمه هادی قافله باشد، مجبور است همیشه در عقب قافله حرکت کند، خاصیت عوام اینست که همیشه با گذشته و آنچه بآن خو گرفته پیمان بسته است و حق و باطل تمیز نمیدهد، عوام هر تازه ای را بدعت یا هووی و هوس میخواند،

ناموس خلقت و مقتضای فطرت و طبیعت را نمیشناسد و از این رو با هر نوی مخالفت میکند و طرفدار حفظ وضع موجود است. ما امروز میبینیم که عوام الناس بمسائلی جدی از نوع توزیع عادلانه ثروت و عدالت اجتماعی و تعلیمات عمومی و حاکمیت ملی و امثال اینها که پیوند ناگسستنی با اسلام دارد و اسلام است که عنوان کننده این حقایق و مدافع آنها است، بآن چشم نگاه میکنند که يك هوس کودکانه نگاه میکنند.

روحانیت عوام زده ما چاره‌ای ندارد از اینکه هر وقت يك مسئله اجتماعی می‌خواهد عنوان کند، بدنبال مسائل سطحی و غیر اصولی برود و از مسائل اصولی صرف‌نظر کند؛ و باطوری نسبت باین مسائل اظهار نظر کند که با کمال تأسف علامت تأخر و منسوخت اسلام بشمار رود و وسیله بدست دشمنان اسلام بدهد.

افسوس که این آفت عظیم دست و پاها را بسته است و اگر نه معلوم میشد که اسلام در هر عصر و زمانی تازه است لایفنی عجائبه و لا ینقضی غرائب، معلوم میشد که حتی عمیق ترین سیستمهای اجتماعی قرن ما قادر نیست با آنچه اسلام آورده است رقابت کند. روحانیت عوام زده ما چاره‌ای ندارد از اینکه همواره سکوت را بر منطق و سکون را بر تحريك و نفی را بر اثبات ترجیح دهد. زیرا موافق طبیعت عوام است.

حکومت عوام منشأ رواج بی‌حد و حصر ریا و مجامله و تظاهر و کتمان حقایق و آرایش قیافه و پرداختن بهیکل و شیوع عناوین و القاب بالا بلند در جامعه روحانیت ما شده که در دنیا بی‌نظیر است. حکومت عوام است که آزاد مردان و اصلاح طلبان روحانیت ما را دلخون کرده و میکند.

در سالهای اول زعامت مرحوم آیة الله آقای بروجردی اعلی الله مقامه یکروز درضمن درس فقه، حدیثی بمیان آمد که از حضرت صادق علیه السلام سؤالی میکنند و ایشان جوابی میدهند. شخصی بآنحضرت میگوید قبلاً همین مسئله از پدر شما امام باقر (ع) سؤال شده ایشان طوز دیگر جواب داده اند، کدامیک درست است؟ حضرت صادق (ع) در جواب فرمود آنچه پدرم گفته درست است. بعد اضافه کردند :

ان الشيعة اتوا ابي مسترشدين فافتاهم بمرا الحق و اتوني شكاكفا ففتيتهم بالتقية :

یعنی شیعیان آنوقت که سراغ پدرم میآمدند با خلوص نیت

→ مذمت و شکایت از عوام ، میگوید :

از عوام است هر آن بد که رود بر اسلام	داد از دست عوام
کار اسلام ز غوغای عوام است تمام	داد از دست عوام
ز آنچه یی نمبر گفته است و در او نیست شکی	پندیرند یکی
و حی منزل شمرند آنچه شنیدند از امام	داد از دست عوام
عاقل از بسمله خواند بهوایش نچمند	همچو غولان بیرمند
غول اگر قصد کند کرد شوند از درو بام	داد از دست عوام
عاقل آن به دسه همه عمر نیارد بزبان	نام این بیادبان
که در این قوم نه عقل است و نه نمک است و نه نام	داد از دست عوام
دل من خون شد در آرزوی فهم درست	ای جگر نودت تو است
جان بلب آمد و نشنید کسی جان کلام	داد از دست عوام
غم دل با که بگویم که دلم خون نکند	غمم افزون نکند
سر فرو برد بچاه و غم دل گفت امام	داد از دست عوام
پیش جهان ز دانش نسرائید سخن	پند گیرید ز من
که حرام است حرام است حرام است حرام	داد از دست عوام

میآمدند و قصدشان این بود که ببینند حقیقت چیست و بروند عمل کنند، او هم عین حقیقت را بآنها میگفت، ولی اینها که میآیند از من سؤال میکنند قصدشان هدایت یافتن و عمل نیست، میخواهند ببینند از من چه میشوند و بسا هست که هرچه از من میشوند باینطرف و آنطرف باز گومیکنند و فتنه پیا میکنند، من ناچارم که با تقیه بآنها جواب بدهم.

چون این حدیث متضمن تقیه از خود شیعه بود، نه از مخالفین شیعه، فرصتی بدست آور حرم داد که درد دل خودشان را بگویند، گفتند: «تعجب ندارد، تقیه از خودمانی مهمتر و بالاتر است، من خودم در اول مرجعیت عامه گمان میکردم از من استنباط است و از مردم عمل، هرچه من فتوا بدهم مردم عمل میکنند، ولی در جریان بعض فتواها (که بر خلاف ذوق و سلیقه عوام بود) دیدم مطلب اینطور نیست».

البته نوع تقیه ای که در متن حدیث است بانوع تقیه ای که ایشان فرمودند یکی نیست، دو نوع است، آن نوع تقیه که در حدیث است بمحیط روحانی ما اختصاص ندارد، در همه جای دنیا معمول است و چاره ای از آن نیست، ولی نوع تقیه ای که در محیط روحانی ما معمول است از اختصاصات طرز تشکیلات ما است که اخیراً پیدا شده. ایشان هم بیک مناسبت کوچکی خواستند درد دل خود را اظهار کنند.

مرحوم آیه الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی - اعلی الله مقامه - مؤسس حوزه علمیه قم، بفکر افتادند یک عده از طلاب را بربان خارجی و بعضی علوم مقدماتی مجهز کنند تا بتوانند اسلام را در محیطهای تحصیل کرده جدید بلکه در کشورهای خارج تبلیغ کنند، و قتیکه این خبر منتشر شد، گروهی از عوام بازار تهران بمق

رفتند و رسماً اظهار داشتند که این پولی که ما بعنوان سهم امام میدهیم برای این نیست که طلاب زبان کفار را یاد بگیرند، و اگر اینوضع ادامه پیدا کند ما بشما سهم امام نخواهیم داد !!! آن مرحوم هم دید که ادامه اینکار موجب انحلال حوزه علمیه و خراب شدن اساس کار است، از منظور عالی خود صرف نظر کرد.

در چند سال پیش در زمان زعامت و ریاست مرحوم آیة الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی - اعلی الله مقامه - عده معتنابهی از علماء و فضلاء مبرز نجف که در زمان حاضر بعضی از آنها مرجع تقلید میباشند جلسه کردند و پس از تبادل نظر اتفاق کردند که در برنامه دروس طلاب تجدید نظری بنمایند و احتیاجات روز مسلمین را در نظر بگیرند، مخصوصاً مسائلی که جزء اصول عقاید مسلمین است جزء برنامه درسی طلاب قرار دهند، و خلاصه حوزه نجف را از انحصار فقاہت و رسالۃ عملیه نویسی خارج کنند. جریان با اطلاع معظم له رسید. معظم له که قبلاً درس خود را از جریانی که برای مرحوم آیة الله حائری پیش آمده بود و از نظایر آن یاد گرفته بودند پیغام دادند که تا من زنده هستم کسی حق ندارد دست بترکیب این حوزه بزند؛ اضافه کردند سهم امام که بطلاب داده میشود فقط برای فقه و اصول است نه چیز دیگر. بدیهی است که عمل ایشان درس آموزنده ای بود برای آن آقایان که زعماء فعلی حوزه نجف هستند.

با این توضیح معلوم شد که چرا شخصیتهای برجسته ما همینکه روی کار میآیند از انجام منویات خود عاجزند؟ چرا حوزه های علمیه ما از صورت دانشگاه دینی بصورت دانشکده فقه درآمده؟ چرا علماء و فضلاء ما همینکه معروف و مشهور شدند اگر معلومات دیگری غیر از فقه و اصول دارند روی آنها را میپوشانند

و منکر آنها میشوند؟ چرا بیکاره و علف هرزه در محیط مقدس روحانی ما زیاد است بطوریکه يك زعيم روحانی مجبور است برای آب دادن يك گل، خارها و علف هرزه های زیادی را آب بدهد؟ چرا در محیط روحانی ما سکوت و سکون و تماوت و مرده وشی بر منطق و تحرك و زنده صفتی ترجیح دارد؟ چرا حریت فکر و عقیده در میان ما کمتر وجود دارد؟ چرا بر نامه تعلیمات طلاب و محصلین علوم دینی مطابق احتیاجات روز تنظیم نمیشود؟ چرا روحانیون ما بجای آنکه پیشرو و پیشتاز و هادی قافله اجتماع باشند همیشه از دنبال قافله حرکت میکنند؟ چرا؟ چرا؟ چرا؟

راه اصلاح

راه اصلاح این نیست که روحانیت ما بودجه عمومی نداشته باشد و هر کس از دست رنج شخصی خود زندگی کند، راه اصلاح این نیست که روحانیت ما مانند روحانیت مصر تابع دولت بشود. راه اصلاح يك حیر است : سازمان دادن بودجه فعلی روحانیت. در حال حاضر جریان سهم امام شبیه اینست که فی المثل دولت مالیاتی برای تأمین زندگی معلمین فرهنگ وضع کند و خود آنرا را امور کند که با حلق نظر و تحبیب مردم این بودجه را وصول کنند و هر کس بهر اندازه میتواند از مردم بگیرد، لکن وحداناً موظف است که زائد بر احتیاجات شخصی خود را بدیگران بدهد.

بدیهی است که در این صورت وضع فرهنگ و تعلیم و تربیت بجه شگلی درمیآید. آن معلمین بجهها را آنطور تعلیم و تربیت میکنند که پسند حاضر اولیاء الضلال که نوعاً عوام هستند بوده باشد،

مشکل اساسی در سازمان روحانیت

محالست چنین فرهنگی پیشروی کند. این طرز عمل سبب میشود که عوام فریبان آنها جلو بیفتند و صاحب نظران و اصلاح طلبان فرهنگی حذف شوند، بازار ریاکاری و مجامله و کتمان حقایق و ظاهر سازی و بالاخره همه معایبی که با جلب عوام بستگی دارد در میان آنها رائج گردد. این طرز عمل سبب میشود که معلم با اولیاء اطفال بچشم يك «مستغل» بنگرد و همه تدابیری که يك صاحب ملك یا صاحب کارخانه ای در بهره برداری برای سود بیشتر بکار میبرد او در مورد اولیاء اطفال بکار ببرد، هم مفاسد جلب عوام پیدا خواهد شد از قبیل ریا و ظاهر سازی و کتمان حقایق و گدا مسلکی، و هم مفاسد تقسیم نشدن عادلانه ثروت از قبیل کینه ها و دشمنی ها و عقده ها و بدبینی ها .

بودجه روحانیت ماعیناً چنین حالتی را دارد. راه اصلاحش منحصرأ سازمان دادن باین بودجه است از راه ایجاد صندوق مشترك و دفتر و حساب و بیلان در مراکز روحانیت بطوریکه احدی از روحانیین مستقیماً از دست مردم ارتزاق نکند. هر کس بتناسب خدمتی که انجام میدهد از آن صندوق که در اختیار مراجع و روحانیین طراز اول حوزه های علمیه خواهد بود معاش خود را دریافت کند .

اگر این کار بشود مردم بحکم عقیده و ایمانی که دارند وجوه مال خود را میپردازند و ضمناً حکومت و تسلط عوام ساقط، و گریبان روحانیین از چنگال عوام الناس خلاص میگردد، همه آن مفاسد ناشی از اینست که روحانیین مستقیماً از دست مردم ارتزاق میکنند. از اینست که هر کسی شخصاً باید با وجوهات دهندگان ارتباط پیدا کند و نظر او را جلب نماید .

هر مرجع تقلیدی شخصیتش بسته به سهم امام است که بگردد

بحثی درباره مرجعیت و روحانیت

و بطلاب حوزه‌های علمیه بدهد، باید شخصاً جلب اعتماد کند و این بودجه را تأمین و تحصیل نماید. این مفاسد از اینجاست که روحانین شهرستانها چاره‌ای ندارند از اینکه روحانیت را حرفه و مسجد را محل کسب و کار خود قرار دهند.

اگر این وضع اصلاح شود هیچ شخصی مستقیماً با مردم سروکار نخواهد داشت. مراجع عالیقدر تقلید آزاد خواهند گشت، مساجد از صورت دگه کسب خارج و باین وضع تأسف آور و مساجد خاتمه داده خواهد شد. دیگر در مساجد بزرگ و جامع‌هایی مانند جامع گوهر شادده‌ها نفر هر کدام در گوشه‌ای اقامه جماعت نخواهند کرد و مورد اعتراض هر آدم فهمیده‌ای نخواهد شد، دیگر جائی برای این سؤال باقی نخواهد ماند که چرا نماز جماعت در میان اهل تسنن مظهر شوکت و جلال اسلامی و در میان اهل تشیع مظهر تفرقه و اختلاف است؟!

معیشت

کار معیشت را نمیتوان ساده گرفت؛ يك ركن اساسی حیات است، اگر مختل باشد درهمه شئون حیات اثر میگذارد. یکنفر روحانی متدین را فرض کنید که با چند سرعائله پس از چند سال تحصیل در یکی از شهرستانها رحل اقامت افکنده و مسجد و محرابی را اشغال کرده است. این فرد از آن نظر که متدین است در حدود امکانات خود فعالیت‌هایی میکند؛ مسئله میگوید، موعظه میکند، اخلاق و تفسیر و تاریخ اسلام میگوید. و از آن نظر که يك بشر است و خرج دارد و از مراکز روحانیت زندگیش تأمین نمیشود و در حال حاضر راه زندگیش منحصر اینست که از دست مردم مستقیماً ارتزاق کند ناچار است که بمردان خود بچشم

«مستغّل» نگاه کند، و چون افراد دیگری نظیر خود او ممکن است در همان شهر باشند و آنها هم از همین راه زندگی میکنند طبعاً بحکم ناموس خلقت يك نوع رقابت در «مريد داری» بوجود میآید، رقابت احتیاط بیشتری را در رعایت جانب سلیقه مردم ایجاد میکند، و قتیکه این بیچاره ببیند مخالفت با عوام سبب میشود که از هستی ساقط گردد پیش خود فکر میکند که نهی از منکر وقتی واجب است که موجب ضرر روزیانی نگردد، اگر موجب ضرر روزیانی گردد تکلیف ساقط است.

بستگی معیشت این فرد به مردم احساس و اندیشه تکلیف شرعی او را هم عوض میکند .

این نکته ناگفته نماند که روحانیت در عین حال میتواند و لازم است از بودجه مشروع اوقاف و صدقات جاریه نیز استفاده نماید .

اثرايمان و تقوا

ممکن است خواننده محترم تصور کند که ما در حسابهای گذشته اثر شگفت انگیز ایمان و تقوا را در اصلاح کارها فراموش کرده ایم، همه گفته های گذشته فقط در مورد سازمانهای اجتماعات مادی صادق است نه در مورد سازمان روحانی که از افراد منزّه و متقی تشکیل شده و سر و کارشان با معنویات است . در سازمانهای روحانی روح ایمان و معنویت های نظم و تشکیلات و سازمان مرتب و هر نوع محکم کاری را میگیرد .

عرض میکنم چنین نیست، من با اثر شگفت انگیز ایمان و تقوا مترفم، ایمان و تقوا بسیاری از مشکلات را حل میکند و حای بسیاری از محکم کاریها را میگیرد ، اگر چنین بود چه ای با همین

آزادی و بدون مسؤولیت و دفتر و حساب و بیلان در اختیار یک سازمان دولتی بگذارند معلوم میشود چه خبر است. در سازمانهای دولتی با همه تشکیلات طویل و عریض و مسؤولیتها و مجازاتها و محاکم، و با اینهمه رسیدگیها و بازرسیها، باز هر روز می بینیم که پرونده های اختلاس چند صد ملیونی در دادگستری مطرح است. قدرت دین و معنویت است که با اینهمه بی نظمی و بی حسابی بهمین اندازه روحانیت ما را نگهداری کرده و مانع متلاشی شدنش شده است.

در محیط مقدس روحانیت زعمائی مانند مرحوم حاج شیخ مرتضی انصاری پیدا شده اند که بقول خود او بوجوهات بآنچشم نگاه میکرده اند که بآب چرکین طشت لباس شوری. هنگام منتهای ضرورت و احتیاج، اندکی از آن استفاده میکرده اند. در میان محصلین علوم دینیة همواره افرادی بوده و هستند که با زهد و قناعت و مناعت بی نظیری زندگی کرده و میکنند، حتی استادان و همدرسان و نزدیکترین دوستان خود را از فقر خود بی خبر گذاشته اند. مصداق این آیه کریمه هستند: **يَحْسِبُهُمُ الْجَاهِلُ اغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ**.

ما معترفیم که هیچ چیزی جای تقوا و ایمان را نمیگیرد، ولی از طرف دیگر بنائیم که ایمان و تقوا را جانشین همه چیز بدانیم. از هر چیزی فقط اثر خودش را باید انتظار داشت. نه معنی، جای ماده را بطور کامل پر میکند و نه ماده، جای معنی را؛ در میان معنویات هم هیچکدام جای دیگر را بطور کامل پر نمیکند. مثلاً نه علم میتواند جانشین ایمان بشود و نه ایمان میتواند جانشین علم گردد.

نظم و انضباط و تشکیلات هم یکی از اصول مقدس زندگی

مشکل اساسی در سازمان روحانیت

بشری است ، اگر می بینیم که معنویت و ایمان بعضی از مفاسد بی نظمی و بی انضباطی را از بین برده باید توجه داشته باشیم که بی نظمی و بی تشکیلاتی معیشت روحانیین ، بمقیاس بیشتری ارکان ایمان و معنویت را متزلزل کرده و محو فاسد بوجود آورده است .

موجب منتهای تأسف است که مردم جلو چشم خود ببینند که اولاد و احفاد و حواشی برخی از مراجع تقلید بزرگ آنقدر از هرج و مرج و بی نظمیهای بودجه روحانیت اختلاس میکنند که سالهای متمادی در کمال اسراف خرج میکنند و تمام نمیشود . آیا هیچ فکر کرده اید که این جریان ها چقدر بعالم روحانیت لطمه وارد آورده است ؟!

يك مشکل بزرگ جامعه روحانیت ما ، وجود روحانی-- نمایانی است که ساخته دولتها هستند ، دولتها باینها قدرت میدهند ، بودجه اوقاف و بودجه های دیگر را در اختیار اینها میگذارند ؛ اینها با زرنگی و با تطمیع و با وسائل دیگر عده دیگر را با خود موافق میکنند و معنای همیشه بنفع دولتها و بر ضرر مسلمانان در فعالیتند .

من نمیخواهم در این مقاله در اطراف این عدم و مفاسدی که بر وجودشان عترت است بحثی کرده باشم ، هر کسی کم و بیش از آن آگاه است . در اینجا همینقدر میگویم که آیا قطع این ریشه فساد جز با سازمان دادن صحیح بتشکیلات روحانی ما میسر است ؟.

وعظ و تبلیغ

وعظ و تبلیغ و خطابه و منبری یکی از رشته های روحانیت ما است ؛

بحثی درباره مرجعیت و روحانیت

اگر بنا شود درباره این قسمت از لحاظ وظیفه‌ای که بعهدہ دارد و خدماتی که انجام داده و میدهد و نقائصی که داشته و دارد بحث شود مقاله مستقلی خواهد شد.^۱ در اینجا بمناسبت مطالب گذشته همینقدر میگویم که دستگاه وعظ و تبلیغ ما بنوعی دیگر گرفتار عوام زدگی است. این دیگر به وجوهات و سهم امام مربوط نیست، مربوط باینست که این کار رسماً بصورت يك شغل و کار و کسب درآمد و عنوان اجرت و مزد بگیری پیدا کرده است. یعنی همان موضوعی که همه انبیاء بنقل قرآن کریم در موارد متعدده از آن امتناع میکردند در میان ما جاری و معمول است. بدیهی است بحکم قانون مسلم عرضه و تقاضا هر چیزی که جزء مسائل اقتصادی قرار گرفت و از قبیل عرضه داشتن کالا برای فروش شد تابع میل و خواسته مصرف کننده است نه تابع مصلحت وی.

اگر کالائی که همه طبقات دیگر برای فروش وارد میکنند فقط بخاطر مصلحت وارد میشود میتوان فرض کرد که وعظ و تبلیغهای حرفه‌ای ما، نیز در جهت مصالح اسلام و مسلمین صورت میگیرد^۲

۱ - در عاشورای سال ۱۳۸۲ دو سخنرانی از طرف اینجانب تحت عنوان «خطابه و منبر» در مکتب توحید و انجمن اسلامی مهندسین ایواد و در کتابی بنام گفتار عاشورا از طرف شرکت انتشار چاپ و منتشر شد.

۲ - مرحوم حاجی نوری علیه الرحمه در کتاب نو او و مرجان در این موضوع بحث کرده‌اند. مولوی در جلد دوم مثنوی میگوید:

من نخواهم مزد پیغام ز شما	هر نبی میگفت با قوم از صفا
راست کی گفتی ترا ز وصف حال	گر ترا زور طمع بودی بمال
در نفاق آن آینه جورماستی	در طمع در آینه برحاستی

من منکر وجود خطبای صالح و مصلحت‌اندیش و خدمات گرانبهایی که انجام داده و می‌دهند، نیستم، و هم‌طرفدار این نظر نیستم که یک باره وضع موجود عوض گردد و ترتیب دیگری داده شود، بلکه طرفدار این نظر هستم که خود سازمان روحانیت گروهی خطیب و واعظ با برنامه صحیح تربیت کند و زندگی آنها را اداره کند و آنها مزد و اجری از رسالت خود نخواهند، این عده خواهند توانست آزاد بیندیشند، وجود این عده کافی است که دیگرانهم از آنها پیروی کنند، دستگاه وعظ و تبلیغ‌ها نیز مانند خود سازمان روحانیت قدرت دارد اما حریت ندارد؟ حایناً در مبارزه با دولت‌ها قدرت مقاومت نشان می‌دهد اما در نبرد با جهالت عوام ضعیف و ناتوانست.

آینده امید بخش

اگر بخواست خدا مشکل مالی سازمان روحانیت ما حل گردد سایر نواقص بدنبال آن حل خواهد شد، اگر ما نکنیم روزگار خواهد کرد، چیزی که بسیار مایه امیدواریست وجود شخصیت‌های لایق و بزرگوار و مخلص و اصلاح طلب در میان همه طبقات روحانیین ما، از طراز اول و مراجع تقلید و خطباء درجه اول گرفته تا طلاب و محصلین و واعظ جوان، می‌باشد. آنچه در این مقاله گفته شد بمعنی این نیست که خدای نخواسته در افراد روحانی ما نسبت بسایر طبقات نقیصه‌ای هست، بلکه خود این مقاله دلیل اینست که نویسنده هراانتظار اصلاحی دارد از این سلسله جلیله است، منظور نویسنده اینست که با سازمان صحیح دادن بروحانیت دست شخصیت‌های لایق و برجسته ما بازتر میشود و راه عملی شدن هدفهای مقدس آنها فراهم گردد.

بنظر نویسنده مادامیکه اصلاح اساسی صورت نگرفته وظیفه افراد اصلاح طلب اینست که زندگی خود را از طریق يك شغل و حرفه که ضمناً کمتر وقت آنها را بگیرد تأمین و از دسترنج خود زندگی کنند تا بتوانند آزاد فکر کنند و آزاد بگویند و از يك سنگر آزاد اسلام حمایت کنند و مقدمات يك اصلاح اساسی را فراهم نمایند .

روحانیین بزرگ ما باید باین نکته توجه کنند که بقاء و دوام روحانیت و موجودیت اسلام در این کشور باینست که زعماء دین ابتکار اصلاحات عمیقی که امروز ضروری تشخیص داده میشود در دست بگیرند ، امروز آنها در مقابل ملتی نیمه بیدار قرار گرفته اند که روز بروز بیدارتر میشود، انتظاراتی که نسل امروز از روحانیت و اسلام دارد غیر از انتظاراتی است که نسلهای گذشته داشته اند ، بگذریم از انتظارات خام و ناآخردانه ای که بعضی دارند ، اکثریت آن انتظارات مشروع و بجاست ، اگر روحانیت ما هر چه زودتر نجبند و گریبان خود را از چنگال عوام خلاص و قوای خود را جمع و جور نکند و روشن بینانه گام برندارد خطر بزرگی از ناحیه رجال اصلاح طلب بیعلاقه بدیانت متوجهش خواهد شد .

امروز این ملت تشنه اصلاحات نابسامانها است و فردا تشنه تر خواهد شد ، ملتی است که نسبت بسایر ملل احساس عقب افتادگی میکند و عجله دارد بآنها برسد ، از طرفی مدعیان اصلاح طلبی که بسیاری از آنها علاقه ای بدیانت ندارند و در کمین احساسات نو و بلند نسل امروزند ، اگر اسلام و روحانیت بدست آنها و خواسته ها و احساسات بلند این ملت پاسخ مثبت ندهند بسوی آنبیله های نوظهور متوجه خواهند شد ، فکر کنید آیا اگر

سنگر اصلاحات را این افراد اشغال کنند موجودیت اسلام و روحانیت بخطر نخواهد افتاد ؟

اما اینکه اگر بنا شود بحول وقوه الهی سر و سامانی بروحانیت ماداده شود روی چه اساس و باچه برنامه‌ای باید صورت بگیرد باید مفکرین قوم بنشینند و ترتیب کار را از جنبه برنامه‌های تحصیلی و از جنبه روش و طرز اداره و قسمتهای دیگر بدهند . اینجانب یادداشتهایی در این زمینه تهیه کرده‌ام و برای آنکه این مقاله بیش از این طولانی نشود از درج آنها صرف نظر میکنم .

من خودم میدانم گروهی این افکار و این آرزوها را بیهوده و غیر عملی میدانند ، بعقیده آنها سر و سامان دادن بسازمان روحانیت در این عصر و زمان چیزی شبیه زنده کردن مرده و لااقل نجات دادن يك بیمار محكوم بمرگ است .

اما من درست در نقطه مقابل فکر میکنم ، روحانیت را از لحاظ هسته اصلی زنده‌ترین دستگاه‌ها میدانم ، عقیده دارم فقط غل و زنجیرهایی بدست و پای این موجود زنده و فعال بسته شده و باید او را از قیدها و زنجیرها آزاد کرد .

من این عقیده را از مطالعاتی که درباره اسلام و معارف غنی آن دارم و از اطلاعاتی که درباره شخصیت‌های لایق این دستگاه دارم الهام گرفته‌ام ، بنابراین نه تنها اصلاح این دستگاه را مستبعد و غیر عملی نمیدانم ، کاملاً نزدیک و قریب الوقوع میدانم .
انهم یرونه بعیداً و نریه قریباً .

بقلم : سيد محمود طالقانی

تحریر و تدوین : سرگز ہرچیت و فتوی

بنام خدا

در جای خود مسلم و محرز شده است که خاتمیت و بقاء و
ابدیت آئین مقدس اسلام و همه قدمی و مراقبت داشتن آن بر همه ی
شؤون حیاتی که پیوسته در حال تغییر و تبدیل است، وابسته ی باصل
اجتهاد میباشد^۱. بحسب همین اصل است که طبقه ی مخصوصی، در

۱ - علمای کلام بعد از اثبات نبوت عاوجه علت برانگیخته -
شدن پیروان متعدد را در زمانهای مختلف، اختلاف شرائط محیط و
افکار و اعتقالات مردم بیان کرده اند.

این توجیه و تعلیل به همین صورت، با خاتمیت منافات ندارد، زیرا
تغییر شرائط و افکار، عینگاه متوقف نمیشود، بلکه در چه زمان و -

اجتماع مسلمانان بعنوان روحانی و مجتهد پدید میآیند، اساس و منشأ روحانیت در اسلام تنها مبتنی بر همین اصل اساسی است.

→ تاریخ پس از ورود تغییر و تکامل سریع تر میگردد! این اشکال وقتی حل میشود که معنای خاتمیت و ملازم بودن آن با اجتهاد، بیان شود؛ معنای خاتمیت تکمیل دین است، و دین آنگاه تکمیل میشود که همدی اصول اعتقادی و عملی آن بیان شده باشد، در این صورت دیگر نیازی به تبعث پیغمبری نیست، بلکه بعثت پیغمبر زائد و بیهوده است، آنچه پس از خاتمیت ضرورت دارد اجتهاد است که چراغ هدایت را روشن ورشتهی نبوت را باقی میدارد، و همین موجب بحرک و پیشرفت و انطباع دین و استقامت فکری و عقلی مندین است، چنانکه دوره ی نهائی تعالیم بشری، آغاز اجتهاد و بررسی در مسائل جدید، و قدرت بر حل آن است، دوره ی تکمیل دین، نیز چنین است، در دوره ی نهائی تعالیم بشری مسائل اصولی و ریشه های علمی تعلیم داده و قدرت اجتهاد و نظر حاصل میشود، و برای ذی ف و متخصص هر علمی هر مسئله ای که پیش آید قدرت حل و اظهار نظر در آنرا دارد. از این جهت مکتب نبوت مانند مکتبهای بشردارای سه دوره است: ابتدائی، و متوسطه (که در آن خواندن و نوشتن و مسائل عمومی تعلیم داده میشود) و دوره ی نهائی، که در آن درهای اجتهاد گشوده میشود، از ابتداء تاریخ تا کنون و هر چه پیش رود، بیش از این سه دوره نیست.

بنابر این در دوره ی تکمیل دین پیوسته نظر بمسائل جدید است. مهمترین حکمت آیات متشابه و مجمل همین است، و جمله ی: «و اما الحوادث الواقعة...» فتوای تحریم تقلید میست ناظر باین است که مجتهد زنده میتواند در حوادث جاری و متغیر نظر دهد، تکامل اجتهاد نیز از لوازم تکامل دین است و از این جهت است که فقه و اصول آن، اینگونه پیشرفت کرده و توسعه یافته و پس از این هم متوقف نخواهد شد. و با توسعه و تکامل پیوسته ی مباحث و ابواب فقه و اصول، فروغ و مباحث فقه هر یک تخصصی خواهد شد، آنوقت مجتهدین برای

اکنون باید بنگریم که انجام این وظیفه‌ی خطیر اجتهاد در دین و مراقبت بر حوادث که موجب زنده و فعال نگاهداشتن آئین است بچه‌سورتنی اصلح و بمقصود و نظر شارع نزدیکتر است :

۱- تمرکز مطلق، درفتوا و اموراداری دین در يك یا چند فرد و مرکز .

۲- نبودن هیچگونه مرکزیتی بهر صورت که باشد .

۳- تمرکز در فتوا و امور اداری در هیئت اجتماع و شورا .

اما درباره‌ی مطلب اول (تمرکز فتوی و اداره‌ی امور):
توجه به تمرکز مرجعیت در فرد یا افرادی از قرن اخیر هجری که نظریه‌ی وجوب تقلید اعلم پیش آمده شروع شده، در نتیجه‌ی این نظر و فتوا، مرجعیت و اداره‌ی امور در يك یا چند مرکز محدود متمرکز گشته و تقریباً حق نظر دادن و رأی، و اداره از دیگر دانشمندان دینی و فقهاء باهمه‌ی شایستگی که داشته و دارند، عملاً سلب شده.

باید این مطلب آشکار شود که چه دلیل قاطعی از نصوص شرعی، و صراحت حکم عقل برای وجوب تقلید از اعلم وجود دارد؟ برای اثبات وجوب تقلید محکمترین دلیل، رجوع عرف عقلاء به متخصص فنی میباشد، با آنکه عرف عقلاء جز در موارد استثنائی

انجام مسؤولیت شرعی خود در مسائل حادثه و مورد اختلاف، احتیاج بمشورت را (مانند متخصصین در رشته‌های توسعه یافته‌ی همه‌ی شؤون) بیشتر درك خواهند کرد، در این دوره که اکنون شروع شده آراء فردی در اینگونه مسائل خود ناشی از غرور و استبداد در رأی میباشد که در شریعت مقدس اسلام مطرود است.

تمرکز وعدم تمرکز مرجعیت و فتوی

و ضروری در باره‌ی همه‌ی امور تخصصی به متخصص‌تر رجوع نمیکند.

بفرض آنکه دلیل‌های عقلی و عرفی اصولی دیگر، مثبت وجوب رجوع با علم باشد جز اعلم واقعی و نسبی را نمیرساند، اما در مرحله‌ی اثبات و عمل، تشخیص اعلم در تمام مسائل و فروع دین در هر زمان و عصری مشکل، یا محال است؛ اگر فرضاً هم چنین فردی یافت شود، شناختن او برای همه اگر محال نباشد بس دشوار است، آیا شریعت سهله‌ی سمحه چنین تکلیفی را در هر زمان بر عهده‌ی مکلفین و پیروان خود میگذارد؟

علاوه بر این، سیره‌ی گذشته و مستمر مسلمانان و شیعیان اهل بیت، از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله تا دوره‌ی ائمه‌ی طاهرین و پس از آن بر این بوده: با صاحب خود که فقیه و راوی حدیث بودند و بفرمان آنها برای نشر احکام باطراف میرفتند، اجازه‌ی نظر و فتوا میدادند. چنانکه رسول اکرم با همین اجازه بعضی از اصحاب عالی‌قدر خود را مانند «سعد بن معاذ» بيمن و اطراف جزیره میفرستاد. سیره‌ی ائمه‌ی معصومین هم بر همین بوده: امیر المؤمنین علیه السلام در فرمان مالک میفرماید: «آنچه از امور بر تو مشتبه شد آنرا بخدا و رسول برگردان».

و به قثم بن عباس و ابی مکه می‌نویسد: «صبح و عصر بنشین و برای مردم فتوا بده». از حضرت صادق رسیده که آنحضرت راوی و سائل را به «ابا بصیر اسدی» و به «محمد بن مسلم ثقفی». و حضرت رضا علیه السلام علی بن مسیب را به ذکر یا بن آدم قمی، ارجاع فرمودند. حضرت صادق علیه السلام به داود بن تغلب میفرمود: «در مسجد مدینه بنشین و برای مردم فتوا بده».

اگر این دستورات توجیه شود که در صورت دسترسی نداشتن

بامام واعلم بوده، اولاً این توجیه خلاف ظواهر مجموع سنت و روایات است. ثانیاً باز با وجوب مطلق تقلید اعلم موافق نیست^۱.

آیه ۱۲۳ سوره ی توبه معروف بآیه ی نفر، که مبده اصلی تشریع و وجوب اجتهاد و تفقه در اصول و فروع اسلام است، ظاهر بلکه سریع در عدم تمرکز ابلاغ و فتوا و اداره ی امور میباشد^۲. حکم و بیان این آیه مطابق نظام طبیعی اجتماع است زیرا احتیاجات و موضوعات تکلیفی با وضع هر کشور و ناحیه و طبقه و صنفی باهم

۱ - با این سیره و روایاتیکه معارض قابل استناد ندارد، موردی برای تمسک با اصول عقلی و عرفی نیست، غیر از منصوصات کتاب و سنت قطعی و احکام ضروری. بودن احکام واقعی هم مجرز نیست و اگر هم باشد انحلال این علم اجمالی منحصر به تقلید اعلم نیست، اگر تقلید اعلم کمتر از احتیاط در مسائل اختلافی حرج باشد، چاره ای جز رجوع با علم نمیشود.

۲ - «وما كان المؤمنون لينفروا كافة فلولا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين ولينذروا قومهم اذا رجعوا اليهم لعلهم يحذرون»

نشانید که مؤمنان همه نوج نکنند. پس چرا از هر فرقه ای طایفه ای کوچ نکنند تا در دین تفقه و بررسی نمایند و چون بسوی قوم خود باز گشتند آنها را بیم دهند. باشد که از ریشه ناک شوند.

از این آیه، چنین فهمیده میشود که از هر دسته و طبقه ای، به امتیازات خاصی دارند (فرقه) گروهی متحرک (طائفه) باید نوج کنند و در آئین، بررسی و اجتهاد کامل نمایند. تا چون در میان قوم خود باز گشتند باید آنها را آگاه کنند و بیم دهند. از این راه است که میتوان حس مسؤولیت و تکلیف را در مردم بیدار کرد و آنها را از عواقب نافرمانی بر حذر داشت.

فرق دارد، شهرها و عرطبه‌ای از آنها مبتلای به تکالیفی هستند که ایالات و عشایر و دهات‌ها بآن مبتلا نیستند، بخصوص با گسترش اسلام و مذهب حقه‌ی امامیه در کشورهایی که مردم آنها از جهت درك و وضع زندگی و مظاهر تمدن مختلفند. پس چنانکه در آیه‌ی شریفه‌ی نفر اشاره شده، «فرقه» میباید فقیه و مرجع عر فرقه و طبقه‌ی متناسب با همانها باشد، تا با مسائل و موضوعات مخصوص بخودشان یا به تعبیر حدیث معروف «حوادث واقعه» بیشتر آشنا باشد زیرا اگر چه از نظر کلی و تکالیف عمومی، احکام در همه جا و هر زمان یکسان است، اما ضرورت و عناوین ثانویه و انطباق آنها با موضوعات از عهده‌ی عامه‌ی مردم که گرفتار زندگی خود هستند چه بسا خارج میباید، از اینرو بیشتر سؤال مردم عادی از مسائل مورد ابتلاء در باره‌ی موضوعات با توجه و نظر در موضوعات است، چنانکه موضوع سفته و اوراق بهادار، الکل صنعتی، بیمه‌های اجتماعی، شرکتها، هر يك در تحت عناوینی مانند: حرمت ربا، نجاست مسكر، مایع، مالکیت یا عدم مالکیت عنوان قرار میگیرد، ولی چنانکه در رسائل عملیه مطرح میشود معمولاً نظر فقیه را در موضوعات هم سؤال میکنند، و عدم توجه بجواب قطعی موجب توقف و تحجیر مردم در اینگونه مسائل و توقف در عمل بدین میشود، و در نتیجه موجب عقب نشینی احکام و بیرون رفتن آن از محیط زندگی عمومی میگردد.

دیگر آنکه: تمرکز مرجعیت در فتوا، اکنون ملازم با تمرکز اداره و اخذ و رد وجوه شده، در نتیجه مسؤولیتی بس سنگین از جهت تکالیف خدائی و خلقی بر شانه‌ی مرجع، آن هم در دوره‌ی ضعف قوی و پیری میگذارد، و او را از وظایف تخصصی و اداء امانت الهی باز میدارد. و بنام معاونت و کمک بشریعت اشخاصی پیرامون

او را میگیرند که بسا ناوارد و یا ناصالحند، و یا سوءنیت دارند و همین‌ها موجب آن میشود که زعیم دینی هر چه بیشتر از وضع زمان و گرفتاریهای مسلمانان و دسائس دشمنان، بی‌خبر و در حجاب میماند، ورشته‌ی پیوند دینی مردم با او جز با واسطه بریده میشود، و گاهی هم (چنانکه مشهود شده) تمرکز بصورت استبداد دینی درمیآید، از اینرو، روحانیت که اساس همبستگی و پیوند با مردم است رونق خود را از دست میدهد، و چه بسا اعمال سیاستهای خائنانه به وسیله است در پیرامون آن مرکز نفوذ میکنند و او را از نظر در مصالح عامه و حوادث روزیکسره عاقل نگه میدارند، و با توجهی که اینگونه سیاستهای خارجی و داخلی بهر مرکز قدرتی دارند ممکن است با دسائسی موجب لغزش و اشتباه مرجع و زعیم دینی گردند که قهرامی جلزش مردم در دین و وسیله‌ی تبلیغات سوء معاندین خواهد شد.

بنابر آنچه گفته شد تمرکز یافتن و اداره، نه دلیل فقهی دارد، و نه بمصلحت دین، و نه جامعه‌ی مسلمین است. صورت دوم که نبودن هر گونه مرکزیت، بهر صورت که باشد نیز (با اینهمه وسائل ارتباط) صلاح نیست، زیرا عدم ارتباط مراجع دین و اختلاف سلیقه و محیط و اختلاف در جواب مراجعین، موجب تحیر و پراکندگی مسلمانان و عدم تفاهم و تعاون رهبران میگردد. چه بسا حوادثی برای مجتمع اسلامی مسلمانان پیش میآید که نظریک یا چند تن، مشخص تکلیف نیست و تا وقت نگذشته باید همه‌ی مراجع دینی با هم تصمیم قاطعی بگیرند، که با دوری و ناعلمانگی و عدم تفاهم و وحدت نظر اخذ چنین تصمیمی دشوار است.

بنابراین به آنچه گفته شد تمرکز در هیئت و اجتماع، صلاح و

اتقن و نزدیکترین طرق بنظر شارع است .

بنابراین چنین بنظر میرسد که با وجود وسائل سریع ارتباط و مسافرت و سهولت آنها که در دورانهای گذشته نبوده و خود مانع و عذری برای تشکیل چنین اجتماعات لازم و بمصلحت اسلام و مسلمین، بوده، اکنون باید هر چندی یکبار مراجع دین و اهل نظر و تشخیص، جمع شده تا مسائل و حوادث واقعه را مورد شور قرار دهند. و پس از استخراج رأی از این شور، نتیجه و تکلیف قطعی عامه‌ی مسلمانان را اعلام کنند .

پس از شروع زمان غیبت کبری، شور در فتوا و استنباط مسائل بصورت بحث و طرح فقیه با علماء و شاگردان محضر خود عمل میشده و احترام و استناد بنظر اکثریت و اجماع پیوسته سیره‌ی فقهاء در بیان فتوا بوده، بنا بر این شور و استناد بنظر اکثریت مطلب تازه‌ای نیست، تنها این شوریات تبادل نظر با مجتهدین بزرگی که در هر ناحیه و بلدی بسر میبرند میبایستی تکمیل گردد. و این مطلب منافی با زعامت و مرجعیت یکفرد صالح مقتدرتر از دیگران نیز نمیشود. بلکه از لحاظ اجتماعی بیشتر صلاح بوده و تمرکز و وحدت رأی و فکر بیشتری فراهم مینماید .

دستور شور در آیه‌ی «و امرهم شوری بینهم» که رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم خود در حوادث و تصمیمات بآن عمل مینمود، مگر جز در باره‌ی امور تکلیفی و وظائف عمومی است ؟!

از آیه‌ی ۱۳ سوره‌ی نساء که میفرماید: «اذا حائهم امر من الامن او الخوف اذاعوا به، ولوردوه الی الله والی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم». با نظر بعدم تخصیص بموارد نزول، و تعمیم مطالب قرآن حکیم، آیا نمیتوان برای همیشه و هر پیش-آمدی، از این آیه استنباط کرد که در هر مسئله و حادثه‌ای که تکلیفی

پیش می‌آید، و هر تکلیفیکه منشأ امن و خوفی میشود، باید به هیئت اولی الامر و اهل استنباط رجوع شود؛ که پس از ائمه‌ی طاهرین همان مجتهدین عالی‌قدرند.

ممکن است اللقاء شبهه شود که شور مجتهدین و فقهاء بجائی نمیرسد، زیرا اگر شور در فروع مستنبطه باشد، آن فروع نتیجه‌ی اصول است و اگر در ادله و در اصول و کلیات باشد، حل اختلاف و توافق در اصول اگر ممکن باشد زمان طولانی و بحثهای مفصل لازم دارد، بنابراین شورای فتوا به نتیجه نخواهد رسید.

جواب آنستکه همه‌ی مسائل فقهی مستنبط از اصول نیست بلکه بیشتر آن استنباط از آیات و روایات و نظریات فقه‌های گذشته است که گاهی بصورت اجتماع در می‌آید. بنابراین ممکنست مجتهدی بروایتی برخوردده و یا از آن مطلبی استنباط نموده باشد که دیگری آنرا استنباط ننماید ولی بعد از آن بوسیله‌ی شور و بحث ممکن است نظرها موافق یا نزدیک شود، و این خود موفقیتی در استنباط و تسهیل تکالیف عامه است. دیگر آنکه لازمه و نتیجه‌ی شور اتفاق آراء، و یا اکثریت است، گرچه عنوان «رأی اکثریت» در ادله‌ی فقهی نیامده ولی نتیجه‌ی شور که امر صریح قرآنست اتفاق یا اکثریت میباشد، و استناد بآن در صورت فقد نص مانند استناد بشهرت و اجماع است، آیا اخذ بنظر اکثریت اهل فن، با احتیاط، یا واقع نزدیکتر است یا نظر اعلم؟

بعلاوه هر کسی دارای ذوق و فطریات مخصوصی است که بعضی از مطالب نظری را غیر از دیگری کسب مینماید، و چون آئین مقدس اسلام در هر عمل و رابطه‌ای بهمدی شئون حیاتی نظر دارد، لذا مجتهد تنها با توجه بمبانی محدود واحد نمیتواند جواب مسائل منظر وجه را بدهد، بلکه بناچار میبایستی مقام

شرع و مصالح و تشخیص عناوین ثانوی را نیز در نظر گیرد که اینها بیشتر وابستگی بذوقیات و نظریات خاص فرد فرد، و اطلاع بیشتر از حوادث و احتیاجات عمومی دارد، باینجهت ممکن است مجتهدی در بعضی از اینگونه مسائل، قوی تر از مجتهد اعلم از او بوده و رأیش صائب تر باشد. و ممکن است مجتهدی سروکارش با مسائل روز و موضوعات خاص بیشتر باشد، و موضوعات را بهتر از دیگری تشخیص بدهد و چنانکه میدانیم تشخیص موضوعات در رأی و نظر نسبت به مسائل جزئی بسیار جزئی میباشد.

دانستن تاریخ و شأن نزول آیات و فهم لغات و تاریخ صدور احادیث و اینکه آیا در این بیان، امام محدود بوده و سؤال کننده چه نظری داشته و آیا اینحکم و بیان تنها برای مسائل مخصوصی بوده؟ و یا حکم کلی است؟ در استنباط بسی مؤثر است، و از نظر يك فرد احاطه بهمهی جهات مذکوره بسیار مشکل میباشد.^۱

بنابر آنچه بیان شد پیشنهاد میشود: که شورای فتوائی بریاست يك یا چند تن از علماء بزرگ و مورد قبول عامه، در یکی از مراکز علمی، در هر ماه، یا چند ماه یکبار تشکیل شود، و مسائل اختلافی و موضوعات روز، یا با اصطلاح روایت «حوادث واقعه» در شورای

۱ - مهمتر از همه ی اینها برای تشخیص و دریافت حکم الله، درك و شعور فطری است، چه، ملکه ی اجتهاد در احکام الهی، رشته ای از وحی و نبوت، از طریق اکتسابی است (که نامی از آن به «شم الفقاهه» تعبیر میشود؛ چنانکه اکتشافات علمی عموماً مستند بکشف و حدس میباشد) باینجهت نمیتوان مقیاس اجتهاد را فقط دانستن مقدمات اکتسابی و تعمق لازم یا زائد در اصول دانست. آشنائی بآراء اشخاصیکه از این موقعیت بیشتر برخوردارند جز با شور و تبادل نظر میسر نیست.

مزبور مطرح گردد و از مجتهدین اطراف و شهرستانها دعوت شود، تا موارد ابتلاء و نظر خود را بادلایلیکه دارند ابرازدارند، و ضمناً این مسائل را در حوزه‌ی علمیه‌ی خود ضمن درس برای طلاب، به بحث گزارند، سپس نتیجه‌ی آراء اعلام گردد. این عمل موافق نقلی است که از حضرت صادق علیه السلام رسیده: که هر سال فقها و شاگردان خود را در منی جمع میکرد و مسائل را برای آنها طرح میفرمود .

و پیشنهاد میشود: بنا بر آنچه از کلمه‌ی «انذار» و «حذر»، در آیه‌ی شریفه‌ی نفر، و روش قرآن و احادیث استنباط میشود، بیان هر حکمی همراه حکمت و نتایج و آثار آن (ولو بطور اجمال) باشد، تا در نفوس بیشتر و بهتر جایگیرد و قلوب خاضع شود، و وظائف و تکالیف آسان انجام یابد :

لعلهم يحذرون .

بقلم سید مرتضی جزایری

تقلید اعلم یا شورای فتوی

بنام خدا

همه میدانیم که پس از مرگ یکنفر مرجع تقلید مردم مسلمان و متدین برای تشخیص احکام و مسائل شرعی خود بتکا پو افتاده و در صدد میافتند تا شخص واجد شرائط مرجعیت را یافته از او تقلید کنند و چون تشخیص شرائط لازمه در افراد، در صلاحیت متخصصین و بالاخره کار اهل فن است، ناچار مردم نیز باهل علم خبره و مورد اعتماد خود مراجعه کرده و از آنها نظر میخواهند و چون تشخیص این مطلب (فرد یا افراد صاحب صلاحیت) امری است نظری و بسیار دقیق، غالباً، بلکه همیشه اوقات بین علماء نیز اختلافی پیدا شده و هر دسته شخص یا اشخاصی را نامزد این مقام کرده از او

طرفداری میکنند و پس از مدتی تحقیق و اختلاف آراء و فعالیت‌های موافق و مخالف چند نفری پیدا خواهند شد که هر کدام از طرف جمعی از اهل علم برای مرجعیت تقلید لایق تشخیص داده شده و بهمین نسبت مردم نیز بتعداد مراجع بگروه‌های مختلفی تقسیم می‌گردند و گاه اتفاق می‌افتد که حتی يك قصبه دارای دو یا سه مرجع تقلید بوده و هر چند خانوار از یکنفر معینی تقلید کند .

شرط اعلمیت و طرح تقلید اعلم

آنچه مسلم است اینست که جمعی از متأخرین فقهاء می‌گویند اگر در حکم يك یا چند مسئله فقهی بین عده‌ای از فقهاء اختلاف پیدا شد باید بفتوای کسی در آن میان عمل کرد که نسبت به دیگران اعلم بوده و از همه داناتر است. (بشرطیکه فتوای اعلم با احتیاط تطبیق کند) این فتوی در مرور زمان سبب گردید که تقلید کنندگان برای آنکه خود را کاملاً آسوده نمایند از روز اول در پی اعلم (فرد داناتر) می‌گردند تا او را یافته و بطور کلی از او تقلید کنند و با در نظر گرفتن این شرط است که عموم مردم تصور میکنند که مرجعیت تقلید بناچار در یک فرد، معین خواهد شد. زیرا اعلم و داناترین افراد جز یکنفر نخواهد بود و اگر قرار باشد او مرجع تقلید شود ناچار مرجعیت تقلید در همان یکنفر منحصر خواهد گردید ولی آیا این استدلال صحیح است و آیا با شرط اعلمیت مرجعیت، تقلید در یکنفر منحصر خواهد شد ؟

در توضیح این مطلب باید گفت استنتاج عمومی در این مورد دچار دو نوع اشتباه است : نخستین اشتباه اینست که گمان کنیم این شرط منحصرأ در یکنفر موحود خواهد شد، در حالیکه چه مانعی دارد که دو یا چند نفر متساویاً نسبت به دیگران اعلم و داناتر

بوده و خود با هم برابر باشند . اشیاء دوم اینست که تصور کنیم متخصصین فن در تشخیص خود دچار اختلاف و تردید نخواهند شد در صورتیکه چنین نیست و در درجه اول خود آنها هستند که از تشخیص فرد یا افراد واجد شرط عاجز مانده و با یکدیگر اختلاف پیدا میکنند و بالاخره دسته‌ای حسن و دسته‌ای حسین را اعلیٰ پذیرفته و دسته‌ای هم بین آن دو تردید میمانند، ناچار مردم تاملتی در تحیر بسر برده و پس از آن هر دسته بشخصی می‌گروند .

و چنانکه ملاحظه میشود هر يك از دو علت کافی است که مرجعیت تقلید را از انحصار خارج کرده بین افراد متعددی مشترك سازد .

و آنچه ذکر شد عیناً همان وضعیتی است که این روزها برای مردم مسلمان پیدا شده و در اثر همین دو عامل، مردم بگروه‌های مختلفی تقسیم گشته هر دسته از شخصی پیروی کرده او را برهبری برگزیده‌اند .

طرح شورای فتوائی

در کنار نظریه اعلیٰت که میگوید : افراد برای تشخیص احکام و مسائل شرعی خود باید بمجتهدین رجوع کرده و در مسائل خلاقی منحصرأ از اعلیٰ تقلید نمایند، طرح شورای فتوائی را میتوان قرار داد .

طرح شورای فتوائی عبارت است از اینکه افراد بجای آنکه از شخص معینی تقلید کرده و در مسائل دینی از نظریات و افکار فرد بخصوصی پیروی کنند ، مجمعی تشکیل شود که در آن فقهاء مسلم عصر عضویت داشته و تلك مسائل در آنجا مطرح شده مورد شور

علمی تمام قرار گیرد و چون اتفاق نظر در تمام مسائل، بین همه افراد، ممکن نیست، شورا موظف باشد نظرا کثرت را اعلام کند و بجای آنکه در موارد فتوای اعلم (فرد داناتر) ملاک عمل قرار داده شود در این طرح نظرا کثرت ملاک گشته و فتوای اکثریت باید مورد عمل قرار گیرد.

کدام يك از این دو طرح علمی تر است ؟

قبلاً باید دانست مقصود از علمی تر بودن يك طرح جز این نیست که قدرت واقع نمائی بیشتری داشته کمتر دچار اشتباه و خطا شود چنانکه طرح اعلمیت نیز به همین دلیل مقدم بر طرح تقلید از مطلق مجتهدین قرار گرفت و از نظر تاریخ اجتهاد و تقلید، لزوم مراجعه با علم در مسائل خلافی خود طرح تازه ای میباشد که بدلیل فوق (واقع نمائی بیشتر) از دوسه قرن قبل مورد بحث و عمل واقع شده است.

بهر حال راه تشخیص حقیقت در این مورد تعقیب يك مطالعه کلی و کامل در روشهای فردی و اجتماعی مربوط به مسائل علمی و غیر علمی است^۱. باید ارزش شورا را در کارهای فردی و اجتماعی بررسی کرد. باید ارزش نظریات مربوطه بشوراهای علمی را با ارزش نظریات فردی مقایسه نمود و بالاخره باید دید در غیر فقه و احکام فقهی کدام يك از این دو روش پسندیده تر میباشد و از این مطالعه، مقیاس برای موضوع بحث خود بدست آورد.

ارزش شور در کارهای عمومی

همه میدانیم که در کارها مشورت کردن با افراد فهمیده

۱- رجوع شود بمقاله آقای طباطبائی

حتی در کارهای شخصی احتمال اشتباه و خطا را بمیزان قابل ملاحظه کم میکند و حتی کسانی که کارهای خود را قبلاً عرضه شور دیگران نمیکندند و با اصطلاح افراد خودرای هستند، عملاً دچار اشتباهات بسیاری میشوند و بر عکس مشورت کن‌ها و نصیحت‌پذیرها احتمال لغزش و اشتباهشان به نسبت عمق شور و فهم مشاورین کم و کوچکتر است و مردان بزرگ بخصوص در کارهای حساس و مورد توجه، بدون شور و هم فکری افراد لایق و مطلع، اقدام بعمل نمیکندند. از نظر اسلام نیز این روش آنقدر پسندیده میباشد که نصاً در قرآن کریم حضرت رسول را با همه مقام و مرتبت مأمور بشور در کارها میکند. (آیه ۱۵۳ سوره آل عمران) با احتمال قوی ممکن است این دستور جنبه آموزش داشته و برای آن باشد که محاسن کار را گوشزد دیگران سازد و آیه دیگر مسلمین را از نظر داشتن روح مشورت ستوده است. (آیه ۳۶ سوره شوری) همینطور در احادیث اهل بیت با تصریح و اشاره مدح بسیاری نسبت بشور و مشورت کننده شده و از مخالفت با نتیجه شور مذمت‌ها کرده‌اند.

ارزش شور در مسائل علمی

و اما از نظر مسائل و موضوعات علمی باید گفت از روزیکه علم توسعه یافته، با مشورت و تبادل نظر ملازم داشته و سند این دعوی همان مطالعه جزوات و رسائل و کتب اهل فن است که مستقیماً خاصیت شور را در بر دارد و از روزیکه دانش و دانشمندی بوده مطالعه و بررسی افکار دیگران سابقه دارد. مسلماً مقصود اصلی از بحث و مناظرات علمی نیز چیزی جز شور در حاصل افکار نمیباشد.

البته تا قبل از صد سال اخیر مجالس مشورتی ورشته‌های مختلف بقدریکه امروز دخالت دارد مغمول نبود و جنبه فردی آن بر جنبه‌های دیگر می‌چربید و بعبارت روشن‌تر همه مشورتهای مقدمه آن بود که فکر فرد از راه مشورت بادیگران تقویت شود ولی با پیدایش تحقیقات و دقت‌های بیشمار در علوم نظری و علمی افکار و خارج شدن علم از حالت کتابخانه و بهم بستگی شدید آن با زندگی افراد و ملل، خطر نوع اشتباه علمی بسیار زیاد گردید. و احیاناً ممکن شد يك اشتباه كوچك موجب خسارات بیشماری برای اجتماع شود. بناچار آخرین تلاش برای جلوگیری از اشتباهات احتمالی انجام شد، نظریات فردی مقام خود را از دست داد و افکار علمی از صورت شخصی و انفرادی بخصوص در موارد قابل ملاحظه خارج گشته بصورت نظریات دسته جمعی درآمد و شخصیت‌های علمی جای خود را با کادمیها و مجمعه‌های علمی دادند. حتی جای مشاورین فردی را کمیسیونهای مشورتی گرفته است و از چندی قبل جای قاضی محکمه را هیئت قضات گرفته و دیگر نمیتواند یکنفر مصدر حکم قضائی باشد. و بایک واقع بینی بیشتر باید گفت همانطور که بشر از راه تمرکز نیروهای مادی نتیجه بیشتری را میبرد، همچنین با متمرکز ساختن نیروهای فکری، اثرات بیشتری را تحصیل کرده و بهمین منظور روش تفکر و مطالعه دسته جمعی را جایگزین مطالعات فردی میسازد.

تاریخ شورهای علمی در فقه شیعه

البته بصورتیکه فعلاً مورد گفتگوی ما است در تاریخ گذشته شورای علمی و فتوائی دیده نمیشود ولی نباید چنین

تصور کرد که اصولاً اثری هم از آن دیده نشده، مثلاً فقهاء شیعه ارزش برای شور علمی قائل نبوده اند بلکه بعقیده ما باید گفت عملاً در فقه شیعه برای شورهای علمی ارزش زیادی قائل بوده و عیناً نظیر آنچه مورد ادعای ما است برای رأی اکثریت اهمیت زیادی قائل بوده اند و حاصل این آراء عیناً در بسیاری از استدلالات فقهی دلیل قرار داده شده و در کتب فقهی از آن شهرت و اجماع تعبیر کرده اند.

البته تفاوت این شهرتها و اجتماعات با آنچه امروز مورد گفتگوی ما است دو چیز میباشد:

اول آنکه آنچه در گذشته از آن باجماع و شهرت تعبیر میشد، شوری نبوده که در يك مجلس و بامذاکرات حضوری نتیجه آن تحصیل شده باشد، بلکه عموماً ما حاصل آراء و عقایدی بوده که علماء بطور مختلف اظهار کرده بودند و بعبارت روشن تر اکثریتی که مورد استناد فقهاء شیعه قرار میگرفت مشروط بدان نبود که اعضای در يك جلسه شرکت داشته باشند بلکه همین قدر که مسلم میشد اکثریت (مشهور علماء) بسمتی متوجه میباشند، خود این اکثریت، دلیل قرار میگرفت و مورد استناد واقع میشد. دوم آنکه شهرت و باصطلاح ما اکثریت، در گذشته فقه، دلیل علمی بود برای افراد علمی، نه سند عمل دیگر مردم. و افراد معمولاً پیروی از فرد را تعقیب میکردند و شاید برای آنها اصلاً موضوع تبعیت از اکثریت مطرح نبوده است. بلکه با احتمال قوی، بلکه با اطمینان میتوان گفت در روایت احتجاج و مرسله زرارۀ در موارد اختلاف دستور پیروی اکثریت داده شده این دستور برای عمل افراد بوده و مقصود امام (ع) اینست که هر جا علماء اختلاف کردند و یا دو حدیث مختلف مشاهده شد

از آن يك پیروی شود که در بین علماء طرفدار بیشتر دارد و حضرت در مقام صحت فرموده خود چنین استدلال کرده اند : (فان المجمع علیه لاریب فيه) آنچه مورد رأی اکثریت است شك بر نمیدارد و این همان دلیل عقلائی است که اکثریت اهل يك فن بسمتی متوجه شدند ، حرف مخالف ضعیف شده و نباید بدان توجه کرد .

هیچيك از این دو فرق ، اگر موجب تقویت مدعای ما نباشند موجب تضعیف نخواهند بود زیرا در فرق اول می بینیم که اکثریت حتی بدون شور ، سند و دلیل شناخته میشده و در فرق دوم می بینیم که اکثریت از يك اصل عملی خارج شده و بصورت يك اصل علمی مستند قرار میگیرد و بعبارت ساده تر احترام این اکثریت در دیروز خیلی بیشتر از احترامی است که ما امروز میخواستیم برای آن قائل شویم .

با توجه بدانچه گذشت شاید بتوان قضاوت کرد ، کداميك از دو طرح گذشته (طرح اعلیت -- شورای فتوائی) علمی تر بوده قدرت واقع نمائی بیشتری را دارند .

آیا شورای فتوائی مخالف دستورات دینی نیست ؟

این سؤال است که با احتمال قوی در خاطر بسیاری از خوانندگان این مقاله خطور خواهد کرد و خواهند گفت برفرض مطالب گذشته درست باشد ، در صورتی می توان وضع موجود را تغییر داد و پیرو شورای فتوائی شد ، که وضع فعلی (تبعیت از فرد اعلی) مورد دستور خاص شرع نباشد و گر نه بهیچوجه نمی توان تغییری در آن ایجاد کرد .

بعقیده نویسنده ، این سؤال ، بسیار سؤال مفیدی است و

پاسخ آن چندان مشکل نیست. در پاسخ باید گفت بیشتر چنین تصور میکنند که وضع فعلی و داستان مقلد و مجتهد واعلم، همه و همه، از جمله اوضاعی میباشد که از نظر گذشت تاریخ بزمان حضرت رسول و یا ائمه هدی منتهی میگردد و در نتیجه بنظرشان بعید میرسد که بتوان چنین وضع سابقه داری را که در زمان ائمه نیز مورد عمل بوده تغییر داده روش نوینی ایجاد کرد. اما باید گفت خوشبختانه این فکر مطابق باواقع نیست و آنچه امروز مورد عمل است (تقلید از فرد اعلم) خود صورت منکاملی از آنچه سابقاً مورد عمل مسلمانان بوده است، میباشد بامقایسه بشکل اولی و ابتدائی تفاوت های بسیاری خواهیم دید. ذیلاً مختصری از تغییرات بطور اجمال اشاره میشود :

پیدایش فرضیه اعلمیت - اجتهاد

قبل از روش موجود روش تقلید از مجتهدین بدون شرط اعلمیت مورد عمل بود و در هر محل هر کس که بدرجه اجتهاد رسیده بود میتوانست رهبر جمعیتی باشد ولی در مرور زمان و پیدایش اختلافات در فروع فقهی فرضیه اعلم پیدا شد و معمولاً نظر داده اند که در مسائل خلافتی راه صحیح تر و عقلائی تر اینست که از فرد اعلم تبعیت شود و ما اگر بسه چهار قرن قبل برگردیم ملاحظه خواهیم کرد که بهیچوجه صحبتی از تقلید اعلم نمیشد. همچنین با مراجعه بتاریخ تحول فقه بخوبی میتوان فهمید که در عصر ائمه و حتی تایکی دو قرن پس از آن روش فقه در شیعه در چهار دیوار تبعیت از متون احادیث منحصر میشد و هرگز اجتهاد بمعنای امروز دیده نمیشد و بالعکس اگر کسی در مسئله ای اجتهاد میکرد، ممکن بود (بطور مسلم) مورد تعرض

برادران شیعه خود واقع شود ولی به مرور زمان اصل احتیاج آنها را وادار کرد که بیجهت با اجتهاد مخالفت نکرده و کم کم اینرا محققانه و علمی را بر خود باز کردند و این مجتهدین بزرگ که راستی تاریخ تشیع بوجود هر يك آنها مباهات دارد تربیت گردید .

قبل از این دوره نیز دوره های دیگر است و حتی خود این دوره ها نیز تغییر شکلهایی داشته اند و با توجه باین تحولات در تاریخ فقه شیعه باید گفت بهیچوجه دستور خاصی شرعاً نسبت بوضع موجود نبوده و اینوضع و اوضاع قبل از هر چیز ساخته احتیاج بوده که با مرور زمان راه تکامل طی کرده است و بنا براین اشکالی نخواهد داشت اگر عصر ما بخواهد بوضع موجود صورت کاملتری داده و با ایجاد شورای فتوائی نقص هائیرا که در تبعیت های فردی است ، مرتفع سازد و هرگز نباید تصور کرد که وضع فعلی مولود دستور خصوصی شرع بوده و تغییر آن خلاف شرع میباشد بلکه برعکس باید گفت بموجب آنچه قبلاً ذکر شد ، روش تبعیت از شورای فتوائی ، انطباق بیشتری با خواسته های شرع و قرآن دارد .

آیا شورا قدرت مخالفت با نظر اعلم را دارد؟

احیاناً ممکن است این اشکال در خاطر مطرح شود که آیا برفرض مخالفت اعلم با نظریه اکثریت ، شورا ، باز میتواند نظر اکثریت را ترجیح داد و یا باید باز از اعلم پیروی کرد که در حقیقت این همان تقلید از اعلم است و بعبارت روشن تر اگر همان طور که تا حال پذیرفته و عمل کرده ایم بپذیریم که در موارد اختلاف نظریه شخصی که اعلمست بر دیگران ترجیح داشته و باید از آن

پیروی کرد ، دلهواردی نیز که اکثریت شورا هم مخالف با او باشد ، وظیفه پیرو و مقلد ترجیح جانب شخص اعلمست و براین اساس شورا دیگر خاصیتی نداشته و در مقابل اعلم بی ارزش است . در پاسخ این مطلب اولاً باید گفت پیروی از شخص اعلم در مقابل فرد غیر اعلم - در مورد اختلاف - در صورتی لازم میشود که فتوای شخص اعلم با فتوای یکفرد غیر مقایسه شود ، ولی اگر قرار شد مخالفین اعلم از فرد تجاوز کرده بصورت اکثریت فقهای شیعه درآمد ، بخصوص در فرضیکه مخالفین توجه کامل بدلیل و نحوه استدلال اعلم داشته و با او مخالفت کرده باشند ، نظر اعلم از سندیت افتاده و قطعاً باید نظر مخالفین را محترم شمرد ، عیناً این روش است که در پذیرش مشهورات فقهی از طرف عموم علمای شیعه پیروی میشود ، و در علوم دیگر نیز شیوه عملی بهمین ترتیب بوده و نظر شخص اعلم تا جائی سند میشود که مخالفین مطلع از دلائل اعلم ، اکثریت را نبرده باشند .

مضافاً باینکه فرض تعارض نظر اعلم با سایرین امر استثنائی بوده در صورت تشکیل شورای مشورتی و ارائه دلائل طرفین ، چون حسن نیت در کار است ، موارد اختلاف حل ، و توافق حاصل خواهد شد و تعارض نظر کمتر پیش خواهد آمد .

و ثانیاً تشخیص اعلم بشکلی که تصور شده در عمل جز خیالی بیش نیست و با قطع نظر از شهرت هائی که بادهسته بندی و تبلیغات شدید که پس از فوت يك مرجع تقلید برای اعلم نشان دادن یکفرد صورت میگيرد ، هرگز نمیتوان یک نفر را بصورت قاطع اعلم تشخیص داد .

بله اعلمیت نسبی و تشخیص يك طبقه بصورت عالی تر نظیر رشته های دیگر علمی کاملاً ممکن و عملی است و اتفاقاً شورای

فتوایی نیز از افراد این طبقه باید تشکیل شود و در اینصورت فرض مخالفت اعلم با غیر اعلم در میان نخواهد بود بلکه همیشه مخالفت یکفرد با اکثریت از طبقه خود خواهد بود که از نظر فردی هم طبقه بوده و امتیاز معلومی در میانشان نیست .
و با توجه باین حقیقت باید گفت اصولاً در شرایط فعلی که شورای فتوایی نیز موجود نیست در موارد اختلاف اگر اکثریت موجود بود باید نظر اکثریت مراجع عصر را مورد تبعیت قرار داد و از نظر فردی نباید پیروی کرد و گرنه عمل بی نقص نخواهد بود و این خود مسئله ایست که باید کاملاً مورد توجه علماء و مراجع واقع شود .

نتیجه بحث

- ۱- با توجه بمقدمات گذشته نتایج ذیل بدست میآید :
- ۱- تقلید جز اصل پیروی نادان از فرد دانا نیست .
- ۲- و در شرع صورت خاص و شکل معینی پیدا نکرده .
- ۳- و بهمین جهت دارای دوره ها و شکل های مختلفی بوده که آخر آنها همین شکل تقلید اعلم است
- ۴- لذا اگر شکل بهتر و علمی تری برای تحقق دادن باین اصل پیدا شود باید از آن شکل پیروی نمود .
- ۵- ایجاد شورای فتوایی و تبعیت از رأی اکثریت شکل بهتر و علمی تری است که مسلماً تطبیق بیشتری با واقع خواهد داشت و احتمال خطای آن بامقایسه بوضع موجود کمتر میباشد .
- ۶- و این روش مخالف روش تبعیت از اعلم نیست بلکه در شکل کاملتر واقع جوئی و واقع یابی است .
- ۷- همانطوریکه بسیاری از آنها معتقدند تشخیص علمیت

در شکل فرد تقریباً محال بوده و یا خیلی مشکل است .

۸ - آنچه ممکنست فقط تشخیص طبقه اعلم میباشد که شورای فتوائی خود مرکب از افراد آن طبقه خواهد بود .
 علیهذا بدون تشکیل شورا نیز اگر شهرت در مسئله واقع شد و عموم علما با توجه با استدلال مخالف رأی دادند نباید با مشهور مخالفت کرده و بر رأی مخالف عمل نموده ولو آن فرد اعلم باشد .
 تا اینجا جنبه های علمی و فنی موضوع مختصراً مورد بحث واقع شد در حالیکه موضوع شورای فتوائی دارای جنبه های اجتماعی بسیار زیادی است که ارزش این جنبه ها کمتر از جنبه اول نبوده و بلکه میتوان ادعا کرد که نقش عمده تری را در شرایط حاضر به عهده دارد و ذیلاً^۱ پیرخی از این قسمتها اشاره خواهد شد .

تشریحی از وضع اجتماعی موجود

چنانکه در صفحات قبل اشاره شد اعلمیت فردی و تشخیص فرد اعلم تقریباً امری ناممکن بوده و مسلماً احدی از فضلا نمیتواند مدعی شود که شخصی را در عموم قسمتهای فقهی از تمام معاصرینش اعلم و داناتر تشخیص داده باشد . بله تشخیص طبقه اعلم کار مشکلی نیست . ولی برخلاف حقیقت بعد از مرگ يك مرجع تقلید عمومی بدلیل خواسته عوامانه و غلط مردم که میخواهند از شخص اعلم تقلید کنند بضمیمه غرض ورزیها ، عده ای از طرفداران افراد از طبقه ممتاز برای آنکه از دیگران عقب نمانند ، مدعی اعلمیت وی میشوند (و گاهی بر خلاف میل نامبرده) و این وضع نازده اگر مقرون بهیچ سوء نیت و جریانی از اصل نباشد ، در جریان عمل شکل مبارزه آمیزی را ایجاد میکند که غالباً دون شأن روحانیت است و کمترین زبان آن واداشتن نامزدهای مرجعیت

به احتیاط کاری و اتخاذ روش‌های منفی و خود داری در اصلاح و اقدام است .

نقش سیاستها و عوامل استفاده جو در این وضع

با توجه باینکه هنوز با همه این حرفها قدرت ثابتی در ممالك اسلامی عمیق تر و وسیع تر از قدرت دین و بالنتیجه قدرت روحانیت وجود ندارد ، هرسیاستی میداند که اگر قرار باشد این قدرت متشکل شده و درمجرای صحیح خود بکار بیفتد، دیگر راهی برای مقاصد او باز نخواهد بود، لذا هم برای چاره جوئی هیچ وسیله‌ای بهتر از تقویت وضع هرج و مرج و اختلاف ندیده از آن بهره برداری میکند .

بهر حال نتیجه این وضع و روش بر احدى مخفی نیست قدرت‌ها تجزیه شده و افکار جامد مانده نقشه‌هاییکه باید در راه از بین بردن دشمنان واقعی بکار افتد در راه مبارزه‌های شخصی و خصوصی بکار افتاده و همت‌های عالی که باید در راه ایجاد اصلاحات عمیق اجتماعی و دینی بکار بسته شود، در راه‌های کوچک و تنگ اغراض شخصی مصرف خواهد شد .

البته شاید مشابه این اوضاع در قدیم هم بوده و بالاخره هر جا که قدرت و پول پیدا شود، نزاع بر پا خواهد شد، ولی بادو غرق: اول آنکه قدرتهای مشابه نیز همین وضع را داشتند و آنها هم متشکل نبودند، بر خلاف امروز که حتی کوچکترین طبقات نیز دارای سندیکا و اتحادیه هستند . و دیگر آنکه تماسها کمتر بود و تدین افراد بیشتر، و با توجه باین وضع باید گفت تشکیل شورای حقوائی اگر دوای تمام دردها نباشد عامل بسیاری از اصلاحات جویده و شاید هم روزی بتواند بیشتر مشکلات را حل و فصل نماید.

مسلماناً هر يك از مراجع روز دارای یكنوع تفكر اصلاحی علمی میباشد و لااقل سطح فكر او از سطح فكر يك مجتهد معمولی پائین تر نیست ولی در شرائط حاضر نمیتواند از تفكرات اصلاحی خود در مسائل فکری و بخصوص در مسائل مورد احتیاج و ابتلای روز استفاده کند مبادا که حربه شده و بدست خصم بیفتد لذا ملاحظه میکنید در عموم رساله ها خبری از مسائل مورد ابتلا و احتیاج روز نبوده و در مسائل معمولی نیز روحیه احتیاط بر همه چیز غلبه دارد. ولی اگر همین افراد دیدند که فتوی از صورت فردی خارج شده و تبعیت از اکثریت مطرح است، بدون شك بدلیل از بین رفتن عوامل ترس جرئت زیادی پیدا کرده بطور صریح نظریات خود را اظهار خواهند کرد. و بتدریج منفی بافی جای خود را با ثبات و افکار روشن و صریح عملی داده خورا کهای لازم برای روح مردم مسلمان تهیه خواهد شد. همچنین در اقدامات عملی و ابتکارات اجتماعی احدی خود را مورد حمله نخواهد دید، بلکه هر فرد سعی خواهد کرد بهتر فکر کرده نقشه های عملی و واقعی تری مورد طرح در شورا قرار دهد و طبعاً اکثریت، فکری را که عملی تر است، انتخاب خواهد کرد، و از همه مهمتر اینست که دیگر میدان مبارزه بشکل گذشته موجود نبوده طبعاً نیروهای مردم مسلمان متشکل و مجموع تر خواهد بود و این همان چیزی است که سیاستهای روز نهایت وحشت را از آن داشته سعی میکنند اصولاً چنین وضعی پیش نیاید تا بتوانند از پیدا شدن نقشه ای که مسلمانان را متشکل سازد جلوگیری نمایند. در کنار همه اینها روحانیت و عوامل دینی محتاج تشکیلاتی است که با احتیاجات و مقتضیات روز تطبیق کند و در شرائط حاضر وضع موجود به هیچ وجه متناسب با احتیاجات مردم نبوده سهل است، متناسب با احتیاجات افراد خود نیز.

نمیباشد. که این خود شرح مفصل دارد و محتاج بفصل جداگانه‌ای است. و همچنین مبارزه‌های فردی نگذاشته که افراد متشخص این جمعیت بنشینند و برای این پریشانی و بلا تکلیفی خود فکری کنند و با احتمال اطمینان بخش میتوان گفت ایجاد شورای فتوائی قدمی است که در راه ایجاد تشکیلات روحانیت برداشته شده و زمینه را برای عملی کردن هر نوع فکر تشکیلاتی در این طبقه آماده میسازد. و اجازه خواهد داد با تجمع قدرتها و فکرها نقشه صحیح و واقعی‌تری در راه ایجاد مؤسسه‌های دینی و روحانی بکار افتاده، این وضع پریشان، جای خود را بوضع سرو سامان- دارتری بدهد.

والسلام علی من اتبع الهدی

بقلم : مرتضی مطهری

مزایا و خدمات مرستق آیه الله پروین

بنام خدا

هر چند خود عنوان سخن میرساند که موضوع سخن، فقط گوشه‌ای از زندگی و قسمتی از اقدامات فقید معظم است. ولی چون ممکنست برای بعضی افراد این تصور پیدا شود که عنوان بالا بهانه‌ایست برای توصیف کامل از زندگی و روحیات و صفات شخصی و اخلاقی معظم له، و یا بهانه‌ایست برای تشریح و بررسی اقداماتی که ایشان در دوره زعامت خودشان فرموده‌اند. لهذا باید صریحاً بگوییم که چنین منظور وسیعی در کار نیست، بلکه آنچه منظور است تشریح و توصیف شود، حتی از عنوان بالا هم محدودتر و جزئی‌تر است.

توصیف و تشریح کامل روحیه يك فرد و ترسیم جامع صفات و خصوصیات معنوی او، که در اصطلاح امروز بیوگرافی نامیده میشود، بدرجائی از نقاشی چهره و صورت و ترسیم قیافه وی مشکل تراست و علم و مهارت بیشتری میخواهد. این بنده خودم واقفم که توانائی چنین کاری ندارم و فرضاً توانائی میداشتم میل نداشتم که چنین کاری بکنم.

و اما بررسی و تحلیل اقدامات معظم له که سالها بصورت يك وزنه و يك قدرت اجتماعی زیسته، جریانهای بوجود آورده و جلو جریانهای را گرفته، در یکجا دم زده و در یکجا سکوت کرده، ارزشهای را بالا برده و ارزشهای را پائین آورده، وجودش در تقویت و تضعیف بعضی جریانها مؤثر بوده، صدها میلیون تومان با مسؤولیت و رأی شخصی - چنانکه عادت جاری بر اینست - بمصرف رسانده، بالاخره چندین سال بصورت يك عامل نیرومند اجتماعی زندگی کرده اساساً از عهده يك فرد خارج است.

اگر بنا شود بر رسیها، از روی دقت و واقع بینی بمنظور هدایت و ارشاد و روشن کردن جامعه صورت بگیرد، (چنانکه در میان ملت های رشد یافته معمول است) لازمست هیئتی از مفکرین بنشینند با فرصت تمام بمحاسبه و تجزیه و تحلیل پردازند و همه سود و زیانها را در نظر بگیرند و در دسترس جامعه قرار دهند.

بعلاوه جامعه مآهنوزبان پایه از رشد نرسیده که اجتماع را فوق فرد بشناسد و حب و بنضها را کناری بگذارد و از این توصیف و تشریحها فقط ارشاد و هدایت و سعادت جامعه را منظور داشته باشد. همانطوری که علماء تشریح کالبدی را تشریح میکنند و منظوری جز علم و اطلاع و کمک گرفتن برای معالجه بیماران در نظر ندارند.

گذشته از همه اینها من الان نمیدانم که اگر بنا شود هیئتی از مفکرین ذی صلاحیت بنشینند و قضاوت کنند، آیا در حال حاضر چنین افراد صلاحیت داری در اجتماع ما وجود دارند یا نه؟ زیرا ما چنین تمرینی نداریم و همچو عادت در میان ما تا کنون جاری نبوده است. آنچه در میان ما معمول و متداول بوده و هست يك خوی قدیمی و يك بیماری نوظهور است، خوی قدیمی مامداحی و ستایشگری و تملق است، بیماری جدید ما که علامت روشنفکری بشمار میرود بلکه دار کردن و لجن مال کردن افراد است و بغلط نامش را «انتقاد» گذاشته ایم، در عین اینکه آن خوی قدیم و این بیماری جدید بظاهر معکوس یکدیگر میباشند، از يك اصل و یک ریشه سرچشمه میگیرند و آن «گزافه گوئی» و هوائی سخن گفتن و مصلحت اجتماع را در نظر نگرفتن است.

شاید بتوان گفت، در مقام هدایت و ارشاد جامعه نورافکنی بهتر از اینگونه بررسیها و تجزیه و تحلیلها - اگر محققانه و منصفانه صورت بگیرد - وجود ندارد، روح آن تعلیم عالی که در قرآن کریم راجع بتدبیر در سرگذشتهای امم و افراد است چیزی جز استفاده کردن از این نورافکن نیست.

بهر حال موضوعیکه در نظر است حتی از عنوان بالا محدودتر و جزئیتر است، یعنی حتی در مقام بیان همه مزایای روحی و خدمات اجتماعی معظم له نیستیم، فقط آن قسمت از مزایا مورد نظر است که ایشان از آن جهت که فقیه و مفتی بودند و اجداد آنها بودند و آن قسمت از خدمات، منظور است، که ایشان از آن نظر که زعمیر روحانی بودند، انجام دادند.

این مزایا و خدمات همانهاست که از امتیازات ایشانست و

مجموعاً در اقران و اسلاف ایشان وجود نداشته است و باصطلاح گامی بجلو بوده و شایسته زنده نگه داشتن و پیروی است. و بهمین مناسبت لازم است یادآوری بشود، زیرا اگر بموجبی گامی بجلو برداشتیم شایسته نیست دومرتبه بعقب برگردیم و مصداق آیه کریمه قرآن بشویم که میفرماید: **اَفَاَنْ مَاتُوا قَتَلْتُمْ اَنْفُسَكُمْ عَلٰى اَعْقَابِكُمْ ؟** اکنون وارد اصل مطلب میشویم:

روش فقهی

یکی از مزای برجسته معظم له سبک و روش فقهی ایشان بود که شایسته است پیروی شود و فراموش نگردد. این بنده در مدت هشت سال آخر اقامتم در قم که مصادف بود با سالهای اول ورود معظم له بآن شهر از درسهای ایشان بهره مند میشدم، و چون بروش فقاہت ایشان ایمان دارم معتقدم که باید تعقیب و تکمیل شود. آنچه در این گفتار میشود خلاصه کرد، مقایسه مختصری است بین روش فقهی ایشان و روش فقهی متأخرین در قرون اخیر، و برای این مقصود يك مقدمه كوچك ذكر ميكنم :

باید دانست که روش فقهی فقهاء همه یکسان نبوده، اسلوبهای متفاوت در اجتهاد و فقاہت در اسلام پدید آمده است، هم در میان اهل سنت و جماعت روشها و اسلوبهای مختلف بوجود آمده و هم در میان خود ما، اسلوب فقهی ما تدریجاً تنوع پیدا کرده و مختلف شده بطوریکه بدوره های مختلف تقسیم میگردد، خود معظم له که بتاریخ فقه آشنا بودند و اسلوبهای مختلف فقهی را میشناختند و یکی از مزایا و امتیازاتشان همین آشنائی باروشهای مختلف فقهی شیعه و سنی بود، فقه را تقریباً بچهار دوره تقسیم

میگردند باین ترتیب :

- ۱- دوره ماقبل شیخ طوسی .
- ۲- از زمان شیخ طوسی تا قرن دهم که تقریباً مقارن با زمان شهید ثانی است .
- ۳- از زمان شهید ثانی تا یکقرن اخیر .
- ۴- یکقرن اخیر .

بحث در این دوره ها و بیان تغییراتی که در هر دوره نسبت بدوره قبل پیدا شده خود موضوع کتاب مستقلی است. در اینجا مقایسه مختصری بین روش معظم له و روشی که در یکقرن اخیر معمول شده بعمل میآوریم .

فقها و اصولیین در مبحث اجتهاد و تقلید و یا در مبحث قضا و شهادت چندین علم را نام میبرند که مقدمه اجتهاد شمرده میشوند: میگویند شخص مجتهد باید این علوم را طی کرده باشد، این علوم عبارت است از نحو، صرف، لغت، منطق، کلام، اصول، تفسیر، حدیث، رجال (یعنی معرفت باحوال رواة احادیث) متأخرین یعنی از یکقرن پیش باینطرف اینچنین معتقد شده و در کتب خود تصریح کرده اند که آنچیزیکه عمده و مهم و اساس است علم اصول است، و لهذا عملاً چندان توجهی بسایر علوم نمیکند، و بلکه بعضی از آن علوم یعنی تفسیر و حدیث و معرفت رجال حتی بطور مختصر هم تدریس نمیشود. زیرا بعقیده متأخرین دانستن مقداری ادبیات عرب کافی است که در موقع لزوم بتفسیر آیه قرآن رجوع شود، لزومی ندارد که مجتهد قبلاً با تفسیر قرآن آشنا باشد. همچنین حدیث و معرفت رجال اسناد احادیث، زیرا بعقیده متأخرین، در علم اصول حجیت خبر واحد صحیح، ثابت شده؛ و از طرفی بعضی از علماء حدیث گذشته مانند شیخ حر عاملی

مؤلف وسائل الشیعه این زحمت و رنج را متحمل شده اند و احادیث صحیح را از غیر صحیح جدا کرده اند و در دسترس قرار داده اند پس لزومی ندارد برای شناختن حدیث صحیح از غیر صحیح صرف وقت بشود. روی اینجهات عادت جاری فعلی اینست که طلاب بعد از مختصری ادبیات عرب و منطق، بخواندن اصول فقه میپردازند و ثقل کار خود را روی این علم میاندازند و ضمناً بخواندن خود فقه مشغول میگردند تا آنکه بعقیده خودشان بمقام اجتهاد نائل می گردند.

و چون اخیراً کتابهای فقهی مفصل و جامعی نیز نوشته شده که بعضی از نظر نقل اقوال فقها جامعیت دارند، مثل مفتاح الکرامه سید جواد عاملی و بعضی از نظر اشتمال بر فروع و قوت استدلال جامعیت دارند مثل جواهر الکلام شیخ محمد حسن نجفی و مصباح الفقیه حاج آقا رضا همدانی؛ بعقیده متأخرین این کتب ما را از سایر کتب فقهیه بی نیاز میسازد، پس چندان لزومی ندارد که بسایر کتب فقهیه هزار سال پیش مراجعه کنیم، پس برای یک فقیه بعد از تسلط کامل بر علم اصول، بادر نظر گرفتن کتاب حدیث جامعی مانند وسائل و کتابهای فقهی جامعی مانند جواهر و مفتاح الکرامه کافی است که این چند کتاب را جلو خود بگذارد و باستنباط احکام الهی بپردازد.

البته این روش عمومی و نوعی است ولی همیشه افراد استثنائی پیدا میشوند که تمایلی بتفسیر یا حدیث یا معرفت رجال و یا فقه عامه و یا تاریخ نشان میدهند ولی معمولاً این امور کارهای لازمی شمرده نمیشود.

این نکته را نباید از نظر دور داشت که علم اصول فقه بوسیله علامه محقق حاج شیخ در تفسیر انصاری اعلى الله مقامه الشریف که

حقاً لقب خاتم‌المجتهدین در باره اش اغراق و مبالغه نیست، مخصوصاً در قسمتهائی مانند آنچه بنام اصول عملیه نامیده میشود، پیشرفت و ترقی شایانی کرده و تقریباً آن را بصورت يك علم نیمه معقول در آورده است، مباحثی جذاب و سرگرم‌کننده پیدا کرده است. میدان مسابقه و زور آزمائی و تمرین هوش و استعداد داده، هر چند از زمان شیخ باینطرف این علم جلو نرفته - با اینکه زمینه جلو رفتنش هست - ولی شاخ و برگ زیادتری پیدا کرده، رویهم‌رفته ترقی و کمالی در این علم پیدا شده و وسعت پیدا کرده و فضلاء طلاب را بخود مشغول ساخته، و بهمین جهت موجب شده که فضلاء طلاب از سایر شعب علوم اسلامی بازمانند و مصداق شعر معروف شاعر عرب گردند :

الهی بنی تغلب عن کل مکرمه قصیده قالها عمرو بن کلثوم
انصراف از سایر شعب علوم اسلامی از یکطرف و جذابیت و سرگرم‌کنندگی علم اصول از طرف دیگر، منشأ پیدایش عادت در میان فضلاء و اهل نظر شده که میتوان نام او را عادت «مسئله‌سازی» گذاشت، باینمعنا که مسائلی را فرض و تخیل میکنند و در اطراف آن مسائل فرضی بیبحث و مناظره میپردازند، و البته ممکنست در همه عمر بشر چنین فرضی واقع نشود، اما از نظر اعمال قواعد اصولی جالب است که ببینیم جای کدامیک از اصول چهار گانه: یعنی برائت و احتیاط و تخییر و استصحاب یا برخی قواعد و اصول دیگر از قبیل اصالة الطهارة یا قاعده فراغ و تجاوز است. و چون این اصول علمی درجائی جاریست که شکی در کار باشد، و از طرفی موقعی معما آمیز میگردد که يك علم اجمالی و مبهم در کار باشد، لهذا در این مسائل فرضی و ساخته شده، «شک» و «علم اجمالی» زیاد بگوش میخورد و گاهی در میان این مسائل

فرضی مسائل خوشمزه ای فرض میشود که جالب توجه است، مثلاً فرض میکنیم شخصی وضو گرفت و بعد رفت داخل اطاق شد، بعد که بیرون آمد علم اجمالی دارد که در وقتی که داخل اطاق شد یا نماز فریضه اش را خواند پس تکلیفش ساقط است و یا بازوجه خودش مقاربت کرد پس نه تنها تکلیف و فریضه اش ساقط نشده بلکه طهارتش (وضو) نیز باطل شده و باید برود غسل کند و نماز بخواند، حالا تکلیف این شخص چیست، برود احتیاطاً غسل کند و بعد هم فریضه نماز را ادا کند و یا بنا بگذارد که نماز خوانده و غسل هم نکند یا تنها غسل بکند؟

حالا آیا چنین فرضی برای کسی اتفاق میافتد یا اتفاق نمیافتد، مطالب دیگری است.

يك بار دیگر هم در تاریخ اسلامی روحیه مسئله سازی، و دنبال مسائل فرضی رفتن پدید آمده و آن در قرن دوم هجری یعنی هنگامی است که در عراق مکتب رأی و قیاس بوسیله ابوحنیفه پیشوای معروف یکی از فرقه های اهل تسنن پایه گذاری شد، و برای قبول و سندیت حدیث شرائط زیادی قائل شدند و میدان فعالیت بدست رأی و قیاس افتاد.

در حجاز، گذشته از ائمه اهل بیت علیهم السلام که عمل بقیاس را باطل میدانستند، فقهاء عامه از قبیل مالک بن انس و شاگردانش نیز با قیاس میانه خوبی نداشتند و چون فقهاء عراقی یعنی ابوحنیفه و اتباعش در مسائل فرضی خویش با کلمه «أرایت» شروع میکردند، فقهاء حجاز آنها را «أرایتیون» میخواندند. در بعضی از احادیث ما نیز اشاره باین جریان هست و بعضی از ائمه فرموده اند: «ما اهل رأیت نیستیم».

البته بحث در این مطلب از جنبه نظری که آیا روش متأخرین

صحیح است یا نه از حدود این مقاله خارج است ، آنچه گفته شد فقط بمنظور مقایسه بین روش فقهی شخصیت بزرگی است که موضوع مقاله ما است با روش فقهی که غالب متأخرین دارند ، معظم له عملاً اینچنین نبود .

اولاً همانطوریکه اشاره کردم بتاریخ فقه آشنا بود و سبک فکرهای مختلف قدما و متأخرین را میشناخت و بعضی را تأیید و نسبت به بعضی انتقاد داشت و آنها را عامل انحراف فقه میدانست . ثانیاً بر حدیث و رجال حدیث تسلط کامل داشت ، طبقات روای و محدثین را کاملاً میشناخت و خود يك طبقه بندی مخصوصی کرده بود که بی سابقه بود ، بایک نگاه بسند حدیث اگر خللی درسند آن حدیث وجود داشت درك میکرد .

ثالثاً بر فقه سایر فرق مسلمین و روش و مسلک آنها تا اندازه ای محیط بود . کتب حدیث و رجال حدیث را میشناخت .

معرفت رجال حدیث شیعه و سنی از یکطرف ، و اطلاع بر فتاوی و فقه سایر فرق اسلامی از طرف دیگر ، موجب میشد که گاه اتفاق می افتاد حدیثی طرح میشد و ابتدا يك معنا و مفهوم از آن بنظر میرسید ولی بعد معظم له تشریح میکرد که این شخصی که این سؤال را از امام کرده اهل فلان شهر یا فلان منطقه بوده و در آنجا مردم تابع فتوای فلان فقیه از فقهاء عامه بوده اند و فتوای آن فقیه این بوده است ، و چون آن شخص در آن محیط بوده و آن فتوا در آن محیط شایع بوده پس ذهن وی مسبوق بچنان سابقه ای بوده . پس مقصود وی از سؤال این بوده که سؤال کرده و جواب شنیده ، وقتی که معظم له این جهات را تشریح میکرد و با اصطلاح روحیه راوی را تحلیل می کرد ، میدیدیم که معنی و مفهوم سؤال و جواب عوض میشود و شکل دیگر بخود میگردد .

و یا کلمه‌ای در حدیث بود که در عرف عام امروز يك معنای معین داشت ولی با اظهارات معظم له معلوم میشد که این کلمه در محیط خاصی که در آن وقت محل پرورش سؤال کننده حدیث بوده معنی دیگری داشته .

با همه تبجری که در اصول فقه داشت کمتر مسائل فقهی را بر مسائل شکی اصولی مبتنی میکرد و هرگز گرد مسائل فرضی نمی‌رفت ، گاه بطعنه میگفت که آقایان طلاب منتظرند که يك «اصل» را گیر بیاورند و دست‌آویز قرار دهند و بیبحث و جدل بپردازند .

با قرآن و تفاسیر آشنائی کامل داشت ، قرآن را هر چند بتمامه حافظ نبود اما نیمه حفظ داشت ، تاریخ اسلامی را دیده و خوانده و آشنا بود .

در نتیجه همه این‌ها جوّ و محیطی را که آیات قرآن در آن نازل شده و همچنین جوّ و محیطی را که اخبار و احادیث در آن صدور یافته و محیط‌هایی که فقه در آن جاها تدریجاً رشد کرده و پرورش یافته کاملاً عیشناخت ، و بدیهی است که این بهجات ، به‌وی روشن بینی خاصی داده بود .

سبك و سلیقه معظم له در فکر و سلیقه حوزه علمیه قم زیاد اثر کرد ؛ تا حد زیادی روشها را عوض کرد و امیدواریم هر چه بیشتر سبك و روش ایشان پیروی شود و تعقیب بلکه تکمیل گردد .

این نکته را هم اضافه کنم که معظم له مکرراً در ضمن اعتراف بهاره‌ای از مجتاهد کتاب حدیث معروف وسائل الشیعه تألیف شیخ حرّ عاملی نواقص این کتاب را تذکر میداد و آرزو می‌کرد که کتابی در حدیث نوشته شود که مجتاهد وسائل الشیعه را داشته

باشد و اما نواقص آن کتاب را نداشته باشد ، بالاخره این آرزو جامه عمل پوشید و تحت نظر و مراقبت خود معظم له عده ای از فضلاء طلاب باین کار مشغول شدند و در حدود ده سال طول کشید تا بالاخره در دوسه سال قبل با تمام رسید و از سال گذشته بطبع آن کتاب آغاز شد .

این کتاب موسوم است بتهذیب الوسائل ، خیلی موجب تأسف خواهد بود اگر خدای نخواسته طبع این کتاب موقوف شود . من شخصاً هنوز موفق بزیارت آن کتاب نشده ام ولی از قراری که از اهل اطلاع شنیده ام همانطوری است که معظم له آرزو می کرد .

وحدت اسلامی

یکی از مزایای معظم له توجه و علاقه فراوانی بود که بمسئله وحدت اسلامی و حسن تفاهم و تقریب بین مذاهب اسلامی داشت ، این مرد چون بتاریخ اسلام و مذاهب اسلامی آشنا بود ، میدانست که سیاست حکام گذشته در تفرقه و دادن زدن آتش اختلاف ، چه اندازه تأثیر داشته است ، و هم توجه داشت که در عصر حاضر نیز سیاستهای استعماری از این تفرقه جدا کتر استفاده را میکنند و بلکه آنرا دامن میزنند ، و هم توجه داشت که بعد و دوری شیعه از سایر فرق سبب شده که آنها شیعه را نشناسند و درباره آنها تصوراتی دور از حقیقت بنمایند ، باین جهات بسیار علاقه مند بود که حسن تفاهمی بین شیعه و سنی برقرار شود که از ظرفی وحدت اسلامی که منظور بزرگ این دین مقدس است تأمین گردد و از طرف دیگر شیعه و فقه شیعه و معارف شیعه آنطور که هست بجامعه تسنن که اکثریت مسلمانان را تشکیل می دهند معرفی شود

از حسن تصادف چند سال قبل از زعامت و ریاست معظم له که هنوز ایشان در بروجرد بودند و دارالتقریب بین المذاهب - الاسلامیه ، بهمت جمعی از روشنفکران سنی و شیعه تأسیس شد ، معظم له در دوره زعامت خود تاحد ممکن با این فکر و با این مؤسسه کمک و همکاری کرد ، برای اولین بار بعد از چندین صد سال بین زعیم روحانی شیعه ، و زعیم روحانی سنی شیخ عبدالمجید سلیم و بعد از فوت او بفاصله دوسه سال شیخ محمود شلتوت مفتی حاضرمصر و رئیس جامع اهر ، روابط دوستانه برقرار شد و نامه ها مبادله گردید .

قطعا طرز تفکر معظم له و حسن تفاهمی که بین ایشان و شیخ شلتوت بود مؤثر بود در اینکه آن فتوای تازیخی معروف را در مورد برسمیت شناختن مذهب شیعه بدهد .

معظم له را نباید گفت نسبت باین مسئله علاقه مند بود ، بلکه باید گفت عاشق و دلباخته این موضوع بود و مرغ دلش برای این موضوع پر میزد .

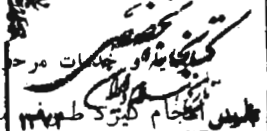
عجیب اینست که ازدو منبع موثق شنیدم که در حادثه قلبی اخیر که منجر بفوت ایشان شد ، بعد از حمله قلبی اولی که عارض شد حودتی بیهوش بوده اند و بعد بیهوش آمدند قبل از آن که توجهی بحال خود بکنند و در این موضوع حرفی بزنند موضوع تقریب و وحدت اسلامی را طرح میکنند و میگویند من آرزوها در این زمینه داشتم .

اسلام دردنیای خارج

از گام های برجسته ای که در زمان معظم له وبوسیله ایشان

برداشته شد اعزام مبلغ و نماینده مذهبی بکشورهای خارجی بود. معرفی اسلام بکشورهای خارجی هر اندازه تا کنون صورت گرفته یا بوسیله شرق شناسان اروپائی بوده، و یا بوسیله بعضی از دانشجویان با استعداد مسلمان که تا حدودی موفق شده اند فعالیت‌هایی در مدت اقامت خود در کشورهای خارجی متمدن بنمایند از قبیل دکتر محمد اقبال پاکستانی در مدتی که در اروپا میزیسته، و یا بوسیله دانشمندان مصری و هندی بوده که بعضی کتابهای جالب درباره اسلام نوشته اند و بزبانهای خارجی ترجمه شده، و یا بوسیله فرقه های منسوب با اسلام مانند قادیانی ها بوده که در اروپا یا امریکا فعالیت‌هایی کرده اند، و شاید فعالیت دسته اخیر از همه بیشتر بوده است، الان نمیدانم که تا کنون از طرف دانشگاه مذهبی « ازهر » نمایندگانی بطور رسمی بکشورهای متمدن فرستاده شده یا نه؟ قدر مسلم اینست که تا کنون از اسلام يك معرفی صحیحی بدنیای خارج نشده و باز قدر مسلم اینست که از طرف جامعه شیعه تا چند سال پیش هیچگونه اقدامی بهیچ شکلی نشده بود. معظم له که علاوه بر جنبه فقاقت مطالعاتی در متن اسلام و معتقدات اسلامی داشت و اسلام را خیلی بی پیرایه و عریان از توهمات عوامانه پذیرفته بود و از طرفی بر خلاف اقران و اسلاف خود از تاریخ قرون جدید و اوضاع عصر حاضر تا حدود نسبتاً خوبی آگاه بود، معتقد بود که اگر حقایق فطری اسلامی بر افکار حقیقت جو و کاوشگر و کم تعصب اروپائی عرضه داشته بشود این دین حنیف را تدریجاً خواهند پذیرفت و روی همین جهت نمایندند بآلمان و آمریکا اعزام کرد و در کار اعزام نماینده بلندن و بعضی جاهای دیگر بود که اجل فرا رسید.

البته آنچه تا کنون انجام شده آغاز کار است و نسبت



با آنچه طویل انجام گیرد طریقه مذہبی مسیحی‌ها را در نظر بگیریم که چه اندازه توسعه پیدا کرده و از مرحله خطابه و مقاله گذشته به مرحله عمل و احسان و تبلیغ عملی رسیده و حتی از تعصب و تخریب سایر مذاهب و برگرداندن بمذہب مسیح کاسته شده و جنبه خدمت به بشریت و انسانیت پیدا کرده خواهیم دید که «ما هنوز اندر خم يك كوچه‌ایم» ولی اگر نسبت بگذشته خودمان بسنجیم که حتی فکر اینکارها در دماغ‌ها راه نداشت، خواهیم دید که چه اقدام برجسته‌ای بوسیله معظم‌له صورت گرفته است، فریضه ذمه همه ما شیعیان است که این برنامه را تقویت و تکمیل کنیم و توسعه دهیم.

همکاری دین و علم

یکی از مزایای برجسته معظم‌له که نماینده طرز تفکر روشن وی بود علاقه‌مندی وی بتأسیس دبستانها و دبیرستانهای جدید تحت نظر سرپرستان متدین بود که دانش آموزان را هم علم بیاموزند و هم دین، معظم‌له دیانت مردم را در پی خبری و بی‌اطلاعی و بی‌سوادی آنها جستجو نمیکرد، معتقد بود که اگر مردم عالم شوند و دین هم بطور صحیح و معقول بآنها تعلیم گردد، هم دانا خواهند شد و هم متدین. آنمقداری که من اطلاع دارم مبالغ زیادی از وجوه و سهم امام را اجازه داد که صرف تأسیس بعضی از دبستانها و دبیرستانها بشود.

در بیان چاپی دبیرستان کمال نارمک خواندم که مبلغی در حدود هشتصد هزار ریال با اجازه ایشان بابت سهم امام بدفتر آن مدرسه پرداخته شده است، هر چند در باره مدارس جامعه تعلیمات اسلامی اطلاع دقیقی ندارم اما میدانم کمکهای شایانی

کرده است ، وحتماً موارد دیگر هم هست که من فعلاً بیخبرم .
این اقدام معظم له بسیار قابل تحسین است ، هر چند این
اقدام نیز نسبت بآنچه باید بشود ناچیز است اما با توجه باینکه در
گذشته افرادی بودند والآنهم وجود دارند که آبادی دین رادر
خرابی اینمدارس و معدوم شدن علوم جدید میدانسته و میدانند
معلوم میشود که عمل معظم له بسیار ارزشمند بوده است .

دفتر و حساب

یکی از اقدامات معظم له این بود که برخی از امور مرجعیت
را تحت نظام دفتر و حساب در آوردند .
همه میدانند که معمولاً در هر شهری و هر نقطه ای که عده ای
شیعه علاقه مند باموردیانت باشند یکنفر یا چند نفر وکالت نامه ای
از طرف مرجع تقلید میگیرند برای گرفتن وجوهات از مردم و
فرستادن بسرکز ، و ممکن است اجازه ای هم برای شخص خود
بگیرند که فلان مبلغ حق مصرف کردن داشته باشند .
در گذشته معمول نبود که اگر کسی اجازه و وکالتی بگیرد
آن اجازه و وکالت در دفتری یادداشت شود ، در نتیجه ممکن
بود در طول چند سال مرجعیت یکنفر چند هزار وکالت و اجازه
گرفته شود ، و چون دفتر وثبت و ضبطی نبود عدد اینها و اسماء
اینها غیر مشخص بود و کسی درست نمیدانست آیا فلان نقطه ،
وکیل برای وجوهات دارد یا ندارد ، ممکن بود برای يك
نقطه كوچك چند نفر وکالت گرفته باشند و برای یکنقطه دیگر
کسی وکالت نگرفته باشد .

در این بین شایدانی پیدا میشدند که مهر و امضاء مرجع
را جعل میکردند و اگر از مرکز سؤال میشد که شخصی باین اسم

مدعی وکالت است آیا راست میگوید یا جعل کرده؟ مرکز نمیتوانست جواب بدهد، و یا اگر کسی میآمد و وکالتی برای یکنقطه معین میخواست اگر آن نقطه مشهور و معروف نبود مرکز نمیتوانست بداند که آیا در آنجا کسی دارد یا ندارد. ولی معظم له از همان روزهای اول زعامت دستور دادند دفتری تنظیم گردد.

در آن دفتر نام آن شخص، حدود وکالت، و مضمون وکالت نامه، و محل سکونت آن شخص، و نام کسانی که بمعرفی و توثیق آنها این وکالت داده شده درج میشد، و در مواردیکه تخلفی دیده میشد آن وکالت نامه استرداد میشد، این اقدام معظم له امر وکالتها را از هرج و مرج خارج ساخت.

ضمناً دفتر دیگری برای مراسلات تنظیم شد، نامه ها بانمره وارد دفتر میشد و بانمره جواب داده میشد، همیشه مشخص بود که راجع بفلان موضوع چه جوابی داده شده است. ممکن است کسانی این اقدام معظم له را مهم نشمارند و بگویند این کاری است که در همه مؤسسات معمول است، يك تجارتخانه همه اینها و بیشتر از اینها را دارد.

البته این درست است، ولی نباید فراموش کرد که این اقدام معظم له در محیطی انجام گرفته که شعار قافله سالاران این بود که نظم دربی نظمی، و نقشه دربی نقشی، و برنامه دربی برنامه کی است، و رمز بقاء روحانیت را حساب و کتاب نداشتن و برنامه نداشتن میداند، بنا بر این این عمل بمنزله يك مجاهده عظیم و یک قدم بزرگ باید محسوب گردد. و ما امیدواریم که هر چه بیشتر و زیادتر حساب و دفتر و بیلان دخل و خرج، وارد زندگی روحانیت بشود، روحانیت دارای صندوق مالی مرتب بشود؛ امر وجوهات از تفرق و تشتت بیرون رود و در نتیجه از بزرگترین ثروت و منبعی که در

اختیار دارد یعنی یکمده افراد زبده و خالص و مخلص که در میان طلاب وجود دارند و متناطیس دین آنها را از میان جامعه برگزیده است حداکثر استفاده بنماید.

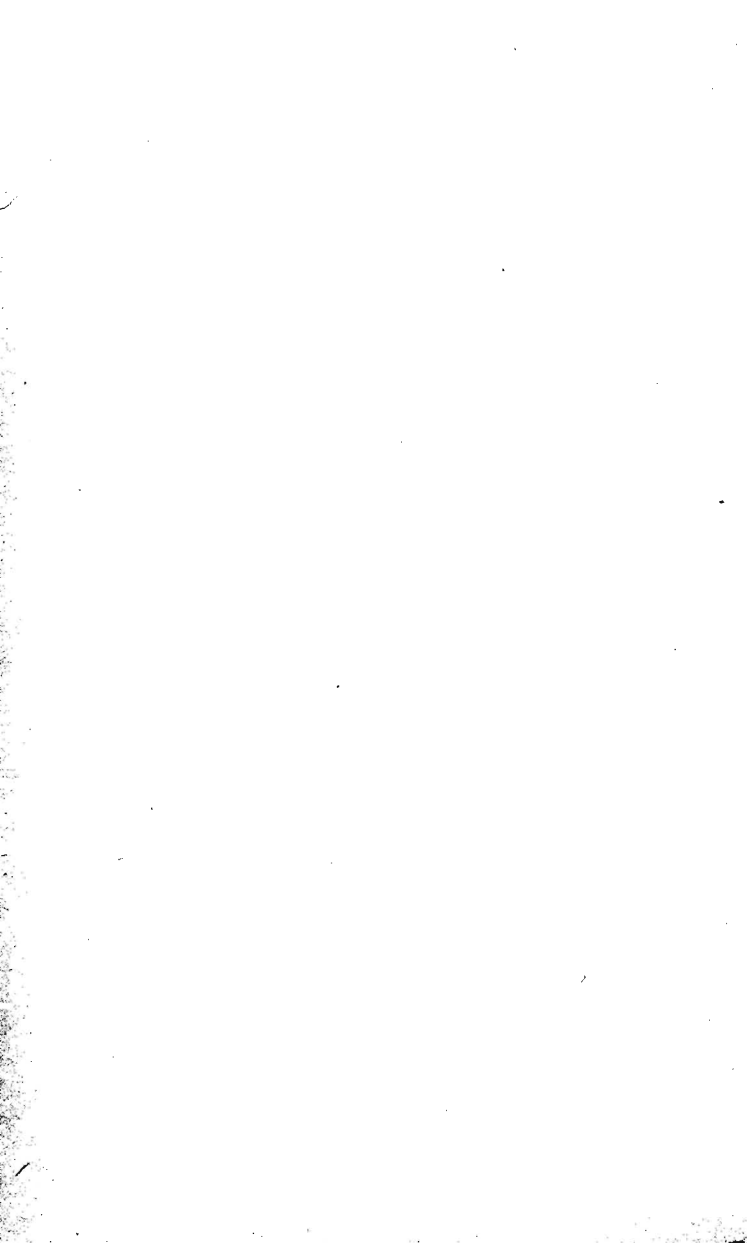
بهنر اینست که در قسمت اخیر، عملیات دو رهبر بزرگ دینی شیعی مذهب که از مفاخر بزرگ عالم اسلام میباشند یعنی علامه جلیل سید شرف الدین عاملی و علامه جلیل سید محسن امین عاملی سر مشق قرار گیرد، این دو رهبر بزرگ در بسیاری از کارها باید سر مشق قرار گیرند.

شایسته است دبیر خانه انجمن های اسلامی ایران خدمات و مزایای این دومرد بزرگ را نیز در اختیار جامعه مسلمانان قرار دهد.

آنچه در این مقاله گفته شد بمنظور ثنا و تجلیل و باصطلاح «تأیین» نبود، زیرا اولاً معظم له بالاتر از اینست که احتیاجی باین تجلیلها داشته باشد و ثانیاً اینجانب در همه عمر هرگز گرد مداحی و ستایشگری افراد و اشخاص مخصوصاً مادامی که زنده هستند و وجودشان مطمح است نرفته است. اینکه گفته شد، فقط بیان درسی بود برای اجتماع و تذکری بود برای کسانی که میل دارند بار گران زعامت روحانی را بدوش بکشند.

همانطوریکه اول اشاره شد این مقاله در مقام بیان همه خدمات و مزایای زندگی معظم له نیست، فقط قسمتی از خدمات و مزایا که از اختصاصات ایشان بود و نسبت بگذشته گامی بجلو بود در این مقاله تا آنجا که در حین نوشتن در نظر داشتم یاد آوری شد، خدمات دیگر ایشان از قبیل تأسیس مدارس قدیمه و مساجد و حوزه های علمیه روحانی در شهرستانها زیاد است و از موضوع مقاله ما خارج است.

تهران - مدرسه مروی - ۱۴ اردیبهشت ۱۳۴۰



فهرست مطالب

مقدمه

۱ - ۱۲

- ۱ خلاّ دینی که بعد از فوت آیه الله بروجردی در جهان شیعه پیدا شد.
- ۲ دعوت دبیرخانه انجمنهای اسلامی ایران از گروهی روحانیون فاضل برای مشورت در امر تقلید.
- ۳ تقلید و تبعیت از اولی العلم و اولی الامر در جهان امروز.
- پیش از آنکه سیستمهای انتخاباتی در جهان بوجود آید،
- ۳ در جهان تشیع انتخاب مرجع بوسیله مردم بوده است.
- ۴ جلسه مشورتی، مسائل کلی تر از امر تقلید را مورد نظر قرارداد.
- ۵ اهمیت فوق العاده مرجعیت از جنبه اجتماعی.
- ۷ تحول و تکامل مرجعیت در جهان اسلام.
- ۷ جلسه مشورتی بجای سمینار تصمیم به نشر يك عده مقالات گرفت.
- ۹ مطالب مقالات نظریات شخصی نویسندگان است.
- اجتهاد و تقلید در اسلام و شیعه .**

۱۴ - ۲۲

- ۱۴ کلمه اجتهاد در عرف صحابه و در عرف امروز.
- وجود يك سلسله قوانین و مقررات در اسلام، مسلمین را به
- ۱۴ تشخیص علمی آنها موظف میکند.
- لزوم تطبیق قوانین کلی بروقایع و حوادث نامحدود، مستوجب
- ۱۵ اعمال نظر و استدلال است.
- تقلید از مجتهد همان راه طبیعی و فطری است که عقلاء اجتماع
- ۱۶ برای تشخیص سایر وظائف فردی و اجتماعی خود می پیمایند.
- ۱۶ تعریف اجتهاد.

۱۶	اجتهاد برای همه افراد میسر نیست.
۱۷	حقیقت تقلید چیست؟
۱۷	آیات و روایاتی هست که تقلید را بمفهوم صحیح کلمه تأیید و ایجاب میکند.
۱۹	انسان طبعاً يك موجود استدلالی است.
۱۹	آنجا که انسان قدرت یا فرصت استدلال ندارد، شخص دیگری بجای خود انتخاب می کند.
۲۰	سه نتیجه از بحث.
۲۱	اسلام دین فطرت است.
۲۱	دو نوع تقلید.
۲۳-۲۵	شرائط و وظائف مرجع.
۲۵	عبادات و معاملات.
۲۶	منابع چهارگانه استنباط.
۲۶	لزوم و ضرورت اجتهاد.
۲۷	رجوع به کارشناس يك امر فطری و طبیعی است.
۲۷	شرط عدالت در مفتی و قاضی و امام.
۲۸	راه تشخیص مجتهد عادل.
۲۸	تقلید اعلم.
۲۹	تشخیص اعلم.
۲۹	عدول از مجتهدی به مجتهد دیگر.
۳۰	وظیفه مسلمین در حفظ اساس اجتهاد و روحانیت.
۳۸-۳۶	اجتهاد در اسلام
۳۶	تأثر و هیجان فوق العاده مردم در فوت آیه الله بروجردی
۳۶	نشانه ای از تأثیر عمیق دین در روحیه بشر است.
۳۷	دو نوع اجتهاد: مشروع و ممنوع.
۳۷	اجتهاد رأی یا قیاس از نظر شیعه و از نظر اهل تسنن.
۳۸	استحسان و استصلاح و تأول.
۳۹	اجتهاد رأی یا قیاس از دو نظر مورد بحث است.
۴۰	چرا حق اجتهاد در میان اهل تسنن دوام پیدا نکرد؟

- تغییر مفهوم کلمه اجتهاد در حدود قرن پنجم و مقبولیت این
 ۴۱ کلمه در نزد شیعه .
 ۴۲ علمی که شرط اجتهادند .
 ۴۳ جریان خطرناک اخباری گری در میان شیعه در چهار قرن پیش .
 از نظر اخباریین، در میان منابع چهارگانه معروف استنباط ،
 ۴۴ تنها به اخبار باید مراجعه کرد .
 آیا اخباری گری در مشرق که منکرا اعتبار و حجیت عقل بود
 ۴۵ از فلسفه حسی اروپا متأثر بود .
 ۴۶ بقایای نفوذ اخباری گری در افکار و اذهان علماء شیعه .
 ۴۸ استنباط لطیف مرحوم فیض در مسئله تحت الحنك انداختن .
 ۴۹ دو نوع تقلید، مشروع و ممنوع .
 ۵۰ تقلید غیر از سرسپردن است .
 ۵۱ حدیث معروف امام صادق در انتقاد نوعی پیروی عوام از علماء .
 ۵۲ نکته ای از داستان شاگردی موسی پیش خضر .
 ۵۶ فلسفه عدم جواز تقلید میت
 ۵۸ شرائط و مقدمات اجتهاد .
 تأثیر عظیم اطلاع و بی اطلاعی فقیه از موضوعات و جریانات
 ۵۹ خارجی در فتوای او
 ۶۰ چرا فقهاء به ولایت حاکم شرعی فتوا میدهند؟
 پیشنهاد تقسیم فقه به رشته های تخصصی از طرف مرحوم
 ۶۱ آیه الله حائری یزدی .
 ۶۲ توسعه و تکامل فقه در صدساله اخیر
 ۶۳ همفکری و همکاری علمی در جهان امروز .
 ۶۴ قرآن و سنت همکاری و همفکری علماء با ضروری میدانند .
 ۷۱-۱۰۰ ولایت و زعامت .
 ۷۱ زندگی اجتماعی مستلزم محدودیت استقلال فردی است .
 ۷۲ استقلال فردی بطور مطلق از میان رفتنی نیست .
 در زندگی اجتماعی کارها یا منصبا پیدا میشود که نرد خاصی
 ۷۲ مسؤول آنها نیست .

۷۳	ضرورت نگهبانی و نگهداری اجتماع.
۷۳	ضرورت وجود قوانین و مقررات اجتماعی.
۷۴	ضرورت وجود يك مقام اجتماعی که شعور و اراده او بر شور و اراده افراد حاکم باشد.
۷۴	تعریف ولایت و سرپرستی.
۷۵	قلمرو ولایت و حکومت.
۷۵	لزوم ولایت فطری است.
۷۵	نظر اسلام درباره ولایت.
۷۶	توضیح آیه فطرت.
۷۶	جهان يك واحد مریبط الاجزاء است.
۷۷	جهان همه انواع را بسوی کمالاتی که در استعداد دارند رهبری میکند و سوق میدهد.
۷۸	الهامات فطری انسان با حرکت عمومی جهان هماهنگ است.
۷۸	دین حقیقی یا روش سعادت مندانه واقعی زندگی ثابت و پابرجاست.
۷۹	قوانین آفرینش شکست ناپذیر است.
۷۹	اسلام تمام احکام ضروری فطری و از آن جمله اصل حکومت و ولایت را امضا کرده است.
۷۹	مسلمانان صدراول با اینکه از بسیار چیزها سؤال میکردند، از لزوم حکومت و ولایت سؤال نکردند، چرا؟
۸۰	در داستان سقیفه اصلی که برای همه غیر قابل خدشه بود لزوم ولایت و حکومت بود.
۸۰	استدلال به آیه ۱۴۴ آل عمران.
۸۲	احکام و مقررات اسلامی بر دو گونه است: ثابت (شریعت) و متغیر (احکام ولایتی).
۸۴	انسان دو نوع احتیاج دارد: احتیاجات ثابت و احتیاجات متغیر.
۸۵	شبهات اجتماع اسلام از نظر دو نوع قوانین به اجتماعات دموکراسی امروز جهان.
	تفاوت مقررات سیاسی اسلام با مقررات دموکراسی و

- ۸۶ سوسیالیستی امروز جهان.
- ۸۶ آیا حق عبارت است از خواسته اکثریت؟
- ۸۷ نقش تعلیم و تربیت در اصلاح خواسته اکثریت.
- آیا علت انحطاط مسلمین این بود، که با تغییرات قهری جهان اسلامی، قوانین اسلامی نارسا بود؟ یا علت انحراف حکومتها از روش اسلامی بود؟
- ۸۸ آیا علت بیچارگی برخی کشورهای با اصطلاح دموکراسی جهان رژیم آنهاست؟
- ۸۹ چرا بعضی از ملل دموکراسی را رها کرده بسوی کمونیستی شتافتند؟
- ۹۰ دموکراسی امروز جهان چیزی جز استبداد جمعی نیست.
- تفاوت امروز با دیروز اینست که جنایتها در زیر پرده نفاق و بنام صلح و آزادی و عدالت صورت میگیرد.
- ۹۱ آیا کمونیسم مرحله رشد دموکراسی است؟
- ۹۲ آیا ممکن است اجتماع بمرحله ای برسد که از حکومت بی نیاز گردد؟
- ۹۳ اسلام درباره حکومت سکوت نکرده است.
- ۹۴ قرآن و مسئله حکومت.
- ۹۵ مسؤول امر حکومت عموم مسلمین میباشد.
- ۹۵ اختلاف شیعه و سنی درباره اینکه اسلام افراد خاصی را نامزد حکومت کرده است یا نه؟
- ۹۶ آیا با عدم حضور امام تکلیف از دیگران ساقط است؟
- آیا حکومت از آن همه مسلمین است یا عدول مؤمنین یا خصوص فقهاء؟
- ۹۶ شرائط حاکم.
- ۹۷ آیا همه کشورهای اسلامی باید تحت یک حکومت اداره شوند؟
- یا کافی است حکومتهاى مختلف تحت نظریک سازمان اداره شوند؟
- ۹۷ یا هیچکدام از اینها لازم نیست؟

- ۹۸ سه اصل اجتماعی ثابت در اسلام.
- ۹۸ پیروی از سیرت و سنت رسول اکرم.
- ۹۹ سه اصل کلی در سیرت حکومتی رسول اکرم.
- ۱۲۹-۱۰۳ انتظارات مردم از مراجع.
- ۱۰۳ انتظارات جوانان امروز از پیشوایان دین.
- ۱۰۵ فقه و اجتهاد باید آیینۀ زنده و تمام نمای کلیه مظاهر زندگی مادی و معنوی جامعه مسلمان بوده باشد.
- ۱۰۷ نظریه ستشراق فرانسوی معاصر درباره نقطه امیدی که تنهادر مذهب تشیع وجود دارد.
- ۱۰۹ نقص مشهوری که در رساله های عملیه دیده میشود.
- ۱۱۰ جسارت هایی که بواسطه در اقلیت قرار گرفتن شیعه بر فقه شیعه وارد شد.
- ۱۱۲ راه خروج از محدودیت فکری.
- ۱۱۳ امتیاز طرز تفکر شیعی از طرز تفکر سنی در مسئله حکومت.
- ۱۱۴ روحانیون شیعه همیشه هم مرجع بیان احکام دین بوده اند و هم پناهگاه توده مسلمین در مقابل ستمکاران.
- ۱۱۶ جامعیت دین اسلام.
- ۱۱۷ پیشوای دین مسلمین باید مظهر جامعیت اسلام باشد.
- ۱۱۹ در نشریات و در مناظر کم و بیش تحولی پیدا شده، ولی رساله های عملیه و حوزه های اجتهادی تن به تحول نداده اند. چرا؟
- داستان استفتاء يك دانشگاهی پزشکی از محضر مرحوم آیه الله بروجردی.
- ۱۲۰ لزوم رساله های علمیه و فکریه در جنب رساله های عملیه.
- ۱۲۲ عوامل تاریخی موجب گوشه گیری ها و خود پائی ها و خود خواهی ها شده است.
- ۱۲۳ کار و عمل از نظر اسلام.
- ۱۲۴ پیشوای روحانی اسلام باید پیشوای عملی نیز باشد.
- ۱۲۵ اقدامات عملی سه روحانی بزرگ شیعه در عصر اخیر.

۱۶۲-۱۳۲	روحانیت در اسلام و در میان مسلمین.
	در غالب ادیان جهان، روحانیون طبقه‌ای خاص با امتیازات
۱۳۲	مخصوص را تشکیل می‌داده‌اند.
۱۳۳	آیا اسلام برای روحانیت طبقه خاصی بوجود آورده است؟
۱۳۴	معنی اجتماع طبقاتی.
	اختلاف و تفاوت میان افراد بشر تا حدودی طبیعی و ضروری
۱۳۵	است.
۱۳۵	امتیازات ناشی از نابسا مانیه‌ای اجتماع.
۱۳۶	تقسیم کار خواه ناخواه در متفاوت ساختن شخصیتها مؤثر است.
۱۳۶	تعریف و مشخصات امتیازات طبقاتی.
	محرومیتها ئیکه طبقات عالی بدست خود برای خود ایجاد
۱۳۹	میکنند.
۱۳۹	اسلام امتیازات طبقاتی را الفاء کرده است.
۱۴۰	در اسلام کسب علوم و معارف دین در انحصار طبقه معینی نیست.
۱۴۱	در اسلام هیچ مقام و منصبی ارثی نیست.
۱۴۲	اسلام روحانیت حرفه‌ای ندارد.
۱۴۳	وجوب کفائی یا مسؤولیت مشترک اجتماعی.
۱۴۴	وظیفه یاد گرفتن و یاد دادن.
۱۴۵	آیه قرآن و سیره مسلمانان در یاد گرفتن و یاد دادن.
۱۴۶	تعلیم دین در صدر اسلام بشکل شغل و حرفه نبود.
۱۴۷	پیدایش و لزوم علوم تخصصی دینی.
۱۴۸	زندگی متخصصین علوم دینی از چه راهی باید اداره شود؟
۱۴۹	قرآن راه زهد فروشی و علم فروشی را بسته است.
	روحانیت در میان مسلمین تدریجاً وسیله سوء استفاده‌های
۱۴۹	مادی قرار گرفت.
۱۵۲	کوتاه فکری و ظاهر بینی مردم عوام عامل اصلی بدبختیها است.
۱۵۳	اسلام برای روحانیون لباس خاصی در نظر نگرفته است.
۱۵۵	خلاصه مطالب.

۱۵۶	نیازمندیهای روحانیت اسلامی در عصر حاضر.
۱۵۶	کارهای علمی.
۱۵۷	تبلیغات.
۱۵۷	تعلیم و تربیت.
۱۵۷	امر بمعروف و نهی از منکر
۱۵۹	خطر اظهار نظر از طرف افراد یا وارد.
۱۶۰	مراحل امر بمعروف و نهی از منکر و شرائط آن.
۱۹۸-۱۶۵	مشکل اساسی در سازمان روحانیت.
	هیچ اصلاحی در میان مسلمین بدون دخالت یا هماهنگی روحانیون
۱۶۵	عملی نیست.
۱۶۶	بررسی مشکلات روحانیت در یکی از مجامع علمی قم.
۱۶۸	آیا علل العلل همه خرابیهای روحانیت سهم امام است؟
۱۶۸	اهمیت سازمان صالح از افراد صالح بیشتر است.
	مشخصات و امتیازات محیط تحصیلی طلاب نسبت بسایر محیطهای
۱۷۱	تحصیلی.
۱۷۲	امتیاز متد تحصیلی طلاب نسبت بسایر متدها.
	نواقصی که در روش تحصیلی و در زندگی طلاب وجود
۱۷۴	دارد.
	مسئله بودجه و کیفیت معاش روحانیون بزرگترین مشکل و نقص
۱۷۶	سازمان روحانیت است.
۱۷۶	سه فرمیه در مورد معاش روحانیون.
۱۷۶	اعاشه از دسترنج شخصی.
۱۷۸	اعاشه از بودجه اوقاف.
۱۷۹	استفاده از سهم امام.
۱۸۰	تأثیر عظیم سهم امام در زعامتهای دینی در عصر اخیر.
	اتکاء مجتهدین به سهم امام آنها را از دولتهایی نیازو به آنها
۱۸۱	در مقابل دولتها قدرت و استقلال داده است.
۱۸۲	عیب سهم امام از نظر لزوم رعایت سلیقه عوام.

- ۱۸۲ مقایسه‌ای میان روحانیت شیعه ایران و روحانیت سنی مصر. آنجا که قدرت است و حریت نیست، و آنجا که حریت است ولی قدرت نیست.
- ۱۸۳ آفت عوام‌زدگی.
- ۱۸۴ تقیه از خودمانی.
- ۱۸۶ چرا هر وقت از طرف يك زعيم دينی تصميمی اصلاحی گرفته شده مواجه باشکست گردیده است؟
- ۱۸۸ تنه‌اراه اصلاح، سازمان دادن به بودجه روحانیت است.
- ۱۸۹ اگر فرضاً فرهنگیان معاش خود را مستقیماً از دست اولیاء اطفال بگیرند، فرهنگ چه وضعی پیدا خواهد کرد؟
- ۱۹۰ باید روحانیت از صورت حرفه و شغل، و مساجد از صورت دکه کسب خارج گردد.
- ۱۹۱ اختلال وضع معاش خواه ناخواه در سایر شؤون اثر میگذارد.
- ۱۹۲ روحانیون ما ناچارند بمردم بچشم «مستغل» نگاه کنند.
- ۱۹۲ آیا ایمان و تقوا میتواند جای نظم و تشکیلات را پر کند؟ اختلاس‌هایی که بوسیله آقا زادگان فاسد از بودجه روحانیت صورت میگیرد معلول بی‌نظمی این بودجه است.
- ۱۹۴ وعظ و تبلیغ باید از صورت حرفه‌ای خارج گردد.
- ۱۹۶ آینده امیدبخش.
- ۱۹۷ وظیفه افراد اصلاح طلب در حال حاضر.
- روحانیت باید خود را اصلاح، و ابتکار اصلاحات عمومی را درست بگیرد.
- ۱۹۷ خطر اصلاح طلبان بی‌اعتنا به امور دینی.
- ۲۰۱-۲۱۳ تمرکز و عدم تمرکز در مرجعیت و فتوا.
- ۲۰۱ رابطه خاتمیت و اجتهاد.
- ۲۰۳ سه فرضیه برای بهتر انجام دادن وظیفه فتوا.
- ۲۰۳ تمرکز فتوا و مرجعیت در فرد یا افراد.
- ۲۰۴ اشکال تشخیص اعلی.

۲۰۵	آیه نفر با تمرکز فتوا در فرد منطبق نیست.
۲۰۶	تمرکز زعامت در فرد.
۲۰۷	عدم تمرکز بطور مطلق.
۲۰۷	تمرکز در هیئت اجتماعی.
۲۰۸	شورای فتوائی.
۲۰۹	پیروی از نظر اکثریت یا از نظر اعلی.
۲۰۸	دو پیشنهاد مهم.
۲۳۱-۲۱۶	تقلید اعلی یا شورای فتوا.
۲۱۶	شرط اعلییت برای انحصار مرجعیت در فرد غیر کافی است.
۲۱۷	شورای فتوا یا تقلید اعلی.
۲۱۸	آیا طرح شورای فتوا علمی تر است یا طرح اعلییت.
۲۱۸	ارزش شور در کارهای عمومی.
۲۱۹	شورا از نظر قرآن کریم.
۲۱۹	ارزش شورا در کارهای علمی.
	در جهان تکامل یافته امروز، نظریات علمی از صورت نظر شخصی
۲۲۰	خارج و بصورت نظریات دسته جمعی درآمده است.
۲۲۰	تاریخ همفکری و شور علمی در فقه شیعه.
	ارزش نظر گذشتگان در فقه شیعه بصورت اعتبار شهرت
۲۲۱	و اجماع.
۲۲۲	آیا شورای فتوائی مخالف دستورات دین است؟
۲۲۳	ادوار تاریخی مرجعیت فتوا.
۲۲۴	آیا شورا میتواند با نظر فرد اعلی مخالفت کند؟
۲۲۵	رجحان نظر اکثریت بر نظر فرد اعلی.
۲۲۶	نتایج هشت گانه بحث.
۲۲۷	تشریحی از وضع اجتماعی موجود.
۲۲۸	چرا سیاستها و عوامل استفاده جو طرفدار وضع موجودند؟
۲۲۹	آثار و فوائد دیگر شورای فتوائی.
۲۳۹-۲۳۴	مزایا و خدمات مرحوم آیه الله بروجردی.

۲۳۴	دشواری بررسی و تحلیل زندگی شخصیتهای بزرگ و مؤثر اجتماعی .
۲۳۶	مقایسه روش فقهی آیه الله بروجردی با روش فقهی که از یک قرن پیش معمول شده است .
۲۳۷	ادوار چهارگانه فقه .
۲۳۷	اهمیت بیش از اندازه علم اصول از نظر متأخرین .
۲۳۸	علم اصول تدریجاً سایر علوم وابسته بفقّه را تحت الشعاع قرار داد .
۲۳۹	عادت مسئله سازی در میان طلاب، در یک قرن اخیر .
۲۴۰	روحیه مسئله سازی در قرن دوم هجری میان اهل رأی و قیاس .
۲۴۱	امتیازات روش فقهی آیه الله بروجردی بر دیگران .
۲۴۲	طرح تألیف کتاب تهذیب الوسائل از طرف معظم له .
۲۴۳	علاقه و توجه شدید معظم له بوحدت مسلمانان جهان .
۲۴۴	تأیید و تقویت دارالتقریب بین المذاهب الاسلامیه .
۲۴۴	اعزام مبلغ به اروپا .
۲۴۶	کمک به تأسیس دبستانها و دبیرستانها .
۲۴۷	وارد کردن دفتر و حساب در اداره امور روحانیت .
۲۴۹	یادی از دو روحانی عالیه قدر و مصلح، مرحوم سید شرف الدین عاملی و مرحوم سید محسن عاملی .

